محتویات مجموعة
۱- تذکرة الائمة ع
۲- اسلام سلمان (رض)
۳- یوذاسف و بلوهر
تفسیر سوره والعادیات

فارسی
تذکرة الائمة مجموعة للمجلسی ره

موضوع: تاریخ و حدیث
هجری
مؤلف: مولی محمد باقر بن محمد تقی ملقب به علامه مجلسی متوفا ...
آغاز: الحمد لله الذی جعل للنبیین لسان صدق فی الاخرین و صیه ائمة المعصومین تذکرة للمتقین
انجام: قد تم هذه النسخة الشریفة الموسومة بتذکرة الائمة
اندازه: (۱۸) ۳۰×۱۹ برگ: ۱۴۲
کاتب: محمد قاسم بن مشهدی رسول تبریزی
تاریخ: شهر شوال المکرم ۱۲۵۸ هجری
خط: نستعلیق کاغذ: صیقلی جلد: چرمی
این نسخه مشتمل است: ۱- تذکرة الائمة مجلسی ۲- اسلام سلمان رضا ۳- یوذاسف و بلوهر ۴- تفسیر سورة والعادیات

۸-۱/۱/۱۳۸۶
وقف مرحوم استاد زین الدین جعفر زاهدی به کتابخانه آستان قدس رضوی
میکرو ولیله تهیه شد
آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
فهرست شد
۱۳۸۹/۳/۱۴

نام کتاب: تذکرة الائمه
مؤلف متن: ملا محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی محشی
شارح ... مترجم ...
تاریخ تحریر: شوال ۱۲۵۸ نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۹
جزء کتب: تاریخ و حدیث زبان: فارسی عدد اوراق: ۱۴۸
طول: ۳۰ عرض: ۱۹ شماره عمومی: ۲۵۱۶۷
وقفی / خریداری ... تاریخ ... وقف / خریداری
ملاحظات: عناوین به شنگرف، کاتب محمد قاسم ابن مشهدی رسول تبریزی، تاریخ تحریر ۱۲۵۸، کاغذ شکری آهاری،
جلد تیماج مشکی ضربی ساده
اندازه نوشته: ۱۰×۱۹

هذا کتاب هو المستعان تذکرة الأئمة

رب تمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل للنبیین لسان صدق فی الآخرین وصیّر ائمة اهل بیتهم
تذکرة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد اشرف المرسلین وآله خیر
الوصیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بنده خاکسار
محمد باقر ابن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که این رساله ایست در چگونگی احوالات
کلمات الله التامات یعنی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از مدت
حیات وسبب وفات وسنین عمر وفرزندان وازواج ومواضع مشاهد ایشان
واحوالات زندگانی وحوادثی که بر ایشان واقع شده بر سبیل ایجاز واختصار می نماید
و آنرا بتذکرة الائمه موسوم ساخت و بمقدمه و چهار باب و خاتمه مرتب گردانید
والله الموفق والمعین وهو المستعین وهو حسبی ونعم الوکیل اما مقدمه در ظهور نور حضرت رسالت مقدمه
پناه صلی الله علیه وآله در حدیث معتبر از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه
بودم وکعب الاحبار حاضر بود من از او پرسیدم که چگونه یافته اید ولادت حضرت رسالت را
در کتابهای خود وفضیلتی برای آنحضرت یافته اید پس کعب متفکر شد پس معاویه لعین گفت
که بپرسید او راضی است باز پس خدای تعالی بر زبان معاویه علیه اللعنة والهاویه جاری ساخت که
گفت بگو ای ابو اسحق آنچه دیده و شنیده ای کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام
همه از آسمان فرود آمده و صحف دانیال را خوانده ام و در همه آنها ذکر ولادت
عترت او و بر رستی نام او معروفست در همه کتابها در هنگام ولادت پیغمبری ملائکه
نازل نشد بغیر عیسی و احمد و حجابهای بهشت ساتر نشدند برای زنی بغیر از مادر مسیح و مادر محمد

و علامت حمل آنحضرت آن است که در شبی آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در
آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در شاهوار لطف خاتم انبیاء در صدف عصمت
و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت ثمر را ندا کردند و در
زمین هیچ درنده و پرنده نماند که بر ولادت آنحضرت مطلع نگشت و در شب ولادت سعادت
آیات آنجناب هفتاد هزار یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید ترتیب کرده
و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتها را زینت کردند که شادی و خرمی بالا گیرد
دوستان تو مستولی شد پس بهشت بخندید تا قیامت خندان است و شنیدم که یکی از
ماهیان دریا که او را طموسا می گویند و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت
آن هفتصد هزار گاو راه می روند که هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد
هزار شاخ دارد از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار ایشان خبر ندارد و ماهی برای شادی بر ولادت
آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه آن بود که حق تعالی آن را ساکن گردانید هر آینه همه زمین
را بر می گردانید و شنیده ام که از آن روز هیچ کوه نماند که دیگری را بشارت نداده و
همه صدای لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند و ابو قبیس برای کرامت محمد
و جمیع درختان تقدیس حق تعالی کردند با شاخها و میوه ها از شادی ولادت آنحضرت و در میان
آسمان و زمین زدند هفتاد عمود از انواع نور را که هیچ یک به یکدیگر شبیه نبود و روح حضرت
آدم را بشارت دادند بولادت آن حضرت پس افزود برابر حسن او مضاعف گردید و در آن
تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت باضطراب در آمد و هفتاد هزار قصر از
در و یاقوت بیرون افکندند برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان لعین را بر زنجیر بستند
و چهل روز او را در قلعه محبوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سر

نگران شدند و فریاد و واویلا از ایشان بلند شد و صدای از کعبه شنیده شد که ای آل قریش
آمد بسوی شما بشارت دهنده و الصلوا ابها و ترساننده از عذابها و با او است عترت او و آیه و سوره
بزرگوار و خاتم پیغمبران است و ما در کتب ها یافته ایم که عترت او بهترین مردمند و بعد از ایشان
مردم در امانند از عذاب مادام که در دنیا احدی از ایشان در روی زمین راه میرود و معاویه
گفت ای ابو اسحق عترت او کیستند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه ترش کرد و
لبهای خود را بدندان گزید و دست بر ریش نحس خود میمالید پس کعب گفت که ما یافته ایم صفت
دو فرزندان پیغمبر را که شهید خواهند شد و شهید خواهند کرد ایشان را بدترین خلق معاویه گفت
که خواهد کشت ایشان را گفت مردی از قریش معاویه بی تاب شد و گفت برخیزید اگر
میخواهید پس بر خواستیم نیز از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که فرمود حق تعالی بود و هیچ
خلقی با او نبود پس اول چیزی که اول خلق کرد نور حبیب خود محمد ص بود او را آفرید پیش از آنکه
عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار
صد و بیست و چهار هزار سال چون نور پیغمبر ص خلق کرده هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و
پاک یاد می کرد و حمد و ثنا می گفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود ای نور مراد و مقصود من
از خلق عالم توئی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد می کنم اگر تو نبودی افلاک را
نمی آفریدم و هر که ترا دوست میدارد من او را دوست میدارم و من او را دوست میدارم
و هر که ترا دشمن میدارد من او را دشمن میدارم پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع
او بلند پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب ۱ قدرت حجاب ۲ عظمت حجاب ۳ هیبت حجاب
جبروت حجاب ۴ رحمت حجاب ۵ نبوت حجاب ۶ کبریا حجاب ۷ منزلت حجاب ۸ رفعت حجاب ۹
سعادت حجاب ۱۰ شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد ص را که داخل شود در حجاب قدرت

پس داخل شده دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سُبحانَ اللهِ العلیِّ الاعلی
و در حجاب عظمت پانزده هزار سال می گفت سُبحانَ المَلِکِ المنّانِ و در حجاب هیبت
نه هزار سال گفت سُبحانَ الکریمِ الاکرمِ و هشت هزار سال در حجاب جبروت می گفت
سُبحانَ مَن هُوَ غنیٌّ لا یفتقر و شش هزار سال در حجاب رحمت میگفت سُبحانَ رَبِّ
العَرشِ العظیمِ و در حجاب کبریا پنج هزار سال می گفت سُبحانَ ذی المُلکِ و المَلکوتِ
و در حجاب سعادت می گفت دو هزار سال سُبحانَ مَن یُزیلُ الاشیاءَ و لا یَزولُ و در
حجاب شفاعت هزار سال می گفت سُبحانَ اللهِ و بِحَمدِهِ سُبحانَ اللهِ العظیمِ پس حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود که پس حق تعالی از نور پاک محمد ص بیست دریا آفرید از نور و در هر دریا
علم چند که از غیر خدا کسی نمیداند پس امر فرمود نور آن حضرت ص که فرو رود بدریای
عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای انابت و دریای عمل و دریای
مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای
پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای حیا تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون
از دریای اخیر بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهتر پیغمبران من و ای
اول آفریدها و ای آخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس آن نور بسجده افتاد چون سر برداشت
صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس حق تعالی از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران
آفرید پس آن نورها بر دور نور محمد ص طواف میکردند و می گفتند سُبحانَ مَن هُوَ عالِمٌ لا یَجهلُ
سُبحانَ مَن هُوَ حلیمٌ لا یَعجلُ سُبحانَ مَن هُوَ غنیٌّ لا یفتقرُ پس حق تعالی ندا فرمود که آیا
می شناسید مرا پس نور محمد ص پیش از انوار انبیا ندا کرد که اَنتَ اللهُ الَّذی لا اِلهَ اِلّا
وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ رَبَّ الاَربابِ و مَلِکَ المُلوکِ پس خدای تعالی او را ندا که

که توی برگزیده من و ای دوست من و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست
پس از نور آنحضرت جوهر آفرید و او را به دو نیم کرد در یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس آن
آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد عرش بالا از و آفرید و عرش بالا بر روی آب
گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بسوی
قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم بمجرد شنیدن کلام الهی هزار سال مدهوش شد و چون بهوش
آمد عرض کرد پروردگارا چه بنویسم فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد را
شنید بسجده افتاد و گفت سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا
کیست محمد که نام او را بنام خود یاد داد و را یاد خود مقرون کردانیدی حق تعالی وحی کرد که ای قلم اگر او نبودی
ترا خلق نکردم و نیافریدم خلق خود را مگر از برای او پس اوست بشارت دهنده و چراغ نور
بخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از جلالت نور آن حضرت گفت السلام
علیک یا رسول الله آنحضرت جواب فرمود علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن بود
سلام کردن سنت و جواب آن واجب پس حق تعالی امر فرمود بقلم که بنویس قضا و قدر را آنچه خواهم
آفرید تا روز قیامت پس خدا از نور محمد ده بار را آفرید بچهار صفت آن را زینت بخشید
از کف او زمینها را خلق کرد و تعظیم سخاوت و جلالت و امانت آفرید و بهشت را برای دوستان
و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد مانند کشتی
حرکت میکرد پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی را خلق کرد که زمین را بر دوش
و سنگ عظیمی آفرید که پای ملک بر روی قرار گرفت و گاو عظیمی آفرید که گاو بر پشت او ایستاد و ماهی
آفرید که گاو بر پشت آن ماهی ایستاد و ماهی بر روی آب است و آب بر روی هواست و هوا بر روی
ظلمت است و آنچه در روی ظلمت است کسی بغیر از خدا نمی داند پس عرش را بهر و نور منور گردانید

نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم
رضا و خوشنودی و از حلم مودت و سخاوت و محبت آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد ص
و اهل بیت او تخمیر کرد و پس بعد از آن ارواح مؤمنان از امت محمد ص و پس آفتاب و ماه و ستارها
و شب و روز و روشنایی و تاریکی و سایر ملکه را از نور آفرید پس نور مقدس آن حضرت را
در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را
از آسمان باسمان منتقل گردانید تا باسمان اول رسانید تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را
بیافریند پس امر فرمود جبرئیل ع را که نازل شو بسوی زمین و قبضه خاکی برای بدن آدم ع
فراگیر پس ابلیس لعین سبقت کرد بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی
بیافریند و او را در آتش عذاب کند پس اگر ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی
بگیرید که آتش را از آن بهره باشد چون جبرئیل ع نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل باز گشت
گفت خدایا زمین پناه گرفت بتو از من پس او را رحم کردم و هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک
که آمدند باز گشتند پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و چون عزرائیل آمد و زمین بخدا پناه گرفت
عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه خاک از بالا و پائین
و تمام روی زمین و از سفید و از سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین برگرفت و باین سبب اخلاق
و رنگهای فرزندان آدم مختلفند پس حق تعالی بعزرائیل وحی فرمود که چرا تو رحم نکردی چنانکه آنها را رحم
آمد عزرائیل گفت فرمان برداری تو بهتر از رحم کردن بر آن بود پس ندا کرد که میخواهم از آن
خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان و هم اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشند و تو را
قبض کننده ارواح همه گردانیدم پس امر کرد خدا جبرئیل را که یک قبضه سفید بیاورد تا آنکه طینت
مقدس پیغمبر آخر الزمان بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملکه کروبیان و ملکه صادقان

و سبحان بپا مدند بنزد موضع ضریح مقدس آن حضرت و آن قبضه را گرفتند و باب
تسنیم و باب تعظیم و باب تکریم و باب تکوین و باب خوشنودی و باب عفو خمیر کردند پس
سر آنحضرت را از هدایت و سینه اش را از شفقت و دستهایش را از بوی خوش آفرید پس
مخلوط کردانید آن طینت را با طینت آدم و چون جسد مبارکش تمام شد بملائکه وحی فرمود
که بشری را آفریدم از گل پس چون او را درست کنم و روحی با دبدهم همه بسجده در آیید نزد او
پس ملائکه جسد آدم را بر گرفته و در بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق تعالی بودند که هرگاه مامور
گردند بسجده سجود نمایند پس حق تعالی امر نمود روح آدم را که داخل بدن او شود روح مکان تنگ دید
و از داخل شدن استغنا نمود پس حق تعالی امر فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس
چون روح آدم دبدماغ ارسید چشم خود را باز نمود و صدای تسبیح ملائکه را می شنید پس چون به
دماغش رسید عطسه کرد پس خدای تعالی او را بسخن آورده گفت الحمد لله رب العالمین و آن
اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود پس خدای تعالی او را عوض فرمود که یرحمک الله ای آدم برای رحمت
ترا خلق کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم و هرگاه بگویند آنچه تو گفتی پس
باین سبب دعا گفتن برای عطسه کننده سنت است و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست
از دعا کردن برای عطسه کننده پس حضرت آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله و اسمهای اهل بیت آنحضرت را دید که بر عرش نوشته است پس
چون روح بپاهایش رسید پیش از آنکه بقدمهای او رسد خواست که برخیزد نتوانست و باین سبب
که خدا فرموده است که خلق الانسان من عجل یعنی آفریده شده است انسان از تعجیل کردن
تم الحدیث پس نور محمدی بهبت الله از آدم بشیث منتقل شده از بهشت به یانوش و از او
بقینان و از او بمهلائیل و از او بالیارد و از او باخنوخ که حکما هرمس الهرامسه می گویند و علم و حکمت

و ریاضی و هیأت و هندسه و طلسمات و اعداد و طب متعلق بآن حضرت است که
خداوند عالمیان باو فرستاده بود آن نور از ادریس باخنوخ منتقل شد و از او بمتوشلخ و از او
بملکه و از او بنوح که فارسیان او را افریدون میگویند و این نور از نوح منتقل شد بسام
که عجمان او را ایرج میگویند و انبیا و اوصیا و صالحان و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل
اویند و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از او بشالخ و از او بعابر و از او بفالغ و از او بارغو که بعضی
گویند هود است و از او بشروغ و از او بناخور و از او بابراهیم که مجوس میگویند زرتشت همین است
و آنکه اهل سنت گویند که پدر آنحضرت آزر بوده است محض عناد و افتراست بر آنحضرت و آذر عم آنحضرت
بود انبیا و اوصیا و ائمه از کفر بهم نمیرسند و از لوث شرک و کافره و زانیه پرورش نمی یابند
و این اجماعی شیعه است پس نور آنحضرت از ابراهیم منتقل شد باسمعیل و از او بقیدار و از او بحمل
و از او بنبت و از او بسلامان و از او بهمیسع و از او بهمیسع و از او بالیسع و از او بدد و از او بادد و از او بعدنان
و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس و از او بمدرکه و از او بخزیمه و از او بکنانه و از او بنضر که
قریش است و از او بمالک و از او بفهر و از او بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او
بقصی بعلیه و اسم او زید است و از او بعبد مناف که اسم او مغیره است و از او بهاشم که اسم او
عمرو است و از او بعبد المطلب که شیبة الحمد است و از او بعبد الله رسید و از عبد الله بآنحضرت بر سید
و چگونگی تولد و باقی احوالات آنحضرت در کتب دیگر معلوم میشود و بالله التوفیق باب اول در
بیان احوال خیر مآل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است بدانکه کنیت آن حضرت ابو القاسم
است و نام مبارک آن محمد و احمد است و این دو نام از اسماء مشهور آنحضرت است و نامهای
دیگر با لقاب در قرآن و احادیث مذکور است مثل عبد الله و یس و نون و مقفی و فاتح و کافی و
خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف و قثم یعنی جامع کمالات و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و مبشر

و نبی و امی و نور و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و سماء و التین و سراج و منیر
و رحمة العالمین و رسول الله و خاتم النبیین و آنچه مشهور است پنج پیغمبر دیگر نام داشتند آدم ابو
البشر و شیث و صالح و هود و یعقوب و اسرائیل و عیسی و مسیح و آن حضرت عرب بودند و هود و اسمعیل
و صالح و خلیل الله نبیا و شعیب و ایوب نیز عرب بودند و آنحضرت هم پادشاه بودند و دوازده پیغمبر دیگر
پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و موسی و هارون و یوشع و یوسف و داود و سلیمان و ایوب
و ذو القرنین **اسماء شریف** آنحضرت آنچه در احادیث ظاهر شده در توریة احید بوده است و در
توراة بطریق صحیح مود مود و بطریق دیگر ادواد و در توریة لغة جدید ستد و در انجیل آسمانی احمد و در
انجیل منحرف نصاری حمد است و در انجیل متی بارکاده و در انجیل مرقس فارقلیط و در انجیل لوقا محیط
ربیع و در انجیل فرقان شطاب و در انجیل یوحنا ماکارد و در کتاب زند باز ندسین و در کتاب الجلیون
عبد الله و در کتاب مسلوان کش و در کتاب دانیال لپند بده و در کتاب فرقف حامد و در کتاب
بانشکل تسع دهنده و در صحف معتق و در زبور طاب و در کتاب حکما قبطی و جوانا و مانه دنی
حمید و در لغة رومی فلیطس و در لغة یونانی ... **مولود** باسعادت آنحضرت در روز جمعه هفدهم
شهر ربیع الاول عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را با فیل و
لشکر بسیار بجزای مکه معظمه فرستاده بود حق تعالی ایشان را بعذاب سجیل هلاک کرد و ابابیل را بر
ایشان مسلط ساخت و کلینی در کافی تصریح به دوازدهم ربیع الاول نموده و علما بر آن رفته‌اند و گفته‌اند
که حدیث کلینی محمول بر تقیه باشد پدر بزرگوار آن حضرت از آفتاب مشهورتر است و مادرش آمنه
خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب است و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه است
و مربیه آنحضرت ام ایمن و برادر رضاعی آنحضرت عثمان بن مظعون است که قبر او در خارج مدینه
مشرفه است که بعضی توهم کرده‌اند که عثمان بن عفان است و تولد آنجناب بعد از هفت سال از سلطنت

دزبرداد ۵۱۱

نوشیروان در هفت اقلیم تسلط داشت و ملوک روم و شام و چین و هند و عرب او را خدمت
میکردند و دار الملک او مداین و کوفه بود و آن حضرت فرموده انا ولدت فی زمن الملک العادل
و او را عادل نام یاد کرد هر چند مجوس بوده و عبده نار و عادل و اتقی بوده و صیت عدالت او از
مشرق تا مغرب رسیده بود و حق او را بسبب گذشت ... و حاتم طائی را بسبب سخاوت
عذاب نکند **بعثت** آن حضرت در شب بیست و هفتم ماه مبارک رجب واقع شد در سن
چهل سالگی و مدت العمر در مهد پرورش عم بزرگوارش عبد مناف کنی بابی طالب تربیت یافت
چون والدین آنحضرت بجوار رحمت ایزدی رفته بودند آنحضرت قبل از رسالت نبی بوده بر ذات
مقدس خود بدین هیچ پیغمبری خدا را عبادت نمیکرد الا بطریق مرضیه خود اینکه اکثر اهل سنت و نواصب
و خوارج بر آنند که بشریعت حضرت ابراهیم عمل میکرده و بعضی گویند که بشریعت نوح بوده و بعضی
گویند بشریعت حضرت عیسی بود و اصلی ندارد و سخنان سفها و احمقانست و بعضی از علما گویند حضرت
آدم و حضرت ابراهیم از آنحضرت فاضلتر اند این قول نیز نزد شیعه متروکست و آنحضرت مبعوث
بود بر کافه خلایق از مشرق تا مغرب بر عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل سند و شام
و روم و مصر و خطا و فرنگ و قاطبه اقالیم سبعه و ماورای یاجوج و ماجوج و طوایف انس و جان
و از اهرمن و عفاریت و قیس و لدقیس و پریان و غولان و قاطبه انام از ذوی العقول از هر صنفی و از
هر کیش و ملتی که باشد و بعضی نیز گویند مبعوث بود بر ملکه و همه روحانیان و نزد این فقیر ثبوت تام
دارد این قول و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در
مدینه مشرفه و خلایق را هدایت مینمود و آنچه مشهور است جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه بر آن حضرت
نازل شد و دو مرتبه او را بصورت اصلی خود دید که ما بین آسمانها و زمین پر شده بود از عظم جثه آن حضرت
و گاهی بصورت دحیة بن خلیفه کلبی بر آن نازل میشد و هیچکس از انبیا بمعراج نرفت مگر آنحضرت

که دو مرتبه مشهور است و بیشتر هم گفته اند معراج آن حضرت جسمانی بود و بعضی از سفها و متکلمین
وغیره بروحانی قائلند و در لیلة المعراج بساحت عزت و رحمت پروردگار چندان نزدیک شد
که بمقام قاب قوسین او ادنی مخاطب بخطاب رب الارباب شد **آیات توریه** در شان
حضرت رسالت پناه هم نازل شد که استخراج نموده ام و متفق علیه یهود است که این آیات از توریه
و انکار نتوانند اما معنی پوشانند و میگویند پیغمبر موعود مهدی ع است ولوکام ناذ بعودهی اسرائیل
کموسی یداعواذ و ناهی یانیم ناوی مفر بجامع حیخاکا مانی یاقیم لخاذ و نای الو تشماعون
ال اشموئیل شمعتی خاهن برخنی اونوهر بطی و نوابیم اده ماود انو اشنم اناه بولد الوا
اتابی اتیم لاهم مبقرب اخهیم کاموا خاو نابتیم یا هی بقیوه دبیر لاهم ات کل اشر اصو
نوادنه تهیم با داصنی وهاهو شماع هشتبنا بنوح هکو یه انوانی اسماعیل **ترجمه توریه**
بعوض و بر انگیخته است خدا پیغمبری ایضا در بنی اسرائیل موسی ع میخواهد خدا از اروی بردی نمود
پیغمبری بر می انگیزانم از قوم تو از پسر برادر آن تو مثل برمی انگیزانم و یاری نمی کند خدا که از نبوت گند
باسمعیل بر تو ای ابراهیم آفرین و نسل عظیم دار و دست **آیات چهارباب** نبوت پیغمبر از انجیل متی
شماره پنج چهارم باصطلاح ترتیب جمیع از کتاب هر چند که نصاری انجیل را آسمانی نمیدانند
اما آنچه جمع کرده اند بعد از عیسی چهار خلیفه او لوقا و متی و مرقس و یوحنا باز در آن انجیل نام مبارک
آنحضرت و اهل بیت او در اثبت **آیات** و اسنای تو ریلکنا یاکم اد اسپن ماد کاره اس
فارقلیط بوا بما اسونن یونبیرس بوانبوسان اس اباانی میلف بولخاج هانی صلک
یوها لامیقلف بوها کا غاف ای کا غاف ها وادام ل منی اسواس **ترجمه انجیل**
متی از برای شما بخاطر آید پیغمبری که محمد نام دارد و دوازده خلیفه کلعلان خلق که محمد است صلی الله
دوازده دوازده امام هم هستند و آن پیغمبر بلا خبر اسم ایشان از میان برادران ایشان و بگذارم

سخنان خود را

سخنان خود را در دهن او و هر آنچه بفرماید بایشان و همه فرمان بپرید و پراکنده کنم شمارا اگر فرمان
او نبرید باشید سرزنش در میان قوم و او پیدا می شود از فرزندان اسمعیل و جانشینان او از او
و امام پیشنماز اند و از ینها هلاک شوید و بجزیه انشیده و دور کشیده شوید و از اینجا بگریزند شهر بشهر
اگر قبول دین داری نیک اند اعتقاد دارم که یکی است خدا **عبارات کتاب** از زند و پازند این
استخراج کرده ام جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک تصریح باین
کرده است هر چند مجوس بگر حقیقت این دین اند و کتاب ایشان که ابناع است از تصانیف زر
دشت است در زند ترجمه آنست و از لغة سریانی نصاری مشکل تر است اما قدری که ضرور
بود از لغة زند به پهلوی بفارسی ترجمه نمود تا بر برادران آسان باشد باقی والله یعلم بحقایق الامور
پیام ایزد پیام بنوا فریدون رکو مارکوم جاقو ینا ری کنبا اسیم ربا کوا حماره تند
کدمن وخود سروب شارجی نمردتن چاونکلی بری ما ماکیش مند ذراملکاستا
سیناو ستگی مد بنولچود سرهب شوتر نوم رکو مانش بهانه سینا جامتوانتن انکیز
من اهمن راس سو یراذ اباشوه ماسند سبن نشماشومک ذاهونتن ملکو اکنجو کنبا
محه اوباره دهبکی بیوره سکن چکرداده وبن ساهام **ترجمه کتاب زند و پازند** سلام خدا
و سلام نوح بزرگ باد بر صاحبان هوش بر مرد عظیم الشان بزرگ مثل آفتاب و نور که پیغمبر است
سخن گوو دانا خوانند مردم بخدا که پادشاه قهار است پس از ساله خبر کننده دوزخ و
بهشت برین و پل صراط و سخنگو را از وو دل او با خداست آخر دنیا شو باد دین حق همه شما بر جاده
امید داری او بروید گریه کنید پیش آن محمد که مثل نور است و پیشانی پیش او بگذارید اگر پادشاه
باشید و خزانه دار اگر مردید اگر خواست آخر رسولان و دولت او پایدار است **و قرآن مجید** در عرض
بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر آنحضرت نازل شده بعضی گویند در عرض بیست سال

بجا بعد نجم فرود آمد ترتیب نزول بدین نحو است مذکور شد و اکثر مفسرین بر این قائلند که این
ترتیب در میان است که اول الحمد است و بعد از آن البقره است تا قل اعوذ برب الناس
جمع عثمان است که برین ترتیب ساخته است روایت کند ابو محمد مهدی بن نزار الحسینی القائنی که گفت
خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی او گفت حدیث کرد ما را ابو نصر مفسر او گفت
حدیث کرد مرا عم من ابو حامد که حدیث کرد مرا فزاری ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت
که حدیث کرد مرا محمد بن برید سلمی او گفت حدیث گفت مرا از پدر پسر ابو مرسی او گفت حدیث کرد
مرا عمرو بن هارون از عثمان بن عطار از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول اقرأ باسم
ربک بود پس ن والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس کورت پس سبح اسم ربک الاعلی
پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک
الکوثر پس الهیکم التکاثر پس ارایت الذی پس کافرون پس الم تر کیف پس قل اعوذ برب الفلق پس قل
اعوذ برب الناس پس قل هو الله احد پس والنجم پس عبس پس انا انزلناه پس والشمس پس بروج پس
والتین پس لایلاف پس قارعة پس قیامت پس همزه پس والمرسلات پس ق پس بلد پس کهیعص
پس طه پس واقعه پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس نوح پس حم سجده پس حم عسق پس زخرف
پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابراهیم پس
انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس الحاقه پس المعارج پس عم یتساءلون پس نازعات
پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت پس مطففین این هشتاد و پنج سوره است که بمکه
نازل شد آنچه نامهای که در سورهای قران بنامهای متفرق نوشته لهذا و اسامی مکه آنست اگر در جایی
ببینند نزول آن را بدانند که بلد الحرام صلاح عرش قادس مقدس و ناسه والناسه و هست

العتیق

العتیق و ام رحم و ام القری و حاطمه و راس و کوثی اسم بقعه ایست که منزل بنی الدار بوده و آنچه
در مدینه مشرفه نازل شده اینست البقره پس انفال پس آل عمران پس احزاب پس ممتحنه پس اذا
زلزلت پس حدید پس سوره محمد ص پس رعد پس الرحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا
جاء نصر الله پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس یا ایها النبی لم تحرم پس تغابن پس جمعه
پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این بیست و هشت سوره است و آنچه اسمای مدینه را
سید مرتضی علم الهدی فرموده است بدین نحو یثرب و طیبه و طابه و دار و مسکنه و جابره
و مجبوره و محبه و عذارا و مرحومه و فاطمه و بند و این قرانی که اکنون در میان است آنچه مشهور است
سه جزو آن سوره که در فضیلت حضرت امیر المؤمنین ع و اهل بیت رسالت پناه ص و مذمت قریش و
و فضایح ایشان بوده آن ملعون عثمان علیه اللعنة والنیران بیرون و هم چنین در اکثر آیات که بهی اسم
شریف آنحضرت و اهل بیت او صریح بوده آن را نیز بیرون کرده بعضی از آیات کفر که شیخین
لعین و مذمت ایشان صریح بوده ظاهرا عثمان بعد از آنکه از همه ولایت قران را جمع کرده علامان
او بمدینه فرستادند قریب بچهل هزار بود و همه را فرمود تا سوختند و مصحف قران نوشته بترتیبی
حالا هست و پیشینان آن قران ها را امام می گویند و مردمان از روی آن قران ها نوشته اند
و در تفسیر کازرونی و فتح الله اخراجات بعضی از آیات در دیده عثمان و دو سوره از سورهای قرآن
از مصحف عبد الله مسعود نوشته بود و این فقیر نیز در این رساله ایراد می نماید این است سوره یا ایها الذین
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالنورین الذین انزلناهما یتلوان علیکم آیاتی ویحذرانکم عذاب یوم عظیم
نوران بعضهما من بعض وانا السمیع العلیم ان الذین یوفون بعهد الله ورسوله
فی الجنات لهم النعیم والذین یکفرون من ما آمنوا بنقض میثاقهم وما عاهدهم بعد

الرسول عليه يقذفون في الجحيم ان الذين ظلموا انفسهم عصوا الوصي اولئك
يسقون من الحميم ان الذي له نور السموات والارض بما شاء واصطفى من
الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن
الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد
اليم اهلك عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تتقون وفرعون لما
طغى موسى واخيه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون لهم اية وان اكثرهم
فاسقون ان الله يجمعكم في يوم الحشر فلا يستطيعون القول حين يتلون ان
الجحيم ماويهم وان الله عليم حليم يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف تعلمون
قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي معرضون مثل الذين يوفون بعهدك
اني اجزيهم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا لمن المتقين
وانا لنوفينهم حقه يوم الدين وما نحن عن ظلمه بغافلين واكرمه على
اهلك اجمعين فانه وذريته لصابرون وان عدوهم امام المجرمين قل
للذين كفروا بعد ما امنوا اطلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم ما وعدكم
الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال من
قبل لعلكم تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك ايات فيها بينات فيها
من يتوفه مومنا ومن يتوله من بعدك يظهرون الظلم فاعرض عنهم
انهم معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني لا ينفعهم يرحمون ان لهم في
جهنم مقاما عنه لا يعدلون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ولقد
ولقد ارسلنا موسى وهرون فبغوا على هرون لما استخلف فصبر جميل

فجعلناهم القردة والخنازير ولعناهم الى يوم يبعثون ولقد اتيناك الحكم الذين من
قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم يرجعون ومن يتول عن امري
مرجعه فالى مرجعه الى جهنم فليتمتع بكفره فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول جعلنا
لك في اعناق الذين امنوا عهدا فخذه وكن من الشاكرين ان عليا بالليل ساجدا
يحذر الاخرة ويرجوا ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم بعذابي يعلمون
سنجعل الاغلال في اعناقهم وهم على اعمالهم نادمون انا بشرناك بذريته القائمين
وانهم لامرنا لا يخالفون فعليهم مني صلوة ورحمة احياء وامواتا في يوم يبعثون
وعلى الذين يبغون عليهم من بعد ذلك غضب الله عليهم انهم كانوا قوم سوء
خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات امنون وان الله
لذو فضل على العالمين والحمد لله رب العالمين بسم الله الرحمن الرحيم
يا ايها الذين امنوا امنوا بالنبي والولي اللذين بعثناهما يهديانكم الى صراط مستقيم نبي
وولي بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات
النعيم والذين اذا تليت عليهم اياتنا كانوا باياتنا مكذبين ان لهم في جهنم مقام
مقام عظيم اذا نودي لهم يوم القيمة الضالون المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون
الا بالحق وما كان الله لينظرهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلي من الشاهدين
في المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في شان علي وان لم تفعل فما
بلغت رسالته والله يعصمك من الناس في الرعد انما انت منذر للعباد وعلي
لكل قوم هاد في الشعرا وسيعلم الذين ظلموا ال محمد اي منقلب ينقلبون ام يحسدون
الناس على ما اتيهم الله من فضله فقد اتينا ال ابراهيم وال محمد الكتاب والحكمة واتيناهم

مُلْكًا عَظِيمًا فی الصافات وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ فی وِلایَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ مالَکُمْ لا
تَناصَرُونَ فی الزمر یا اِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بِعَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ فی طه
وَلَقَدْ عَهِدْنا اِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِماتٍ فی مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَالتِّسْعَةِ
مِنْ ذُرِّیَّةِ الْحُسَیْنِ فَنَسِیَ فَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فی النجم فَاَوْحی اِلی عَبْدِهِ فی عَلِیٍّ لَیْلَةَ الْمِعْراجِ
ما اَوْحی آیة الکرسی اَللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّمواتِ
وَما فِی الْاَرْضِ وَما بَیْنَهُما وَما تَحْتَ الثَّری عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ مَنْ
ذَا الَّذی یَشْفَعُ فی الاحزاب وَكَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بِعَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ وَكانَ اللّهُ قَوِیًّا
عَزِیزًا و چون آن ملعون فاجر انحراف آیات قرآن نمود مفسرین عامه و علمای ایشان و تابعین
واکثر فرق اسلام این قرآنی که درمیان ماست آیات آن را برای خود تفسیر کرده‌اند و معنیها قرار داده‌اند
و هر یک بطریقی که خوانده‌اند اعراب آن را تغییر بسیار داده‌اند و بر عالم مستتر ظاهراست
چه با قرآن کرده‌اند و معلوم نمی‌شود که نزول قرآن بکدام قرائت قاری نزول شده است و از آن
جمله سوره حمد را حسن بصری و سنبوزی و مسطوعی از قرا چنین خوانده‌اند و عبد الله بن العباس بپسندید
که چه با قرآن کرده‌اند الحمد شاذ نحمد الله ربا العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین هیاک
نعبد و ویاک نستعین ترشد لسبیل المستقیم الذین نعمت علیهم سوی المغضوب علیهم ولا
الضالین غزوات آنحضرت مفسرین عامه و خاصه و روات حدیث و ارباب سیر و تواریخ گفته‌اند
که جمیع غزوات و جهاد او باکفار بیست و شش غزوه بود اول غزوه ابوا بود ثانی غزوه بوات ثالث
غزوه عشیره رابع غزوه بدر کبری و در این جنگ لشکر ظفراثر آنحضرت سیصد و سیزده نفر بودند و دو شتر
و یک اسب داشتند و طعام ایشان سبوس جو و خرمای پوسیده بود و درین حرب هفتاد نفر
از عظما و صنادید قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند و از جمله اساری عباس بن عبد المطلب و عقیل

ابی طالب و طلحه و سعد بن معاذ در این جنگ زخم دار شدند و در این حرب ملکه را افتادند
عالم بود و حضرت رسول فرستاد خامس غزوه بنی سلیم است سادس غزوه سویق و بعد از آن
امر غزوه احد و عسکر آنحضرت در این حرب هفتصد نفر بودند و سردار لشکر کفر ابوسفیان بود و هند
ملعونه زوجه او همراه بود و در این حرب با عایت رسول خدا شهید شدند و عبدالله و حمزه نیز شهید شدند
و لشکر اسلام گریخته و بمدینه رفتند بجوی که بعد از سه روز علی بن ثلثه از خانهای خود بیرون آمدند و
امیر المؤمنین ع بر سر حضرت رسول ایستاده بودند جنگ می‌کرد و کفار رسول دفع می‌کرد و در آخر ابو
سفیان منهزم گردید پس غزوه اسد بعد از آن بحران پس غزوه بنی النضیر و قریظه پس غزوه ذات الرقاع
پس غزوه بدر اخری پس غزوه دومة الجندل پس غزوه خندق که احزاب نیز می‌گویند واقع شد و تخفیف
اکل و شرب و روزه درین حرب نازل شده و از جمله زبردستان حرب عمرو بن عبدود کشته شد
و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند باز سردار ابوسفیان بود و در این حرب حسب المشهور سلمان
فارسی بود در مدینه خندق کندند پس غزوه بنی قریظه بود و در این حرب لشکر آنحضرت قریب بهزار
کس بودند و یهودان سوا کشته شدند و جمع کثیر جلا وطن کردند پس غزوه بنی لحیان بود و بعد از آن غزوه
بنی قریش و غزوه بنی مصطلق پس غزوه حدیبیه واقع شد و در این حرب حضرت رسالت پناه با اهل
این و با مشرکان صلح کرد بعد از آن غزوه خیبر واقع شد و در این حرب عسکر ظفراثر آنحضرت
هفت هزار کس بودند و جعفر بن ابی طالب در این جنگ از حبشه آمد و نماز جعفر الغای بود که حضرت
رسالت بجعفر نمود و کذا از آن سنت شد پس بعد از آن غزوه فتح مکه معظمه واقع شد و در آن حرب
لشکر آنحضرت دوازده هزار کس بودند و در این سال بتان را از کعبه بزیر انداختند و شکستند و هبل را
نیز شکستند و در باب اسلام بخاک کردند و بت پرستی در این سال از میان قریش برطرف شد
بعد از آن غزوه صفین واقع شد پس غزوه طایف پس غزوه تبوک و لشکر آنحضرت سی

هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در نه غزوه از این غزوات حاضر بودند و در بعضی خود حرب
کرد اول بدر کبری بود و آن در روز جمعه هفدهم شهر ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت واقع
شد و دیگر جنگ احد بود و آن در ماه شوال سیم هجرت واقع شد و حرب خندق و قریظه در شوال چهارم
هجرت واقع شد و جنگ مریسیع و بنی لحیان در ماه شعبان سال پنجم هجرت واقع شد و جنگ خیبر و فتح
مکه معظمه در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت واقع شد و حرب حنین و طایف در ماه شوال
هشتم واقع شد و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و در اکثر غزوات حضرت امیرالمؤمنین ع
سردار بود و علم نصرت توام با او بود و تمام این فتوحات خداوند عالمیان بر دست او ظاهر
گردانید **ازواج آنحضرت** بعد از ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد نه زن نکاحی بعقد دوام داشت
عایشه دختر ابی بکر و آنحضرت او را حمیرا خطاب کرده بود برای آنکه نسبت بسایر زنان وجیه تر و جمیل تر
و جوان تر بود و مسن تر و دیگر حفصه دختر عمر خطاب و ام حبیبه دختر ابی سفیان خواهر معاویه و سوده
بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه و این پنج زن از قریش اند و از غیر قریش صفیه بنت حیی بن اخطب
خیبریه بود و میمونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویره بنت الحارث المصطلقیه
بود و ماریه قبطیه ام ولد بود **اسبان آنحضرت** اول سکب است که آنحضرت از اعرابی خریده
و اسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود و آنحضرت برای این نام را بدل کرده که شبیه سیر خوب می کشید
سیم لزاز است و بعضی از علمای اهل لغت گفته است که معنی لزاز آنست که هیچ اسبی بر آن سبقت نمی
گرفت مگر اینکه وا می ماند از رفتار چهارم ظرب و لحیف بود که زمین را در انه کش لحاف در هم
می پیچید پنجم ورد است و این شش است متفق علیه خاصه و عامه است و دیگر اسب ابلق بود و ذو
العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرحان و یعسوب و بحر و ادهم و ذو الجناح **اما اولاد امجاد** آنحضرت
قاسم از خدیجه کبری بود و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دو پسر دیگر طیب و طاهر

و بعضی گویند

و بعضی گویند طیب و طاهر لقب ابراهیم است **صبایای آنحضرت** فاطمه زهرا ع بود و رقیه و زینب
نیز از خدیجه کبری بودند و فرزند خوانده آنحضرت زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد
و امرای و صحابه آنحضرت و وزیر و وصی صاحب ستر و داماد و یار در و صاحب علم او سر مهاجر و
انصار و از امیر الامرا علی مقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشهدا حمزه و جعفر طیار و عقیل
ابن ابیطالب و عباس بن عبد المطلب و فضل و عبدالله پسران او و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
بن یاسر و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله انصاری و سعد بن عباده و خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین
و جبیر بن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه بن الیمان و ابو سعید خدری و ابوایوب
انصاری و اسامه بن زید و صاحب جیش و زید بن حارثه بود و بودند و از مخالفین ابوبکر و عمر و عثمان و
طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید و ابی عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و عمرو بن العاص
خالد بن الولید و معاویه و ابو سفیان و عوف بن مالک و عبدالرحمن بن عوف **ولایات آنحضرت**
در ایام نبوت مکه معظمه و مدینه مشرفه فتح شد و ولایت یمن و منی و نجد و تهامه و صحار و عمان و
قطیف و لحسا و حجاز و بادیه و نجران و خیبر و فدک و قلاع خیبر و کل قبایل عرب و ولایات بحرین و توابع
و بعضی از شام و طایف بود و در سال پنجم و یا ششم هجرت مامور شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین
جهان نویسند و ایشان را باسلام دعوت نماید اول به هرقل قیصر روم نوشت و او مسلم شد
و اسلام خود را مخفی میداشت پس برادرش او را زهر داد و کشت و دیگر نامه بملک شام نوشت و او
عذر آورد و با چند چیز فرستاد و توفیق اسلام نیافت و نامه دیگر با صحمه پادشاه حبشه فرستاد که ملقب
به نجاشی بود و او مسلمان شد و استر دلدل را با چند چیز هدیه فرستاد و عذر خواست و در اسلام
وفات یافت در حبشه و جبرئیل وفات او را بحضرت رسالت پناه رسانید و آنحضرت در مدینه
مشرفه بود بر او نماز گذارد و باعجاز آنحضرت زمین حبشه مرتفع شد بنحوی که جنازه آن پادشاه را دیده

و از اینست که عامه ملاعین نماز جماعت را در کوچه و دکان نهاده در جای پیشنماز ایشان نماز می‌گذارد
می‌کنند در خارج مسجد و با وجود حایل و دیوار که در میان ایشان و پیشنماز واقع است اقتدا
میکنند و نامهٔ دیگر بخسرو پرویز ابن هرمز شاه عجم نوشت و بعبد الله ابن حذافه داد و روانه کرد
مضمون بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم علیهم السفه
و سلب عقولهم من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله بصیر بالعباد
اما بعد فان اسلم تسلم و اذن بحرب من الله و لم یعجزهما و آن بدبخت مسلمان نشد
و نامه مبارک آنحضرت را درید و در آب انداخت گویند این رودی که در کنار کرمانشاهان
میگذرد معروف بقراسو ران این آب بود و درین مقام آن شهر حسرا بود که مقر سلطنت آن
بی سعادت بود و حرفش این بود که چرا نام خود را مقدم تر بر نام من نوشته و در جواب نامه خاک
در کیسه کرده فرستاد چون قاصد برگشت و خاک را آورد حضرت فرمودند که تیمنا خوبست
که خاک ولایت او بدست ما می‌آمد و آخر هم چنین می‌شد که بعد از حضرت ولایت شام و روم
و مصر و هند و ایران و هندوستان بدست لشکر اسلام مفتوح شد و نامه دیگر به پادشاه یمن
نوشت و فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن سالها بلا زمان آنحضرت واگذاشت نامه دیگر
بحرین و قطیف و لحسا و جیل عامل فرستاد و ایشان نیز مسلمان شدند و ولایت بحرین و یمن سالها
بآنحضرت واگذاشتند که هر سال خراج بدهند کاتبان آنحضرت امیر المؤمنین ع بود و هم کاتب
وحی و خازن و ضابط قران بود و علت آن بود که حضرت رسالت پناه خط نداشت و مامور
بنوشتن و خواندن نبود و دیگر کاتبان آنحضرت عثمان ابن عفان بود و ابن ابی کعب و عبد الله
ابن ابی سرح و در آخر عبد الله را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرید نمود چرا که آن

ملعون

ملعون هر آیه که نازل می‌شد بعضی آن را منحرف میکرد و بدل آن چیزی دیگر می‌نوشت مثل
غفور را رحیم را غفور و رحیم را حلیم می‌نوشت صبیه‌های آن حضرت حضرت سیده نساء فاطمه زهرا در
حباله زوجیت امیر المؤمنین ع بود و رقیه در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص بود
و عثمان رقیه را شهید کرد و ابی العاص فوت شده بود باز زینب را خواستگاری نمود از این جهت است
سنیان عثمان را ذی النورین میگویند و سبب شهادت رقیه آن که حضرت رسول ص مغیره
بن ابی العاص را که عم عثمان بود طرید و اخراج نمود و او را مهدور کرده فرمود هر کس مغیره را ملاقات نماید
با آب یا توشه و یا شیر بدهد خدا او را لعنت کند و عثمان او را در خانه نگاه داشت و چند مرتبه
التماس او را کرد حضرت قبول نفرمود عثمان او را از آب و توشه و شیر داده از مدینه سالما
بیرون کرد جبرئیل ع رسول خدا را خبر داد پس آنحضرت امیر المؤمنین ع و عمار را فرستاد و مغیره را
کشتند و عثمان لعین چون بوحی نداشت بهانه کرده رقیه را بسیار زد و گفت تو پدر را خبر کردی
و فرمود مغیره را کشتند و با کنیز رقیه زنا کرد و رقیه بر پدر بزرگوار خود پیغام داد که عثمان مرا کشت
آنحضرت امیر المؤمنین ع را فرستاد که برو دختر عمت را بیاور و آنحضرت شمشیر را برهنه کرده آمد و رقیه
را بخانه آنحضرت آورد و رسول خدا هفت مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان تو را کشت
خدا او را بکشد و بعد از سه روز از آن درد و الم آن زیاده شده و بجوار رحمت الهی ارتحال یافت
و زینب و رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند در ایام وفات آن حضرت و حضرت فاطمه ع
بعد از وفات آنحضرت از ظلم و ستم عمر وفات یافت و قاسم پسر از بعثت طاهر وفات یافت
در مکه معظمه و ابراهیم در مدینه فوت شد اعمام آنحضرت جناب ابو طالب بود که بشرف
اسلام مشرف شده و اسلام خود را پنهان میداشت از کفار قریش و برادران خود برای مصلحتی چند
و چون مؤمن آل فرعون بود و در این مدت که او نیز ایمان خود را از فرعون و قبطیان پنهان

میداشت و چون ابو طالب بطرف حبشه رفته بود و مهارت تام بلغت حبشه داشت
مکرر کلمهٔ طیبه میفرمود باین نحو که اسلان لمانی طالا یعنی اشهد مخلصاً لا اله الا الله و رقا
از ابیات خویش می کند که نعش نکمن ابو طالب ابو و ضمنت بالله ربّاً وبابن اخی نبیّاً وبا
علیّاً وصیّاً و گوساله پرستان این امت در اسلام ابو طالب توقف کرده اند و دیگر از اعمام
آنحضرت حمزه سید شهدا ملقب باسد الله او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد
و در جنگ احد در دست وحشی شهید شد و قاتل او بعد ازین مسلمان شد و توبه او قبول
کرده و از اهل بهشت شد اول تسبیحی که در اسلام بهم رسید از خاک قبر حمزه بود که حضرت
فاطمه سی و سه دانه ساخت و خام بود به او ریسمان کبود و قبر آنجناب در احد است
و آن کوهیست در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابی طالب در مکه معظمه است و آن که
ابو طالب فوت شد ام المؤمنین خدیجه کبری نیز فوت شد و آن سال را عام الحزن
نام نهادند و حضرت رسالت پناه بعد از وفات ابی طالب از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت
نمود و تاریخ هجرت در اسلام از آن روز بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس است
او نیز بشرف اسلام مشرف شد و از خلفای بنی عباس است و قبر او در بقیع است و دیگر از اعمام
آنحضرت عبد العزی کنیه ابی لهب است او ایمان نیاورد و زوجه‌اش ام جمیل بنت حرب حق
تعالی او را حمالة الحطب نام نهاد و سوره تبت یدا در کفر این دو کس نازل شده است غلامان آن
حضرت سلمان فارسی و اسم او روزبه بوده است و ابو عبد الله کنیه او است سلمان [illegible]
و حضرت رسول او را آزاد ساخت و از نجبای مؤمنان و شیعیان و بزرگواران است و در
فضیلت او شیعه و سنی اتفاق نموده اند و حضرت رسالت پناه در شأن او فرموده که
السلمان منا اهل البیت و از سخنان سلمان است که در روز سقیفه بمعاندان حضرت امیر

المؤمنین گفت قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین لما اجتمعت الصحابة علی سلمان فارسی
یوم السقیفة فقالوا یا ابا عبد الله ان لک سنّک وبیّنک وعلمک وصحبتک من رسول
الله م نقل فی هذا الامر قولاً نتحلله عنک فقال بالفارسیة کردیم اکر نشد ثم عدّ علیهم فقالوا
ما صنعت یا ابا عبد الله فقال بالفارسیة کفتم اکر بکار بربید ثم انا اقول ماکنت
ان الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن البراق ابن صلی الله لقبلت واعلم
القول بالاحکام والسنن ما فیهم من صنوف الفضل یجمعها ولیس فی القوم ما فیه الحسن
دیگر از غلامان سالم است و یسار و مدغم و موهبه زید و ابو صالح و کبشه و جمع اهل که باعتبار تنخ بنده
آنحضرت بودند از خصایص و خوارق عادات آنحضرت آن بود که هرگز محتلم نشدند و آب
دهن و بلغم و کثافت دماغ نداشتند و خمیازه و کمان کشی نمی کردند و هر چه از آنحضرت دفع
میشد از مشک خوش بوتر بود و فضای آنحضرت کسی از دوست و دشمن ندید چنانچه از پیش رو
میدید از عقب نیز میدید خواه در روز و خواه در شب بهر طرف که رو می کرد دیگر راه ملا
هر کس و عیب او در درهای رفتار سایه نداشت و ملکه ابری همیشه بر بالای سر آنحضرت ایستاده
بود و هر وقت که حرکت می کرد چون در زمین صلب و سنگ راه میرفت نقش قدم مبارکش
می نشست و در زمین نرم و سست راه میرفت اثر پا نداشت و هیچکس از بنی آدم با آنحضرت
در حسب مصاحبت نمیتوانست کرد و در قوت کسی با او برابری نداشت و چون بخواب میرفت
دل او بیدار بود که هر که سخن میگفت آنحضرت در خواب می شنید و هرگز خنده قهقهه نکردند
بلکه تبسم می نمودند و سخنی و غلظت و درشتی نکردند در بازار ها چیزی نمیخورد و سر برهنه و پا برهنه
نیز رفت و کج خلقی و عبوسی ننمودند و تواضع و فروتنی می نمودند و اغنیا و فقرا نزد او یکسان بودند
و رعایت مالداران را بسبب دنیای ایشان نکرد و هر چیز که بدست آمد انفاق و بفقرا

میدادند و ضبط لغد ریته رمق برمیداشتند و حرام بود بر امت که آنحضرت را بنام مبارک
باسم یا کنیه تنها یاد کنند بلکه خطاب به یا رسول الله و یا نبی الله می کردند و آنحضرت هرگز نعره
نزد و صدا بلند نکرد هرگز از برای دنیا و مال و جاه او مغموم نبودند و طلب نمیکرد بلکه همیشه
در غم امت عاصی خود بودند و اکثر روزها روزه میداشتند و دو روز سه در گرسنه بودند و در شبها
و شبها تنها و بخشیها که رو میداد و دشمن و منافقان و جفای امت صبر مینمودند و عذاب و بلای امت
را از خدا نخواست و دیگر قیام اللیل و نماز وتر و ضحی بر آنحضرت واجب و حرام بود بر آنحضرت
و بنی هاشم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و نه زن به عقد دوام
مجتمع و زنان آنحضرت بمنزله مادر مؤمنان بودند و حرام بود بر امت که زنان او را بعد از
آنحضرت بعقد در آورند و حجاب زنان از مردان در زمان آنحضرت بهم رسید و ظاهرا
در امم سابقه نبود و جایز بود بر آنحضرت که زنان بی شوهر خود را باو هبه کنند بدون مهر
و حلال بود بر آنحضرت که زنان خود را مخیر نماید میان آنکه در خدمت باشند و اذن بدهد
و با آنکه از آنحضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر آنحضرت عقد کنیزان و استبدال
لیا بر آنحضرت روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه اهل ذمه و لفیف میرفت هر چند راه
دور بود و بعیادت بیماران میرفت و مؤمنان هرگاه که میمردند بنفیر های ایشان داخل میشد
و دراز گوش بی پالان سوار می شدند و در روی خاک با فقرا و غلامان خود چیز میخوردند و
بوی خوش و عطر میمالیدند و رهبانیه و شال پوشی نکردند و دشنام هرگز بکسی ندادند و عصا بدست می
است را نفرین نکردند و در سلام کردن سبقت میگرفتند حتی که بر اطفال و زنان سلام میکردند
و بهر راهی تشریف میبردند بعد از هفته که کس از آن راه میرفت میدانست حضرت رسول
از آن تشریف برده اند و هر تحفه که از برای آنحضرت می آوردند نصیبی اصحاب میداد و هر کاری

که او را به

که رو میداد از برای شرف صحابه مشورت میکرد و هرگز نه نشستند و پا بروی پا نی انداختند بروش
جبابران و بروش بندگان چیز میخوردند و مؤمنان را از برای خدا دوست داشتند و کافران
را از برای خدا دشمن میداشتند و خدا را بسیار مناجات میکردند و اکثر شبها بقبرستان و سایر مقابر
و سایر کوههای مکه معظمه میرفتند و تضرع و ابتهال مینمودند و امرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخوا
ستند و هرگز دعا از برای خود نمی کردند و در جبل فاران که قریب بمکه است و اشرف جبال دنیاست
با خدای تعالی مناجات کردند و راز خود میگفتند و خدای تعالی با او راز گفت چنانچه در جبل
حوریث موسی و در جبل ساعیر عیسی با خداوند عالمیان مناجات کردند و آنحضرت در ایام
نبوت با امیر المؤمنین ع با قلیل از مؤمنان مجادله کرد با کفار قریش که خدایان ایشان بود شکسته و دین
ایشان را خراب کرد اسامی بتان قریش لات بود و منات و سواع و هبل و عزی و ود و هبل و یغوث
و نسر و طایر و اساف و نائله و صنم و وثن و لات خدای بنی ثقیف بود و بعضی از قریش بود و عزی
از بنی غطفان و منات از بنی هذیل و خزاعه بود و ود از بنی کلب و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی
مذحج و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر و طایره از اعراب یمن داشتند و اساف و نائله
صورت زن و مرد در صفا و مروه و صنم را از روغن و عسل ساخته بودند و بنی حنیفه داشتند
همه این بتان را سرنگون ساخت و دین ایشان را بر طرف کرد مذهب قریش را اجمالا بیان می
نماید از بدعتهای ایشان آن بود سیصد و شصت بت را عبادت میکردند و خدایان خود
میدانستند و در طواف حرم زن و مرد عریان طوف میکردند و زنان برهنه بروی در افتاده
پیش چارپایان چهار دست و پا شو میکردند و حیوانات مرده را حلال میدانستند بروش مجوس می
گفتند که ملکه دختران خداوند و قران را میگفت اساطیر الاولین است یعنی از کتابهای سابق

که سریانی و عربی بود رسول خدا ص استخراج کرده است و بزبان عربی آورده است و اشتجار عمل
به ازلال میکردند و وطی موطوءه پدر را حلال میدانستند و دخترانی که از زنان در متولد میشدند
اکثر آنرا میکشتند پسر از الکاء میدانستند و دختر برادران را نکاح حلال میدانستند
برادر که فوت میشد زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و چند کس را در عوض یک کس
میکشتند و بعضی از ایشان عبادت ملئکه و بعضی عبادت ستاره شعری میکردند و دختر و خواهر
و جمع بین الاختین و شرب و ربا را حلال میدانستند و زن رابطه را حرام میدانستند و
نکاح صغار در مذهب ایشان جایز بود و اعتقاد بقیامت و معاد و حشر و بعثت انبیا
و بهشت و دوزخ نداشتند و آنحضرت چنین دینی را برطرف کرد دشمنان آنحضرت در ایام
نبوت که اصرار بر عناد و تکذیب داشتند عتبه و شیبه و ابوسفیان بن صخر بن حرب
و ابو الحکم و ابوجهل و ولید بن مغیره و مغیرة بن ابی العاص بن وائل سهمی و ولید بن عتبه بن
ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابوسفیان و ابی لهب عم آنحضرت بود و حمالة
الحطب زوجه او و عاص بن سعید بن العاص بن امیه و طعیمه بن عدی بن نوفل این جماعت
از رؤس اهل ضلال بودند و از شیاطین قریش نوفل ابن خویلد بود و در معشر بن الاسود
و حرث بن ربیعه و نغوث حارث بن کلده بن عبدالدار و ابن ملعون آن بود که
میفرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان ایران را می نوشتند و برای
میفرستادند و او میگفت محمد قصه و حکایت یاران گذشته نقل میکند و انا احدث بحدیث
رستم و اسفندیار و آن را بر عرب میخواند و مردم را متفرق میکرد و این قسم جماعت
بسیار اند و ذکر ایشان باعث طول کلام میشود از جمله معاندان اصحاب عقبه‌اند که در قصد

کشتن

کشتن آنحضرت و خرابی دین می کوشیدند و ایشان چهارده نفر بودند از منافقین که ده نفر ابوبکر
و عمر و عثمان و طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و معاویه
بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و بغیر قریش پنج نفر بودند ابوموسی اشعری و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان
و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و دیگر از جمله دشمنان آنحضرت جماعتی بودند که در ایام حیات
آنحضرت و بعد از دعوی نبوت کردند از آن جمله مسیلمه کذاب است که عرب او را رحمن الیمامه
میگفتند و یمامه ناحیه است میان حجاز و یمن و بهترین ولایت عرب است یمن است از بسیاری
محصولات مسیلمه در زمان رسول خدا ص مدعی نبوت بود و خلق بسیار بر او گرویده بودند و از معجزه
طلبیدند قاروره سر تنگی آورد و تخم مرغی که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرده و جمعی از بنی حنیفه بوی
آوردند و بنی حنیفه قومی بودند از عرب که در زمان جاهلیت بتی از عسل و روغن ساخته بودند میپرستیدند
و در بعضی احیان گرسنگی بر ایشان رو داد و آن بت را شکستند و خوردند گویند مسیلمه کتابی برسول خدا
فرستاد بدین مضمون از مسیلمه رسول خدا ص الی رسول الله سلام علیک اما بعد من در امر دنیا با تو شریکم در نیمی
مر است نیمه دنیا است و قریش را نیمه اما قریش بجانب بسیار میکنند و خانه ها را غارت میکنند و خلق الله را
میکشند و باوجود رسول را بگو بایشان که بکار خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک خدا است
بهر کس از عباد که میخواهد میدهد و گویند مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت که چرا عذاب مخلوق
خدا کرده اید اگر خدای تعالی از پرنده غیر پریدن خواستی بر و پر نیافریدی نزد من بر شما پریدن را حرام کرده‌ام
بعضی گفتند از خدای تعالی درخواه که پر او را بر دیابانه گفت اگر خواهم میطلبم اگر پر او بر آید ایمان می
آورید گفتند بلی گفت همراه من در این خانه در آیید تا من کبوتر را بیرون آورم و پرواز در آید چون کبوتر
بخلوت رفت پری چند همراه داشت بجای پرهای وی نشاند و بیرون آورد و سر داد و کبوتر
پرواز کرد جمعی بوی ایمان آوردند و گویند شبی ابر آمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته نزد من
آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را بگیرد پس صورتی از کاغذ

که باد و دو سرد و دُم بود و جلاجل بر آن بست و سر داد و باد آن را نهو ابرد و صدای جلاجل عالم را
گرفت مردم آن صورت را از دور دیدند و صدای جلاجل شنیدند از ترس عقل هنرهای خود گم کنند
گویند چون سوره والذاریات را شنید گفت بمن بهتر مثل این نازل شده است اینست والذاریات
ذروا فالحاملات حملا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالآکلات اکلا و چون سوره فیل را
شنید گفت بمن بهتر مثل این وارد شده است الفیل ما الفیل وما ادریک ما الفیل له ذنب وبیل و
خرطوم طویل چون سوره کوثر را شنید گفت بمن بهتر مثل این نازل شده است انا اعطیناک الجماهر
فصل لربک وهاجر ان شانئک هو الکافر خالد بن ولید در زمان خلافت کوساله سامری یعنی
مسیلمه ابا و به نزد او فرستاد و دیگر از مدعی نبوت سجاج نام زنی بود و اسود کذاب و از سخنان او
ست یا ضفدع یا ضفدع بقی بقی بکم تبقین لا الشارب تمنعین والا الماء تکدرین اعلاک
فی الماء واسفلک فی الطین و چون بنی اسد بر اهل یمامه غارت کردند گفت خدا این سوره را فرستاد
و از عذاب بنی اسرائیل در گذشت والدنیا لا طحم واللیل الظلم فاهکفت اسد و در عوض والذاریات
گفت والمزرعات زرعا والذاریات ذریا والثاردات ثردا اهالت وسمنا لقد
فضلتم اهل الحضر علی اکل قوم فاضلکم اهل الذین ما اصفیکم فاصفیه والعصر فاهدوه و
البا فی فنا دوه و قد افلح من تزکی را گفت تمره ترش اینست که بر من نازل شد قد افلح من اسم
فی صلوته واخرج الواجب من زکوته من نکرم واطعم المسکین فی محلاته واجتنب الرجس فقعات
نقوالی فی نفقته و شانه و در عوض والسماء ذات البروج گفت والارض ذات المروج والجبل
ذات السروج والنساء ذات الفروج نمی علیها یموج بین الوی والقلوج معجزات
آنحضرت از آنجمله قرآن است و دیگر آنکه امی و بی کرد بود و نیز هیچ کس چیزی نخوانده بود و قوم او
نیز بی سواد و امی بودند و خط ننوشته و مامور بنوشتن خط و سواد نبودند اما خطوط و کتب
انبیای سابق و لغات بنی آدم همه را میدانست تجوی که از آسمان نزول نموده بود و دیگر

رکردانیده

برگردانیدن آفتاب است و شق کردن ماه است و سخن بزغاله بریان بکفت نمودن آیات نوح
و آیات ابراهیم و آیات موسی و آیات عیسی است از طوفان و عصا و مرده زنده کردن و دیگر آب
بیان و انگشت او جوشیدن است و سخن گفتن سنگ ریزه است در دست مبارک آنحضرت
و خم شدن درختان است بسوی آنحضرت بهر طرف که حرکت مینمود و سایه نداشتن اوست و از
دیدن است و گفتن احوالات آینده و از آنچه بر اهل بیت او نازل شده و ارتداد بعضی از صحابه
و خروج بنی امیه و خلافت بنی عباس و خروج نمودن ناکثین و قاسطین و مارقین و آنچه آزار به شیعیان
رسیده و میرسد تا روز قیامت علمای مفسرین در زمان آنحضرت جمیع کثیر از امت طلب معرفت
مسایل و حل معانی قرآن و مشکلات و غوامض آن می نمودند و چون عبد الله عباس و حذیفة بن
الیمان و ابو سعید خدری و سهل ساعدی و عبد الله مسعود و ابن زبیر و جابر انصاری و ابی بن کعب
قرظی و زید بن ارقم و جابر بن سمره و براء ابن عازب و سدی و شعبی و مجاهد و مقاتل و سعید بن المسیب ا
جبیره و ابو ایوب انصاری و ابو هریره و انس مالک و سعید بن جبیر و عمار بن یاسر و خزیمة ابن ثابت
و ام سلمه و عایشه و لقعه میه و جماعت بسیار بودند بعضی از ایشان مؤمن بودند بعضی منافق چون چند از منافقین
بنو و نقبای آنحضرت در بیعت اول دوازده نفر بودند سعد بن عباده که حضرت رسالت پناه صلی الله
در بیعت اول بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره و سعد بن الربیع و سعد بن خثیمه و منذر
بن عمرو و عبد الله رواحه و براء بن معرور موافق آنچه ابن بابویه روایت کرده است آنکه در قبا بود دید
آتش که وی خورده و شکم او روان شده بود خود را نجس کرده با آب ازاله نجاست نمود و آیه ان
الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او نازل شد و او اول توبه کنندگان در
اسلام بود و در مدینه اول وفات یافت چون آنحضرت در مکه معظمه تشریف داشت وصیت کرد که
او را در این امت سنت کردانید و از آن روز سنت شد لحد کردن و واجب شد روی بسوی قبله

بکعبه کرد ایشان دیگر ابو الهیثم بن التیهان و اسید بن حضیر و رافع بن مالک و اسعد بن زراره
که بزرگتر از ایشان بود و اول کسی که بیعت کرد با رسول خدا در شب عقبه پیش از واقعه بدر در شهر
شوال سنه احدی من الهجرة وفات یافت و سعد بن عباده با ابی بکر بیعت نکرد با اعوان و انصار
خود در خلافت عمر خطاب فرار نمود بشام رفت و مغیره بن شعبه بفرموده عمر آن بیچاره را بکشت
و تهمت خون او را بجن دادست و از زبان جن شعری را بستند و سعد بن معاذ در مدینه وفات یافت
و او بود که حضرت رسالت پناه با پای برهنه و بی ردا در جنازه او رفت و ابو الهیثم این که در
روز سقیفه با یازده نفر از بزرگان صحابه رفیق شده و میخواست که ابوبکر را از منبر بر آورد و بکشد
او نیز در مدینه فوت شد چون فوت باقی خبر در بیعه پنهان نشود کسیکه در جهان اول با نحضرت ایمان
آورد اول کسی که با نحضرت ایمان آورد خدیجه کبری بود و از مردان جهان امیر المؤمنین ع م آنکه هنوز
از عمر مبارکش ده سال گذشته بود و بعد از آن حضرت ابو طالب ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار
و جبرئیل در خانه خدیجه نازل شد و اول جمعی در خفیه مسلمان شدند بعد از آن علانیه اظهار اسلام نمودند
نکته جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده و جبر در لغت سریانی و ایل بمعنی الله و میکا
عبید است پس معنی جبرئیل عبد الله است و معنی میکائیل عبید الله است و نام جنی در اسم مبارک
جبرئیل شش لغت است جبرائیل و جبرئیل و جبریل و جبرال و در اسم مبارک میکائیل سه لغت است
میکائیل میکال میکائل و در لغت نصاری جبرئیل کبرئیل و کبریل میگویند و در لغت زند بستر نکو بینده و عزرائیل
آسمان بکوبند وفات آنحضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجرت بود و عمر
آنحضرت شصت و سه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت بتجارت بشام رفته بود و موضع مرقد مطهرش
در مدینه مشرفه واقع شد و مدینه بلادیست معروف بانی عمارت آن اسعد بن ابو کرب حمیری است

از بنی

که از تبابعه یمن است و از اجداد ذو المنار است که از اعاظم ملوک یمن است
گویند تبع الاکبر اسعد است و جامه کعبه معظمه از ابریشم سیاه از مخترعات او بود که بر کعبه
کشیدند و سابق برین جامه برلیف خرما بوده است و بعیده ظاهر خود را معد بن عدنان
جد حضرت رسالت پناه داد و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آنحضرت اسعد
وی ایمان آورده و او پادشاه عادل و شجاعی بود و بر طریقه حضرت موسی ع بود و حضرت رسالت
پناه او را ستوده است و مدینه را اول معمور کرده است و بروایتی در خواب دید و به
روایت دیگر دانایان با و گفتند که این زمین هجرت که حضرت رسالت پناه خواهد بود
و این شهر را بنا کرد و بروایت دیگر بجز ابا کعبه آمد و چشمهایش بیرون افتاد بعد از آن
توبه کرد و خدا او را شفا داد و کعبه را جامه کرد و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا
اقرار کرد بنبوت آنحضرت و ایمان بوی آورد و بمهره زنی را طلبید و این کاغذ را
بوی داد و وصیت کرد که دست بدست این کاغذ را با نحضرت برسانند و چون
آن حکایت طول داشت بدین اختصار نمود وقایع آن حضرت چون آنجناب بمکه
روایت از زهر بزغاله که زن یهودیه برای آنحضرت آورده بود بهدیه و تناول فرموده
بودند بروضه رضوان و دار الجنان ارتحال نمودند و قوم وی تمام مرتد شدند و چهار صد صحابه
او از دین برگردیدند الا قلیل چون هر امتی بعد از پیغمبری اکثر از ایشان از دین بر
میگشتند و کافر شدند این امت نیز متابعت امم سابقه نمودند و رجع القهقری بکفر اصلی
عود کردند و گوساله پرستی اختیار کردند هم چنانکه ششصد هزار از بنی اسرائیل که
حسب از پنجاه سال کمتر و از بیست بیشتر بودند در بیابان سین و در تیه فاران گوساله

سامری را پرستیدند الا دوازده هزار نفر از سبط لاوی و هم چنین آنکه سامری باشد دارد از اهل کرمان بوده و از جمله خوبان بود و باعتبار حب جاه و فرمان فرمای باغوای شیطان گوساله را ساخت و خلایق را بضلالت انداخت و عزازیل که مراد ابلیس باشد نیز از خوبان بود و صالح بندگان خدا بود و از راه حسد بر جاه منزلت آدم ع بشیطنت درآمد و استکبار کرد و بخداوند عالمیان و کافر شد بخدا و سجده بر آدم نکرد و بلعم بن باعورا او نیز از خوبان بود و از طمع بجهنم رفت جمع کثیری متابعت او کردند و برصیصا عابد نیز از دین برگشت و موسی بن ظفر که قارون باشد او نیز بند ادای زکوة کافر شد غرض آن است که طمع و حسد و حب جاه و ریاست و استکبار و غافل شدن از خدا و رسول و عرب بخدا کافر شدند و است حضرت رسالت پناه هفتاد دو فرقه شدند و هر مرتبه از مذاهب مبتدعه این است چند شیعه شدند و علت خرابی آن است که عمر بن خطاب مصدر خلافت شد و غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین ع نمود و خلایق باغوای او با گوساله سامری آن است با ابا بکر بیعت نمودند فرقه ناجیه ازین است طایفه جلیله اثنی عشریه اند کثر الله امثالهم و ایشان را شیعه و امامی میگویند و مخالف رافضی و باقی شیعیان که هالک اند یازده فرقه اند زیدیه و کسائیه و جارودیه و ناوسیه و اسماعیلیه و افطحیه و فطرویه و واقفی و بطحی و غلاة و سبائیه و دیگر اهل سنت در اصول دو مذهب شده اند معتزله و اشاعره نیز دوازده فرقه شده اند واصلیه و هذلیه و حائطیه و بشریه و معمریه و مرداریه و ثمامیه و جاحظیه و جبائیه و بهشمیه نیز گویند دارند هر فضلای ایشان جاحظ است و ابو الهذیل علاف و ابراهیم نظام

و واصل بن عطا و احمد بن حایط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد السلمی و ابو موسی بن عیسی الملقب بمردار که آن را زاهد معتزله میدانند و ثمامة بن اشرس و هشام بن عمر الفوطی و ابو الحسین عمر الخیاط استاد کعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن اشعری و پسر خود ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسن البصری و قاضی عبد الجبار در زمانی نحوی ابو علی فارسی و قاضی القضاة تا دوی شافعی مذهب معتزله در بعضی از مسائل با فرقه امامیه موافقت دارند و اشاعره معتزله را ملعون میدانند و غالب معتزله حنفی اند و در فروع شافعیه اشعری اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله حشویه اند و از شیاطین معتزله و مروج این مذهب جاحظ عباد و است و زمخشری و فراکوی و سیرانی و اشاعره نیز دوازده فرقه شده اند در اصول مشبهه اند و مجسمه و قدریه و جبریه حشویه و عبدیه و شاخیه و طاینه و معطله و کرامیه و مرجیه و در فروع اشاعره و معتزله و طوایف زیدیه و جارودیه و نواصب چهار مذهب شده اول حنفیه اند که منسوبند به ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است و سنیان او را امام اعظم میدانند و میگویند وا و در بغداد مدفون است و دیگر شافعی که منسوب بمحمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند چهار سال در شکم مادر ماند تا حضرت صادق ع از دنیا رفت وا و متولد شد و قبر او در مصر است مالکیه منسوب است بمالک بن انس حنابله منسوب است بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی و طایفه دیگر از فروع تابع داود بن علی اصفهانی اند و آن مذهب رو رجی بهم نرسانید و از جمله مذاهب مبتدعه باطله ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین خوارج و ایشان هفده فرقه شدند ضحاکیه و ازارقه و غیلانیه و عجارده و ... بیهسیه و صفریه و ضحاکیه و بنی ثعلبه و اباضیه و از مذاهب مبتدعه زبریه اند

مفوضه وجهمیه وحاریه وسبائیه وکاملیه وبیانیه ومغیریه ومنصوریه وخطابیه وشرفیه ومشابهیه
ومفضلیه وزراریه وابومسلمیه وجاحیه وناصریه ونامیه وقرامطیه وبابکیه وشقیقیه وحفصیه
وحنیفیه ومعمریه وحاریه وعلویه واسباطیه ورشیدیه غالیان پنج فرقه شده‌اند که بالوهیت بعضی
از ائمه قائل شده‌اند ودیگر از مذاهب مبتدعه کرامیه‌اند ونجاریه‌اند واتحادیه وعشاقیه
ونظریه ونوریه ووحدة وجودیه وزلافیه وشمراخیه وعلاقیه وسلیمانیه وبربریه وصوفیه ولی
ابی الفرج ابنیه مذاهب بسیار است اگر کسی خواهد بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی
رازی یا کتاب ملل ونحل شهرستانی چون بیان مذاهب مبتدعه این است نمود قدری
از امم سابقه باطله مانده است که در بیان است بیان مینماید جمیع امم ماضیه بازانست دعوت
حضرت رسالت پناه خواند اول صابئین جماعتی اند عبادت نجوم می‌کنند ومقر اند بصانع
ومعاد وبعضی انبیا گفته‌اند که دین ایشان میانه یهودیه ومجوس است ودینی ندارند و
بعضی گفته‌اند که زبور میخوانند شبیه‌اند بنصاری است وقبلهٔ ایشان مهب جنوب
کوه است ودر منتصف النهار بانطرف می‌ایستند وبعضی گفته‌اند که بر دین نوح اند
وبعضی گفته‌اند اهل دینی اند که در جزیره از جزایر موصل میباشند ولا اله الا الله می‌گویند از اهل
کتاب وفقها اجازت داده‌اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت واعتقاد فقیر این
است که مطلق کوکب پرستان از آفتاب وماه وشعرا وسهیل صابئین باشند والله
اعلم زنادقه مشهور آن است که این طایفه متمسک بالشبهه یعنی شده‌اند وبقدم ودوام
عالم ودهر قائلند در کتاب مجمع گفته که زنادقه قومی اند از مجوس ودو الهین اند وبعضی گفته‌اند
که زندیق ماخوذ است از زند وآن کتاب پهلویست از زردشت واز اصحاب عبدالله بن سبا
اند واین عبدالله سرّ فتنه کرده وبخدائی علی ع قائل شده‌اند ودر مفاتیح العلوم گوید زنادقه طایفه اند از مانویه

قوی

مجوس واصمعی گفته معرب زندین است والله یعلم قوم موسی ع قبطی اند وسامری ویهودی
وداودی واسرائیل وعزیری وجیلی وفرقهٔ ایشان بسیار است واکثر ایشان بکفر
بعضی از انبیا قائلند وطایفه عزیر بن شرخیا را پسر خدا میدانند وبعضی گویند استغفرالله
شعیب ع کافر بود ولوط ع در پهلوی دختر خود خوابید ویهود بن یعقوب با عروس
خود جماع کرد وحضرت یوسف ع بت را سجده کرد وهارون باتفاق سامری بنی ا
سرائیل گوساله پرست کرد وساختن گوساله را او تعلیم سامری کرد وگویند چون عز
رائیل بقبض روح موسی ع آمد آن حضرت توراة مینوشت قلم زد وبچشم عزرائیل
را کور کرد وهنوز کور است وبچشم ندارد وحضرت مسیح ع ومادرش را متهم بزنا میدانند
وخدا را جسم میدانند وگویند که خدای تعالی دنیا را بشش روز آفرید ودر روز هفتم که
شنبه بود یعنی شنبه در آسمان به پشت خوابید ویا بر روی پا گذاشت که از کوفت برآید
واینست که در شنبه کار حرام است باعتقاد ایشان وبه نبوت بعضی انبیا خصوصا به پیغمبر
ما ع قائل نیستند ونسبت نبوت را بصاحب ع میدهند ومزخرف بسیار دارند
اعتقادات دارند نصاری منسوبند بناصریه وآن دهی است از حوالی بیت المقدس ومولد
عیسوی از جمله نصاری گویند معبود جوهریست از اقانیم ثلثه یعنی اصل وسبب هر چیزی و
عبارت از ظهور ذات باری تعالی است که وجود کل از ذات وآب وابن روح
القدس اشاره بآنست واقنوم آب مراد وجود است واقنوم ابن علم است واقنوم
روح مراد حیاتست واقنوم سیم روح القدس است وگویند معلومات یا جوهر یا عرض
ونشاید که خدای تعالی عرض باشد لابد باید که جوهر باشد وگویند که نشاید که از دو مرکب
ولازم که جوهر بسیط باشد چون حکمت درست نبود الا که حی وناطق پس واجب باشد که

خدای تعالی حق دانالی بود و ایشان چندین فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه اند و به
سه خدا قائلند باری و عیسی و مریم و بکیفیت وده نفس منتقل در خارج اعتقاد ایشان است
و اکثر فرنگان از ماده ها چار دکاریشان و معروان و لوتران دلمه و در سیابیل و الافان
و نکال باین طریقه اند و طایفه دیگر نسطوریه اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بیک تشخص قائلند
و بعضی گویند روح او خداست و تن او بشر است و بعضی گویند معنی پسر خدا بودن آنست
که خلق بوجود او راه یابند و روح القدس یعنی دین به او زنده شد و اگر پرسند از ایشان که چرا
عبادت عیسی واجبست گویند از بهر اینکه عیسی ع واسطه است میانه ما و لاهوت و یعقوبیه از
ایشان گویند اتحاد بذات لاهوت شد از ناسوت و این فاسد است زیرا که نزد
ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است پس اتحاد صورت نبندد
و اگر صورت داشتی لازم بودی لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و ایضا
نسطوریه گویند میان ایشان مارخت بنود الا کلمه ناسوت مسیح را ایجل کرد گویند پس عیسی دو جوهر
است و دو اقنوم و این مذهب ارامنه اصفهان و گرجستان طایفه زنگیان از حبشی و سمت
و نصاری اروس و بلغار و هشترخان و ملکاب و اهل ولایت لیه و سکان رود دغال دل
جواد و شیرت و سقط و قاطنان ولایت و اناتی که قریب بظلمات میباشند و بعضی گویند
اتحاد این بود و کلمه در مسیح تفسیر کند بی آنکه نقل کند و این مذهب عیویان است روم و بیت
المقدس و چرکس و از مازندران و نصاری ارزن الروم و ساکنان سواحل دریای عمان
و برتگالیه و اهل گروه دیو و دبه و سواحل اهل حبش است و اناتی که در زیر خط استوا ساکنند و
قاطبه نصاری گویند کلمه بر دست عیسی کلمه تدبیر چیزها کرده و این کلمه ایجاد است و کل خلایق خالق
و زنده گردان و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیز است

و برب واحد مسیح که پسر خداست و از پدر زاییده و چون در کار باشد بسم الله الاب
والابن والروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و اعتقاد نصاری آنست که کتاب
انجیل نزول او از آسمان نشد بلکه چهار کس حواریین را عیسی معزز کرد یوحنا و لوقا
و متی و مرقوس آنچه احوالات آنحضرت باشد از تولد تا وقتی که او را بر دار
کشند باعتقاد ایشان بنویسند و ضبط کنند اینست انجیل و هم چنین نصاری
در اقانیم خلاف کرده اند و بعضی گویند که خواص اند و بعضی گویند اعیان ذاتند و بعضی
گویند اعراض لازمه و ملازم ذات وی و بعضی گویند با خواص اند با صفات و گویند
از جوهر چیزی شریک وی باشد در صفت ذاتی چون عیسی از جوهر لاهوت لازم باشد
که شریک وی باشد و انقضای عیسی از لاهوت نیست که اگر چه روی است از غیر
است ارزوی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و آن مذهب نصاری ترکستان است و گویند
اکثر سلاطین مغول که او چنگیزخان و اجداد وی باشند این اعتقاد داشتند و اعتقاد
جمیع فرقه نصاری آنست که انبیا از برای کفاره پدر خود آدم ع که گندم خورد در جهنم
بودند و عیسی او آدم جهنم را خراب کرده و ایشان را آزاد کرد و اغسال و حیض
و مطهرات و نجاسات و سنتها و عبادات مفروضه از صوم و صلوة مذهب ایشان
نیست نماز را واجب کفایی میدانند و شریعت عیسی و احکام توریه بغیر از طلاق
در همه امور متابعت میکنند و کشیشان ایشان هشت رتبه اند ربع و رهبان میشوند
هر کس گناهی کند از زن و مرد نزد علما روند و اظهار گناه خود کنند او را بخشد و گویند
عیسی ع شراب خورد و امر بخوردن او فرمود و گوشت زنده ایشان الباریست بدین قدر
اکتفا نمود و دهریه خالق را دهر میدانند و گویند وما یهلکنا الا الدهر و گویند

با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش قسمه نهاد اشتند و بعضی گویند پیش ملائکه نهاده اند
بشرط آنکه اهرمن مدتی معین در عالم باشد و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم
بیرون رود و آن زمان خیر محض باشد و گویند یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و
بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و گویند یزدان مطبوع است بر خیر و شر نتواند
کرد و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر نتواند کرد و آفریدن مؤذیات و شر از اهرمن
است و دلیل گویند چون در عالم خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو خالق
بود و مانویه نیز بر این اعتقاد اند و گویند نور را یزدان آفرید و ظلمت و تاریکی و شر
از اهرمن است و بعضی گویند هر دو قادر اند الا آنکه یزدان بسته بخیر کرد و قوم از ایشان
گویند که جسم را دو خالق است و قومی گویند جسم را هیچ خالق نیست تا آنکه در خارج
دو خالق یافت شوند خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر از او پدید آید و گویند
پدر خلایق کیومرث است و گویند روباه است و کشتن گرگ را رواج میدانند و کشتن
حشرات الارض را ثواب میدانند برای آنکه اهرمن ایشان را آفریده این
قسم مزخرفات بسیار است و زردشت از مجوس است و بعضی از احوالات او
مذکور خواهد شد خطابیه از قوم مجوس اند و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و دیار را دو
میدانند و با بعضی از هندوان هم کیش اند و لکن عبادت رستم ابن زال میکنند
و در بتخانها صورت او را کشیده اند و کواکب را مؤثر میدانند بدون صانع
و طبیعت قائلند تا ضابطه احکام نجوم را خراب میدانند مانویه از مجوسی اند و
اصحاب مانی نقاش اند و در زمان شاپور بن اردشیر بهم رسیده و دینی احداث
کرد در میان مذهب گبران و ترسایان نه آن بود و نه این و به پیغمبری مسیح قایل بود

مرکز

و می گفت موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او این بود که عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور
و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را نسبت بظلمت میداد
و موذیات و حشرات را میگفت از ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق اینها را نمی
دانست و گمان میکرد که خلق کردن آنها عبث است و در اینها نفعی نیست و حکیم نمیباید
که اینها را خلق کند و عیب کرده موی را که در پشت زهار و زیر بغل میروید و گویند اختلاف
الوان و اشکال در پر و بال مرغان آن از جهة امتزاج اخلاط بدن است بدون تقدیر
مقدر و تقدیر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها را دانسته علامات وسیله بالفاظ خلق کرده
اند و گویند شکم آدم اگر بهیئت قبا بود بهتر بود که هر خواهند بگشایند و دست در اندرون
او کنند طبیعیون بطبیعت بی شعور قائلند و از اصناف ملاحده اند گویند ما ابر را
می بینیم و سبب آن نمی بینیم و ابر در آسمان دود است و شهاب داهی است که بکوره نار میرسد
و میسوزد و گویند که باران از حرارت آفتاب که منعکس میشود و زلزله بعلت بخار زمین
است که او را مضطرب و متحرک میکند که بیرون می آید و آب عرق زمین است که زمین
را منقبض میگرداند و بیرون می آید و قوس قزح عکس آفتاب است فلاسفه عالم را قدیم میدانند
و بعضی صانع مختار گویند و صانع را علت اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اولی است
و هر دو باهم بوده اند چنانچه قرص آفتاب و نورش و گویند که اول چیزی که از علت پدید آمد
عقل بود و آن بمنزله قدیم است در علت اولی در عدم نه در قدم و از او عقل کل و فعال خوانند
و گویند این عقل است که در قران مجید آن را قلم خوانند و تاثیر این نفس چون تاثیر قلم است
در لوح و گویند نفس آن لوح است که در قران یاد کرده شده و نفس را رسم خوانند در عدد و گویند
عقل مجردی است و بد از نیک از به و نفع از ضرر بدانند و فوقیت از فوق تهای نفس

کل و گویند که عقل ساکن است و حرکت نمی کند و نفس در عقل با ثابت و همیشه متحرک
است و عقل چون خواهد که علم علت اولی بداند متحرک شود و گویند که در علت اولی داند
که عقل علت معلول اوست و جز این چیزی نداند و گویند جاهلیت آنچه در بالای ویست
زیرا که بکمال نرسیده برسند و گویند هرچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع است
و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمان
محیط چیزهای زمانی باشد و نفس محیط نفس و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را
صانع خوانند که در کنز جمله موجودات در آمده و گویند دانش باری تعالی بذات نبود به
نفس وی است و گویند که علم عالم و معلول هر سه یکذات اند و علت اولی را خبر از صانع هیچ
صنعت دیگر نیست و گویند از عقل مجرد و عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و از عقل دوم عقل سیم
و فلک ثوابت پدید آمد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید آمد و از عقل پنجم و عقل
ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از هفتم عقل هشتم
و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم و عقل دهم
و فلک قمر پدید آمد پس عقول ده باشد و افلاک نه و همه گویند خود بخود بهم رسیده اند
بدون تأثیر علت و این اولین مقالات ایشان است **اهل نجوم گویند** قسمت تعلق به بروج
دارد تا چهار طبایع بروج بر دیگر دو حیوان پدید نیاید آنکه ابتدا از حمل کنند و گویند دو
هزار سال شمس قسم حمل بود و بر وی هیچ حاصل نبود زیرا که حمل برج آتشی است به یک عنصر حیوان
حاصل نشود و ده هزار سال نیز قسم ثور بود و ثور ارضی است و بدون عنصر هیچ نشود زیرا که یکی گرم
و خشک و یکی سرد و خشک است و سه هزار سال قسم جوزا بود و چون گرم و تر است و چون سه قسم طبیعت
پیدا شد سرد و خشک و گرم و تر نباتات پدید آمد و چون دور به سرطان تمام شد سرد و تر است چهار

طبیعت

طبیعت تمام شود و حیوان پدید آید قسمت سرطان هشت هزار سال ستاره بادی دربین
دو شیر یکند هزار سال اولا زحل نزدیک است و همچنین تا قمر رسد سه هزار سال آخر
نزدیکتر بود و گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق شود و عالم خراب شود در دور اسد
و سنبله و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد حیوان پدید آید پس بقول
ایشان هر سی هزار سال آبادان باشد و همیشه بدین ترتیب باشد تا آنکه خراب شود
که آب ربع مسکون را بگیرد و زمین در آب فرو رود و طوفان شود و آسمان منطبق شود
و چون خواهد که آبادان شود در آن ربع نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان
بسیار است حضرت استادی نور الله در کتاب مذکور فرموده **باب دوم**
در احوالات خیر مآل حضرت سیده النساء فاطمه زهرا ام آنحضرت صبیه زکیه خاتم الانبیا
است و مادر آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن نوفل بن عبد العزی است
احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواتر است که آنحضرت سیده زنان عالمیان
و زنان اهل بهشت است و شرف و بزرگواری و زهد و فضیلت او زیاده است بر زنان
رسول خدا و زنان ائمه معصومین و دختران ایشان و اشرف است بر ام البشر حوا و عناق(?)
بنت آدم و هاجر و ساره زنان حضرت ابراهیم و راحیل زن یعقوب و صفورا دختر
شعیب و یوخاوید مادر موسی و زلیخا بنت ضحاکش(?) زوجه حضرت یوسف و ام کلثوم خواهر موسی
و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و دختر لوط و ستاره دختر یعقوب و بلقیس شرحیل بن الهدهاد
زن حضرت سلیمان و مریم مادر حضرت عیسی و ناهیده مادر ذی القرنین و او را زهرا می گویند
بجهت آنکه چون در محراب عبادت می ایستاد در نماز صبح از نور مبارک او خانه های مدینه
روشن میشد و در ظهر چون بنماز می ایستاد تمامی مدینه و خانه های او زرد میشد و در عصر سرخ میگردید

بنور عذار الجبهه آن و میگویند که آنچه زنان از حیض و نفاس می دیدند او ندید و همیشه بصفت
دختران باکره بود و آنحضرت انسیه حوراء الطینت بود و ولادت با سعادت آنحضرت در سال پنجم بعثت
حضرت رسالت پناه صلعم واقع شد که در شب معراج رسول خدا صلعم سیبی از بهشت آورده
تناول فرمود با حضرت خدیجه مقاربت نمود حق تعالی فاطمه را از آن بیافرید و با آنحضرت
ملائکه صحبت میکردند و حدیث میکردند بعد از وفات آنحضرت سید المرسلین صلعم چون
آنحضرت مهموم و محزون و غمناک بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد و قصص و اخبار
آینده را تا روز قیامت بیان میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع میشود تا آخر زمان
دنیا و آنچه منافقان این امت و خلفای جور از بنی امیه و عباسیان و غیره سلاطین کفره
و اسلام در تمام جهان خواهند همه را فرمودند و حضرت امیر المؤمنین عم همه را
نوشت و این طوماریست که مصحف فاطمه میگویند که نزد صاحب الامر عم است و مشهور
آنست که حروفات مصحف نورانیه است و مفتح سوره قرآنی است و صاحب کشاف
و ثعلبی و فخر رازی و غیره و عامه در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع آن در چهارده
حرف است صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و با آن تمسک میجوییم
در این کتاب بتز مثل جامع است و حروفات سوره قرآنی این است صاد والقرآن
الم طه عم لم یکن لم حم عسق ق والقرآن والقلم سبحان الذی اسری کها
مرویست از سلمان فارسی رضی الله که بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلعم بده
دوازده روز از خانه بیرون آمدم و در راه حضرت امیر المؤمنین را ملاقات کردم فرمودند
که برو بنزد فاطمه که تحفه از بهشت از برای او آمده میخواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت
آنحضرت شتافتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته و در خانه بسته بودم و غمگین بودم

بعثت [illegible]

دهانم منقطع

و کلام منقطع وحی الهی و بنامدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه دختر بدرون
آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبو تر از ایشان هرگز ندیده
است چون ایشان را دیدم برخواستم و سؤال کردم که شما از اهل مکه اید یا از اهل مدینه
گفتند ای دختر حضرت رسول صلعم ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار عزت از بهشت
جاوید بسوی تو فرستاده بسیار مشتاق بودیم از یکی که بزرگتر مینمود پرسیدم که چه
نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب ترا این اسم کرده اند گفت بجهت اینکه از برای
مقداد بن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره نام
از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده ام از سیم پرسیدم
که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد
کرده پدر تو خلق شده ام حضرت فاطمه زهرا عم فرمود پس از برای من رطبی چند بیرون
آوردند مانند گرده های نانهای بزرگ از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر سلمان گفت
که حضرت فاطمه یکی از آن رطبهای را بمن داد و فرمود که امشب با و افطار کن و فردا هسته
اش را از برای من بیاور پس آن رطب را گرفتم و بهر جمعی از اصحاب حضرت رسول میگذشتم
میپرسیدند که ای سلمان مشک همراه داری میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد تناول
کردم هیچ هسته نداشت فرمود که هسته داشت و حال اینکه این رطب از درختی بهم رسیده
که حق تعالی آن را در بهشت غرس فرموده و حضرت استادی که در کتاب مذکور فرموده در
خصایص آنحضرت رسالت پناه صلعم گر تسبیح حضرت فاطمه که مشهور است در میان امت مردم
متعلق بآن حضرت است که حضرت رسول صلعم تعلیم فرمود که بخواند چون بسیار محنت میکشید
از محنت خانه و آن سی و چهار الله اکبر است و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله است

باین ترتیب طریقه شیعه است و عامه بر عکس این میخوانند و آنحضرت از خاک قبر حمزه شهید تسبیح سی و سه دانه ساخت خام بود و پخته نبود و بند ریسمان کرد و آن اول سبحه است که در اسلام بهم رسید و لباس آن حضرت از پشم خشن است بود و چادر از پشم در بر میکرد و سه در چادر میزد و آنچه کار میکرد و بدست او می آمد بهمسایگان و ایتام و فقرا میداد و ذخیره و چیزی نگاه نمیداشت و در روی پوست گوسفند می نشست و میخوابید و نماز میکرد و فرش او از پوست یا از لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیر المؤمنین ع در زیر عبا میخوابید و با نمک و نان جو سد رمق می کرد و در ظرف سفال چرک یا کبود و در چوب طعام میخورد و مرویست که روزی قلاده از نقره در گردن کرد و پرده در خانه پرده آویخت و قاعده آنحضرت رسالت پناه ص که هر وقت بسفر میرفت او را دیدن میکرد و چون از سفر می آمد اول بخانه جناب فاطمه ع تشریف می آورد و بعد از آن بدولتخانه مراجعت می نمود و در وقتی از سفری باز می گشت شنید که آن حضرت قلاده در گردن کرده و پرده آویخته بدیدن او نرفت حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده و پرده را در راه خدا تصدق داد و حضرت رسالت پناه ص از او خوشنود شد و مدت العمر بی رضای الهی کاری نکرد و حضرت امیر المؤمنین ع از و نجشم و غضب ننمود باب سیم در احوال خیر مآل شاه ولایت پناه امیر المؤمنین ع کنیه آن حضرت ابو الحسن و ابو الحسین و ابو الریحانتین و ابو تراب است و اسم مبارکش علی است و خداوند عالمیان او را ازین سبب باین اسم سرافراز نمود و در قرآن در آیه لیال عشر بود که عثمان از قرآن بیرون کرده است و اما ولی و صالح المؤمنین نام آنحضرت است و در تورات اسم آن حضرت ایلیا است و در انجیل ارمنه الی و در انجیل فرنگان اد

شلیا و در کتاب الکلیون ذو العلا و در کتاب زند مجوسان بلید است و در جاماست نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم اسلام و در کتب تقلیقان زردشت بت شکن است و در کتاب مه آباد عجم دین خداوند است و در کتاب شکلوس لم فاجها ندار است و در کتاب هندوان خداوند است و در توارات و در بعضی از کتب زردشت فیروز گفته است و در کتاب وید براهمه بطار است و در کتب مسلمانان قسوره و حیدر و شبیر و داهاش است و در کتاب دساتیر فارسیان شهنشاه است و در اتباع زردشت و مجوسان میگویند در وجه تسمیه گبران که ماکاوران علی ام تکلمه بعد ازین اگر چه مناسب مقام نیست لکن قدری از احوالات زردشت و کتاب او بیان نمایم بدانکه زردشت که گبران او را نبی میدانند پسر پورشسب بن عیسیر است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است و این زردشت حکیمی بوده است و شاگرد افلاطون حکیم و چون بیاموخت در حدود سیلان در کوهی منزوی شد و آذوقه در آنجا جمع کرده بآنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخت و بر پهلوی دخمه خود زیر زمینی ساخت و بر او آرزو قه کرد و چون او را بدخمه گذاشتند از آنجا بدان زیر زمین شد و بریاضت مشغول گشت کتابی ساخت و او را زند نام نهاد و بعضی گویند چون شنیده بود از کتابها که خداوند عالم با پیغمبری در شجره که آتش در آن افروخته باشد سخن گوید که مراد موسی ع بود او پیوسته این آرزو میکرد تا آنکه شیطان لعین در آتش گرد با و سخن گفت که منم خداوند ترا پیغمبر گردانیدم بر دلبری قوم عرض کن و چون سی سال از پادشاهی گشتاسب گذشت از کوه بزیر آمد و لباس آتش پرستی بر خود مرتب ساخت و نزد گشتاسب

رفت دعوی نبوت کرد گشتاسب علما را جمع کرد ایشان از وی معجزه خواستند زر
دشت گفت مس را بگداز ند و در سر من بریزند چنان کردند چون او روغنی ساخته
بود بر خود مالیده بود که رفع ضرر آتش میکرد گشتاسب و اسفندیار تابع وی در
آمدند که در سال سیم پیدا شد و او خادم یکی از تلامذه بود و اهل فلسطین بسبب دروغی و
خیانتی که از او ظاهر شده بود و او را اخراج کردند او سیر و سیاحت و عاقبت بآذربایجان
آمد و دین مجوس احداث کرد اما رستم بن زال از اعوان او متابعت زردشت ننمودند
و رستم برسالت نزد حضرت سلیمان ع رفت از جانب کیخسرو و مسلمان شد و بخت نصر
و کی بخت از حضرت سلیمان و بجانب اصطخر رفت و گویند که عجم قبل از سلطنت گشتاسب
آتش را عبادت نمیکردند و شریک باری و برزخ میان خالق و خلق نمیدانستند
بلکه مکان چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش آسمان می آمد و قربانی ایشان را
میسوخت این علامت قبول قربانی و اگر نمیسوخت قربانی قبول مقبول نبود و بعضی
گویند که زردشت آذربایجانی بود نام اصلی او ابراهیم است و شاگردی عزیر
بود و بعضی گویند شاگرد ارمیا بوده علم نجوم را زردشت خوب میدانست و مدت
مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند و مصر صحبت میداشت و از ایشان نیز
نجات و طلسمات آموخت و کتابی ساخت و بلغت فرس قدیم و آن را الستاع نام کرد
و هیچ کس آن را نمی فهمید و با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است اکثر
لغات آن را اینه است زردشت مدعی این بود که کتاب خدا را کسی نمیداند مگر پیغمبر
و رسول خدا و بعد از آن تغییر کرده زند نام نهاد و آن تفسیر را تغییری کرد و مسمی بپازند
کرد و آخر الامر ببلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت نمود و معجزه او آتش است

که فتن برد و بدرون آتش رفتن گشتاسب به دکر دید و کتاب زند و پازند بر عم فار
سیان لوحی بزردشت نازل شده است بر پوست دوازده هزار گاو که
منقش بطلا و لاجورد بود نوشتند و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی گویند
در زمان انوشیروان آن کتاب منسوخ شد و بعضی گویند زردشت بلغت سریانی
نام ابراهیم خلیل است و بروایت دیگر زردشت و برزین هر دو شاگردان ملت
ملت ابراهیم بودند و آنچه از احادیث ظاهر میشود کتاب ایشان حق بوده لیکن
آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را کشتند و پیغمبر خود را کشتند و این زند و پازند
سبب آن کتاب است و بعضی گویند که آن کتاب خود را منحرف کرده زند و پازند
را نوشتند و کتاب زند را صحف ابراهیم میدانند و بعضی زند و پازند را در سلک
از صحف میدانند و زردشت کتاب ابناء را بر پشت و یک لک قرار دادند اول
فرقان دیگر وندادوشت و دیگر خورده و اول مینا قیر و اشتاد وشت و دخت زند و پازند
کارکرس مه و بیانی سیر رسور مقدر شد ی از میان ده اما اسم ابراهیم بلغت پهلوی چندین
طریق میخوانند اول نمان دیگر زردان در زمان بزرگ و ابراو زردشت و ابراهیم
و ابر امام و ابراهیم موافق قواعد عربیت حذف الف و میم درین لغت کرده اند
برای خفت و ابراهیم و ابراهوم و ابراهیم و اسم زردشت را چندین طریق خوانده
اند زراتشت زردشت زردهوش زردشت رززدشت رزر آتش و زراتشت
و صحف را بلغه پهلوی الیا میگویند و اسلام بدانکه پدر حضرت امیر المومنین را اسم عبد مناف
است ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از ولادت حضرت
رسالت پناه در اندرون حرم کعبه واقع شد بعد از هشت سال از زمان سلطنت پرویز در عجم

شهر ذی حجه روز چهارشنبه سنه خمس و ثلاثین هجرت که نوزدهم شهر تیر بود خلافت ظاهری بوی
قرار گرفت برادران آنحضرت طالب و جعفر طیار و عقیل و عقیل از طلقات بدر است
که در بدر مسلمان شد و خواهر آنحضرت ام هانی است و حضرت رسول ص از طفولیت
آن حضرت تربیت کرد و بشارت طهارت خود اختصاص داد و در اینمدت در
خدمت آنحضرت کسب آداب و اعمال نیکو نمود و آنچه از آسمان نزول میشد از علوم الهی
و امر و نواهی حضرت تعلیم او نموده از آنجمله جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قائلند که آن
حضرت نوشت و آنچه الحال در میان است بیست و هشت جزء است و هر جزئی بیست
صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طول و بیست و هشت خانه در عرض و در هر خانه چهار حرف
تهجی و این را بغیر از اولی الله کسی نمیداند که ائمه است ع ادا نموده باشد و دیگر کتاب علی است
که از املای جناب پیغمبر ص بود و حضرت علی ع بخط مبارک خود نوشته بود و زراره و محمد بن مسلم
و جمعی دیگر آنرا در نزد حضرت صادق ع دیده بودند که بضخامت ران شتر است و این کتاب
مسمی است بجامعه که در آن مسطور است هر حلال و حرامی حتی ارش خراشیدن بدن
و دیات و دیگر جفر ابیض است و آن چهارده جزو است و هر جزوی چهارده جزو است و هر
جزوی چهارده خانه طولا و عرضا و هر خانه چهار حرف برموز غامض این علم را نسبت شیخ ابا یزید بسطامی
و ابراهیم ادهم و حسن بصری و معروف کرخی و سایر مشایخ اهل تصوف میدهند که ایشان
مرید ائمه اند و دیگر کتاب قاسوم است و این کتاب آسمانی است که حضرت امیرالمؤمنین
ع در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیز حتی اهل بهشت
و دوزخ بر همه عالم شدم بعلم حضوری و جمع کثیری از آن کتاب اسامی خود را یافتند و
در آنجا اسامی شیعیان و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمه نوشته شد از معجزات امیرالمؤمنین ع است

ترکیب حروفات با یکدیگر که در امم سابقه کتابهای حروفات مفرده بود و از آن
حضرت قرآن رمز کتب کو مثل الحمد را چنین می نوشتند ال ح م د ل ل ا ه و در احادیث
بسیار وارد شده است که حق تعالی اسم اعظم خود را بیست و پنج عدد تعلیم آدم ع نمود و
بنوح هشت اسم عطا فرمود و با براهیم ع شش اسم و بعیسی ع دو اسم و به
آصف بن برخیا یک اسم و رسول خدا ص هفتاد و دو اسم را رسید است این اسمای
را نیز تعلیم امیرالمؤمنین ع نمود و مرتبه این عالیقدر و نزد آن عالیجاه بجائی رسید
که بغیر از نبوت در همه مراتب مساوی شد تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی
و انا و علی من نور واحد را بگوش هوش او شنید و فرمود انا مدینة العلم و علی
بابها و قناعت و سخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیزکاری
و علم و کمال و هنر و استعداد و خداشناسی و بزرگواری و قابلیت ملازم رکاب
آن جناب گردیده بود و مخالف و موالف و مؤمن و کافر و دوست و دشمن اقرار به
فضیلت و بزرگواری او نموده اند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان کتابها در
فضیلت او نوشته اند و قدمای منافقین و گوساله پرستان این امت و دشمنان دین چون
ابی بکر و عمر و عثمان اتباع و اعوان ایشان و آل ابی سفیان و زیاد و مروانیان و پیروان
گمراهان اعتراف به بزرگواری او نموده اند و محدثین و تابعین اصحاب و جمهور ایشان
اهل بادیه و اعراب و کرکان و دزدان قریش و خرمیدان پسر خطاب و علمای
هر ملت از فرقه اسلام از آشنایان و بیگانگان و جمهور ملوک مروانیان و سلاطین
عباسیان و شیعیان آن بی دینان و بنی امیه و امیران ایشان و فضلای ناصبیان
و پیشوایان سنیان چون ابو حنیفه و شاگردان او و ابراهیم نظام و شعبال و

و حنابله و مالکیان و اشاعره و معتزله با جمهور مجسمه و حشویان و سلاطین روم و عظمای
آل عثمان و لوندان ایشان و حکام و والیان گرجستان و رای اعظم برهمنه
و هندوان و الطائیان و ترای ترکستان و تبت و داقین و دردستانیان و تاتیان
الوس و حشمات تورانیان و فرمان فرمایان مصر و شام و مغرب و پادشاهان
ایران و خراسان و مکران و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و خدیوان کابل و سیستان
و شاهان یمن و حجریان و نجاشی حبش و زنگیان و ولایت اطراف جهان از چنگیز خان
و مغولان و آلابکان و خوانین خطا و چین و حاجی ترخان و شاهان بدخشان و سالاران
ترکان و لران و کردان و امیران غزنویان و سلغریان و اعیان و اشراف آل بویه
و سرداران و بزرگان گیلان و مازندران و کردکشان صفاریه و سامانیان و قاطبه
ملوک ترکان و تیموریان و کافه ساکنان دشت قبچاق و اعزه خوارزمشاه و اعاظم سلاطین
چرکس و نغای و گرجستان و داغستان و شمخالان دربند و مور قاپو و خاقان شیروان و
خسروان زیرباد و سراندیب و هندوستان و وجوه صنادید عرب و عجم و پادران ترک
و دیلم و خواتین بلخ و بخارا و سمرقند و غزنویان و فاطمیین و ولایت جزیره عرب و موصل
و بغداد و ایران بلکه فرنگان از مادو ماچار و الامان و نصاری تبر مکان و مصروان و همه عوام
از صالحان و مفسدان و جهال و دانایان جهان من المشرق و المغرب در هر زمان و آن
عامه تابعین محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد بن عیسی ترمذی و ابو داود
و سلیمان بن الاشعث سجستانی و احمد بن شعیب النسائی و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن
حنبل شیبانی و مالک بن انس و حنیفه کوفی و شاگردان ابن خراسان و پیروان ابن کرامان
چون محیی الدین جنابی و شیخ خوارزمی و بیهقی و خرکوش و سمعانی و حکانی و نظری و اصفهانی

و ابن عساکر و ابن مردویه و خطیب صدر الائمه عندهم و فخر رازی و واحدی و وقعی
یافعی فروشی و سیوطی و اقضی القضاة ماوردی و زمخشری و ناصر الدین بیضاوی و شهرستانی
و ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر ناصبی و علا قوشجی که از مفسرین عامه است و بسیاری از
اهل سنت و علمای ایشان غلو دارند در محبت شیخین و اثبات امامت ثلثه با تفتیش سعد
سعد الدین و ابن حاجب و ابن ثعلبه و ابونعیم حلبی و ابن مغازلی و ابن اثیر و طبری
و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی و ابوبکر خطیب بلاذری و زعفرانی و ابن از
عظمای ضلالت اهل سنت اند و قاطبه سنیان و زبریان و خوارج و غلات تصدیق
تفضیلت و عدالت آن عالیشان نموده اند و هم چنین معتزلان و اهل سیر و تواریخ
و معاندین چون عمرو عاص و براء بن عازب و انس بن مالک و عایشه و ابن بکر کعب
و سعد بن ابی وقاص و سمره جندب و زید بن ارقم و پسر هند زانیه و دیگر مشایخ ذوی
الاحترام تصوف و بزرگواران ایشان چون مولانا رومی و شمس تبریزی و شیخ عطار
و جنید بغدادی و بایزید طیفور بسطامی و غیرهم و طالبان علوم صرف و نحو و قاریان
ملک علام و سالکان و درویشان هر طریق ایشان از نعمة اللهیه و حیدری و جلالیان
و مولویان و بکتاشیان و قادریان و شاهپرغان و صاحبان ذکر و فکر و اوراد و همه ملحدان
و دهریان و طبیعیان و منجمین و ستاره شناسان و رمالان و کاهنان تصدیق و
اذعان بزرگواری و جاه و جلال و فضل و کمالات و استعداد و مخدوم جهان و مطاع
زمین و آسمان نموده بلکه اکثر شهریاران که در ربع مسکون و شجاعان در نگارخانها
و معابد صورت آن حضرت را کشیده اند و اساطین ایوان سلطنت و قبضهای
شمشیر تقویت خود را بنام مبارک آنجناب نقش نموده اند و هر طایفه از نوع

ایشان از سپاه و سفید و بنده و خاص و عام آن حضرت را سید اند و در شدت و بلا
و سختی پناه و یاور ایشان بند و علمای هر ملت ملتجی باو میشوند و فضلای هر دین در مشکلات خود در
جمیع باو می‌نمایند و شجاعان روزگار او را امیر و رهبر خود میدانند و زاهدان بقرب او تقرب
میجویند و صادقان و صالحان باو پناه برده راه او می‌پویند و علیلان و بیماران از درگاه
او شفا میخواهند و بیچارگان از او چاره میجویند و حیرانان و قلندران در وصف و ثنای او
ای والله دارند و خلایق در دنیا و آخرت باو مینازند و آنچه مخالفین در فضیلت آنجناب جمع
کرده اند از صد هزار حدیث تجاوز است و آنچه دشمنان جمع نموده اند زیاده از دوستان است
و آنچه بیگانگان ثبت که زیاده از آشنایان بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت صفحه بشماری و آنچه از کتب که معتمد علیه اهل سنت است و هر یکی را
بمنزله قرآن میدانند بنظر رسیده که در آنچه از احادیث احمد مختار و در باب
فضیلت حیدر کرار ع ذکر نموده اند بعضی از آنها ثبت کتاب تفسیر فخر رازی کتاب
تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر طبسی کتاب تفسیر در منثور سیوطی
کتاب قاضی بیضاوی کتاب تفسیر مدارک النسفی حنفی کتاب حلیة الاولیا حافظ ابونعیم محدث
اصفهانی کتاب اسباب نزول واحدی کتاب استیعاب عبد البر ابوعمر و یوسف بن عبد
الله بن محمد بن عبد البر کتاب خصایص نطنزی کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب
شرف النبی خرگوشی کتاب درر السمطین کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد بن موسی
بن مردویه کتاب بهجة عبد القادر گیلانی کتاب خصایص الصحابه ابو مظفر سمعانی کتاب
صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود کتاب صحیح ترمذی کتاب صحیح مسلم کتاب ربیع الابرار
ابوالقاسم بن عمر زمخشری کتاب شرح نهج البلاغه احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن

الاشعری شهرستانی فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب صواعق محرقه
ابن حجر ناصبی کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب مقتل امام اسمعیل بخاری کتاب
شواهد التنزیل ابوالقاسم حسکانی کتاب رجال ابوبکر لجادی کتاب اربعین فخر
رازی کتاب مناقب ابوالحسن علی بن مغازلی الشافعی الفقیه الواسطی کتاب
حدایق الحقایق کتاب صفین نصر بن مزاحم کتاب دو رسله صغانی کتاب احکام القرآن
ابوبکر رازی کتاب کشف الغمه فی احادیث اهل سنت علی بن موسی الاربلی الشیعی الوزیر
کتاب سیر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق بن احمد مکی معروف بصدر
الائمه اخطب خطبا خوارزم عندهم کتاب ذخیرة الطاهره محمد بن حامد بن الانصاری المعروف
بالله ولائی کتاب کفایت الطالب محمد بن یوسف الکنجی الشافعی کتاب النعت یافعی
کتاب زبده و گزیده و تواریخ حمد الله مستوفی قزوینی کتاب انساب الصحابه استرآ
بادی کتاب صراط المستقیم شیخ بغدادی کتاب الیواقیت ابی عمر و الزاهد
عثمانی الهروی کتاب الال بن خالویه کتاب المسترشد کتاب ثالث بر المصطفی کتاب
مشکوة الاحادیث کتاب مقباس کتاب مناقب ابوالمؤید خوارزمی کتاب
عرسین هروی کتاب مستدرک یحیی ابن حسن البطریق کتاب عمده یحیی بن حسن
مذکور کتاب مغازی محمد بن اسحق کتاب احمد بن حسین بیهقی کتاب منقبة المطهرین ابو
نعیم کتاب درایه مسعودی کتاب ناصر سجستانی در باب احادیث غدیر از صد و پنج نفر
صحابه روایت کرده اند و ابن عقده جزویست کتاب ولایت ابی عقده حافظ
احادیث غدیر بصد و پنج طریق روایت کرده اند کتاب الشروطی کتاب
فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز الغرایب خوارزمی کتاب معرفت ابراهیم

عبد الکریم الاشرفی

سعود الثقفی کتاب مقبول الطریقه کتاب مسند ابو العلی موصلی کتاب مسند احمد بن شیبانی
کتاب فضایل الصحابه کتاب زعفرانی کتاب تذکرة الائمة الراشده بلاذری کتاب
ایضاح فضل بن شاذان بطریق مخالفان کتاب مروج الذهب مسعودی کتاب
بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال شیخ
زکریا بن احمد جلبی کتاب انساب الصحابه بلاذری کتاب منهاج الصلاح کتاب مصابیح
القلوب کتاب فضایل احمد بن حنبل کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب تاریخ علی بن عبد
الکریم مشهور بابن اثیر کتاب الصحابه ابن حجر عسقلانی کتاب شرح مقاصد سعد الدین
التفتازانی کتاب خصایص علویه کتاب معالم عترت النبویه عبد العزیز بن الاخضر الجنا
بذی کتاب معجم البلدان کتاب نجات السالکین زید بن سعید کوبانی کتاب
ارشاد القلوب دیلمی کتاب یاقوت بن عبد الله حموی کتاب موالید اهل البیت ابن
خشاب کتاب صفات الائمه الرد رفض ابن مردویه کتاب فصول مهمه فی اوصاف
الائمه کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری کتاب
انساب الصحابه کمال الدین طلحه کتاب حیوة الحیوان دمیری کتاب تواریخ از عربی
و فارسی و کتب بعضی از مشایخ اهل تصوف که سنی بوده اند منظومات شعرای مخالفین
بسیار است که نوشتن آن طول کلام است تمثیل عجب دارم از علی قوشچی و از
دم وارز فقیش سعد الدین میگویند که امیر المؤمنین ع افضل و ازهد و اسخی و اشجع
و افقه و اورع و اصلح و اشرف و اتقی خلایق بوده اند بعد از رسول خدا ص و ایضا
سعد الدین ذکر کرده است لعن یزید و اصحاب او را و لعن هر کس که بر اهل بیت
رسول ص بد کرده اند و بعد از آن گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده اند لعن کردن

بظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند با علی و مراد او از علما رذل معاویه است
و در ثنا فی ثلثه لعنهم الله و اظهار کرده که ایشان اولا نیند طعن جهة آنکه بنای ظلم را
اول ابو بکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک و میراث و رد
شهادت حضرت فاطمه و شهادت ائمه ع و از این مقالات و حرفهای ملا دلالت
تشیع او میکند اما در آخر میگوید چون علما و پیشوایان براهی رفته اند ما را لازم است
که پیروی آثار ایشان نموده و از عقب ایشان رفت بلی راست میگوید جائی
که صدیق او عبا باشد حیف است که او نباشد حزو الاغ نیز میباشد پس بر دید که خوب رفته
ابد شجاعت آن شیر بیشه امامت از آفتاب روشن تر است در جهاد کفار که ملکه علام
در اکثر غزوات او را می گفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بیت
نیست شمشیری بغیر از ذو الفقار ع نیست مردی در جهان الا علی ع و داوری او با عمرو بن
عبدود مشهور است و چون او را بر خاک مذلت انداخت پیغمبر واجب الاحترام
فرموده اند ضربة شمشیر علی یوم خندق افضل من عبادة الثقلین یعنی شمشیری که علی بر عمرو
زده بود در ضرب خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر بندگی پریان و آدمیان
و به روایت دیگر الی یوم القیمة و عمرو بن عبدود را در حرب با هزار سوار برابر
میکردند بلکه زیاده تر بود خبر مرید ان پسر خطاب نقل از آن کیدی میکنند که گفت من در
راه شام با عمرو بن عبدود رفیق بودیم و بتجارت میرفتیم و در بعضی از منازل هزار
نفر از قطاع الطریق بر قافله ما تاختند و ما جمع کثیر بودیم و ما گریختیم و دست
از جان و مال خود برداشتیم ناگاه عمرو دو پوست شتر بچه گرفت و بر سر دست سپر کرد و شمشیر
کشید بر آن جماعت تاخت و جمعی را کشت و باقی را گریزانید و قافله سالم

که شنیده مرده ان او است گفته اند که آن حرام زاده همیشه میکر بحیله است تمثیل
این حکایت و حدیث امر خندق و کشتن عمرو بن عبد ود متفق علیه همه امت است
و هیچ یک از فرقه مخالفین خصوصا اهل سنت انکار حدیث ندارند که فضیلت ضربه
زیاده است بر عبادت جن و انس تا روز قیامت ازین قرار فضیلت شیخین سنیان
بکور زیسته است ای علی تو شجی لسر نوده رسول الله اعظم قسم یاد می کنم که چنین است و از جمله
جان فشانیها آن حضرت آنست که لیلة الغار در فراش رسول خدا ص خوابید و آن شبی که
جمیع صنادید عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عرب عازم بر قتل حضرت رسول ص شده
بودند حق تعالی شر ایشان را کفایت کرده و با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود که ببینید
که علی ع چگونه جان خود را فدای رسول ص کرده است و جبرئیل بر بالای سر آنحضرت ایستاده
بود و میکائیل در پایین و یاد دیگر بر حمله شامی ضربتی زد که از تنگ مرکب او بدر رفت
و بر زمین رسید جبرئیل شهپر بدم تیغ او داد که مبادا ضرب او تا گاو ماهی بگذرد
و از آن ضرب جبرئیل پر از پشت از تعجب آن ضرب دست و سر بالا کرده
سبحان الله گفت دید که میکائیل زیر بغل او را دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم
که ذو الفقار بکجا میرفت و آنچه در جنگ خیبر کرده است عقول اولو الالباب از آن در
تعجب است که در یکی چهل کس از شجاعان می بستند و میگشودند که بندی و سه هزار من بود و به دو
انگشت مبارک کنده و چهل زرع از پشت سر بآن طرف خندق انداخت هر سه
شیخ سردار شدند و همه شکست روباه گریختند و آنچه در کارزار بدر و احد کرده است عبرت
عالمیان است که از زیر دستان عرب و گردن کشان قریش و اقوام و عشایر خود چه
قدر کشته است و از آن جمله از شجاعان غیر فرمایگان اینها را کشته است ولید بن عتبه

بن ربیع

بن ربیع خالوی معاویه و عاص بن سعید بن امیه و طعمة بن عدی بن نوفل سر دفتر اهل
ضلالت و نوفل بن خویلد بن اسد که از شیاطین قریش بود و اورا طلحة بن عبد الله
گرفت و ابرهیم بست و با ابی بکر سپرد و زمعة از اسود و حارث بن کلدة بن عبد الدار
و عمر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه بن عبد الله و عثمان و مالک پسران عبد الله برادر
طلحه و مسعود بن امیه بن مغیره و حنظله بن ابی سفیان برادر معاویه و عمر بن مخزوم و ابو
المنذر بن ابی رفاعه و منبه بن الحجاج السهمی و عاص بن منبه و علقمة بن کلده و ابو العاص
بن قیس بن عدی و معاویه بن مغیره و حاجب بن ثابت و عویمر و اوس بن معیر جانب
لوذان و زید بن ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب خلیفه بن عاص
و معویة بن عامر بن عبد القیس و عبد الله بن جمیل و صایب بن مالک و ابو الحکم بن
الاخنس که ابو جهل است و هشام بن امیه و اوس الجمحی و آنچه در احد کشته اینها یند طلحة بن
ابی طلحه بن طلحة بن عبد العزی و عبد الله بن جمیل و ابو الحکم و ابو سباع عبد العزی و ابو امیه
بن مغیره و ابا سعید طلحه و صواب حبشی غلام عبد الدار و آنچه در جمل و صفین و نهروان
با ناکثین و قاسطین و مارقین کرده پوشیده نیست در زیرة العلم از شیاطین جن و زبرد ستان
عفاریت و شجاعان اهرمان بیان خلقی بسیار را کشت چون رعد بن مرزبان و کعب
بن میمون و مزلج و قرطاس و عفریت سپه سالار رعد را کشت و طایفه چند از جنیان
مسموی و بن طلح و بنی رشد مسلمان شدند و عبد الرحمن را پادشاه ایشان نمود و حلم
آن حضرت بمرتبه بود که چون بر عایشه و مروان بن الحکم و عبد الملک مروان که آن حضرت
او را ابو الاکبش الذریعه گفته بود و عبد الله زبیر و سایر منافقین دست یافته مواخذه نفرمود
و فدک که بدست او آمد متصرف نشد و زهد آنحضرت بمرتبه بود که دنیا را سه طلاق

داده بود و اکثر روزها قرآن می نوشت و از اجرت آن قریب هزار بنده
آزاد کرد و آن چه می یافت به مستحقین و ایتام و بیوه زنان میداد و اکثر روزها
خود را اجیر می ساخت و از آبیاری و بیلداری و آب کشیدن بباغات دستهای
مبارکش پینه کرده بود و مجروح بود و اجرت آن را به مستحقین میداد و منقول
است که روزی در ایام خلافت طبق حلوای عزا مردی برای آن حضرت بهدیه آورد
و آن حضرت از خوردن آن ابا نمود و فرمود که من امیر المؤمنین دهن با این آلوده
نمیکنم و حال آنکه شاید یتیمی در یمن یا یکی از اهل حجاز یا شام و چاشت نخوابیده
این از مروت دور است و من نمیخورم این حلوا را و همیشه کفش پینه دار میپوشید
عبد الله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آن حضرت دیدم کفش خود را پینه
میزد و به من گفت ای پسر عباس چند می ارزد این کفش گفتم فدای تو گردم یا امیر المؤمنین
این کفش بهیچ نمی ارزد این کفش را از بس پینه بروی زده اید و من شرمنده
دارم که شما این را در پا کنید گفت ای پسر عباس و الله که کفش را نمیدهم که این
دماری که من دارم بگیرم یا به این خورسندم که در این شغل که هستم نحوی کنم که حق را از
باطل جدا کنم و داد مظلومی را از ظالم بگیرم و عقیل برادر آنحضرت تاب سلوک و قناعت آن
حضرت نیاورد زیرا که در زمان چیره او مقرر ساخته بود و او بایشان نساخت و خشم کرده
و بشام پیش معاویه رفت و مدتی در آنجا بود و عاقبت پشیمان شده بکوفه و نزد آن حضرت
آمد حضرت قصد جمیع مناصلات او نمود خونهای که از طعام معاویه در رگهای او جمع شده
بود کشیده و خراج زیاد از رعایا گرفت و کیال و راهداری و منافع و عشاری و غیر
بدعتهایی که عمر کرده بود همه را برطرف کرد تمثیل عجب دارم از گوساله پرستان که می

که می گویند در آسمان آهن نباشد چرا رافضیان میگویند که ذو الفقار از آسمان آمده
و خود میگویند در روزی که ابوبکر پالان پشم برپشت گرفت و لباس شال پوشیده
ملکه آسمان همه شال پوشیده بلی ذی ملا اعلی وای آخوند سعدا در جایی که پشم
نباشد آهن هم البته نباشد علم آنحضرت مسلم الثبوت است نزد خاصه و عامه
و فرقه اسلام و جمهور مسلمانان این امت بلکه نزد اهل کتاب و کافران قریش و ثلثه
لعنهم الله و جمیع صحابه و تابعین آنحضرت بعد رسول خدا اعلم و اشرف بود از جمیع خلایق
و اعتقاد فرقه ناجیه امامیه و بعضی از مسلمانان است که آنحضرت افضل و اعلم بود از
حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و لوط و ابراهیم و اسماعیل و
اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و هرون و یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا و حزقیل
و الیسع و ذی الکفل و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و یونس بن متی و شعیب و اشموئیل
و شمعون صادق الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی و شمعون و
لقمان و خالد و حنظله و جرجیس و ذی القرنین و سایر انبیای عظام و در آدم و ابراهیم
دارند برای مرتبه اثبات و آنحضرت اعلم و افضل بود از پیغمبران مجمل می افزایم و جواب
صاحب کتاب که صاحب کتاب و سایر واردان و برف و لرزه [illegible] هر شک
و بابلی کلیه و پادشاهان و رسولان و از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حوار
یون امام اسرائیلیان و آن را جمیع متکلمین و حکمای یونان و دانایان جهان از
قبطی و ماندولی و ردی و حلوانی و عربی و عبری و هندی خواه [illegible] و خواه کافر و اعلم بود
از آصف بن برخیا و بلعم باعورا و ارسطالیس و فیلقوس ماندولی و قبث عورث
بلیناس و بقراط و جاماسب و سیمرغ حکیم مری و سام بن سام و افلاطون الهی و بقراطیس

و ارسطالیس و افلاطون و جالینوس و بطلیموس و بقراط و بوذرجمهر و راهو هندی
و هرمس و اسقلیبوس و علم گذشته و آینده و حال تا روز قیامت داده بود و علم قضایا و منایا
و بلایا و آجال و ارزاق خلایق و احکام و شرایع هر دین از امم سابقه و علم ملکوت آسمانها
و زمینها تا تحت الثری و ما دون العرش و علم حیات و ممات خلایق و علم خداشناسی
و مبدا و معاد و احوالات برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت و هندسه
و ریاضی و هیئت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و عدد ریگ بیابان
و قطرات باران و عدد کوهها و کیل و وزن آبهای دریاها و بیابانها و علم اصول دین و فرو
ع دین و معانی بیان و کلام و ترجمه تفسیر بطون قرآن و علم انجیل و صحف و تورات و زبور
و کتابهای آسمانی و صحف دانیال و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا و طی الارض
و طی اللسان و اعداد و نیرنجات و طلسمات و مناظره و نجوم و روان دیده و افسوس
و نیرنگ و نقال و مستقبل احوال و عاقبت و جفر ابیض و جفر احمر و جامعه و مصحف
فاطمه ع و احکام شرایع و کتابهای شناخت مومن و کافر و اهل بهشت و دوزخ و جامع علم
که باعتراف سیر و ندباله بود و کسی را دراین خلاف نیست و مهارت تام در
احکام و قضایا و مسائل و حوادث و بدیهه داشت از آنجمله مسئله را بیان مینماید
مسئله دل دیناریه است در کتابها نیز میگویند شرح آن نیست که زنی آمده بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین ع در وقتی که پای مبارک در رکاب میگذاشت پس گفت یا امیر
امیرالمؤمنین به درستی که برادر من فوت شده است و ششصد اشرفی از او مانده است
و از مال او یک اشرفی بمن داده اند پس سوال میکنم از تو که داد مرا انصاف حضرت
فرمود در جواب که از برادر تو دختر مانده است آن زن گفت بلی حضرت فرمود

که رسد این دختر دو ثلث مال است که چهارصد اشرفی باشد پس فرمود که مادر
برادرت مانده است آن زن گفت بلی حضرت فرمود که سدس مال که یکصد
اشرفی است از آن مادر باشد پس حضرت فرمود که رسد زوجه اش است که هفتاد
پنج اشرفی است پس حضرت فرمود که دوازده برادر با تو است آن زن گفت
بلی حضرت فرمود که رسد هر برادر دو اشرفی است و رسد تو یک اشرفی
است تو حق خود را گرفته برو آن زن رفت و حضرت سوار شد مسئله دوم
منبریه میگویند و شرح آن اینست که آن حضرت در منبر کوفه بود مردی برپا ایستاد
و گفت یا امیرالمؤمنین که شوهر دختر مرده است و رسد او از متروکات
شوهرش است و تسع داده اند پس سوال میکنم ترا از انصاف حضرت فرمود که
دختر از داماد تو مانده است گفت بلی حضرت فرمودند که پدر و مادر داماد تو مانده است
گفت بلی حضرت فرمود که ثمن انصباء او تسع است پس طلب ارث سوای این مکن
حضرت استادی نور الله مضجعه فرمود در اینمقام که این مسئله را فرمودند اگرچه آن
حضرت در بدیهه از اعجاز فرمودند ولکن معمول برنفقه است و تقسیم این در میراث
بطریق بیان است شریح قاضی فرمودند و آن حضرت او را معزول نمود از قضا
و باز بعد از هفت و پنج روز بسبب لجاج و الحاح مردم که او را میخواستند و می
گفتند که او را عمر نصب کرده است و عول و تعصب او در میراث قرار
داده اند و ماشیت او در بر هم نمیزد آنحضرت لاعلاج دید که فتنه میشود او را منصب
کرد و دیگر آنحضرت جمیع لغات بنی آدم را از هندو شام و روم و فرنگ و فرس و حبش و روسیا
همه را میدانست و خطوط یونانی و عبرانی و معقلی و غیره را خوب میدانست و خط کوفی را

میبردند و مشکلات مسایل ایشان را حل میکرد تا آنکه عمر هفتاد مرتبه گفت لولا علی
لهلک عمر چنانچه بیان این اقوال طولی دارد و بیک سؤال اکتفا مینماید مروی است
که روزی سه نفر آمدند نزد عمر و گفتند یا امیر المؤمنین ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده
ایم یک رفیق نصف شتر را میبرد و دیگری ثلث و دیگری تسع شتر را و حال آنکه
میخواهیم که حصه کنیم شتر را بی آنکه پاره کرده و تو حکم کن میان ما عمر چون این سخن شنید
مانند خر در گل ماند بلکه تا گوشهایش رفته در جواب درماند لهذا بحضار مجلس کرد چون
همه سرها بزیر انداختند برخاستند و بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمدند و گفت
یا ابو الحسن بفریاد من برس و حل این مسئله را بکن و سؤال آن جماعت را نقل کرد
و آنحضرت فرمودند که این سهل است پس یک نفر شتری از بیت المال طلبیدند و
داخل آن شتران کرده و هجده شتر شد و تسع آن دو شتر بود و بیک داده و باقی شانزده
شانزده ماند ثلث آن شش شتر بود و بیک شریک داده و ده شتر ماند نصف هجده
نه شتر بود و بیک شریک داد و یکی در جا ماند آن را به بیت المال فرستاد حضار
تکبیر گفتند عمر گفت یا ابو الحسن مبادا روزی که در میان ما نباشی و ما را روزی کر
ما بی تو زنده کانی کنیم عبادت آنحضرت بر همه امت ظاهر است و هرگز نماز تهجد
و سایر نوافل از وفوت نشد و عادت همه این گوید که در لیلة الهریر حضرت سواره
بعلة اشهب بغله تنها بود و زره پوشیده و من در سر آنحضرت سواره بودم دیدم شمردم
پانصد و هشتاد و پنج تکبیر گفت و هر تکبیر یک ذو الفقار بکار میفرمود و بهر ضربه دو کس
کس را میکشت و هزار رکعت نماز مقرر خود را که در شام آن شب و صبح آن نماز
بطریق خوف ادا کرد و سواره بود و دو شبی بر آنحضرت و روزی بر آن داخل شد

آنحضرت تغییر داد بخط نسخ و ثلث و آن خط حال در میان همه مسلمانان مشهور است در خوب
ابن مقله که استاد یاقوت مستعصمی است تعلیم نمود و ابن مقله تعلیم یاقوت نمود و او نوشت
سماوی گویند روزی شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار را با اسرای عجم بمدینه
آوردند در خلافت عمر و شهربانو را بمجلس طلبیدند و یک یک صحابه را
بروی کرسی میکرد و به شهربانو میگفت که هر کس را خواهد او را برسد غنیمت آن صحابه بگذارد
شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را بمجلس مردان طلبیده اند
و مردم را بر او عرض میکنند بلغت مجوس خندید و برزد که چه بادا بود او نفرین کرد که چرا نامه پیغمبر
را پاره کردی و مسلمان نشدی که سبب بند که ما شده و ما را ذلیل کردی پس گفت
که دیدم پرویز که نامه رسول پاره کرد و من به بند گفتن یعنی روی پرویز سیاه شود که کاغذ
را پاره کرد یعنی نامه پیغمبر را و من به بند که افتادم آن کیدی خوف قیاس کرد که شهربانو او را دشنام
داد فرمود که بزنند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین کرد به پرویز لذا
غضب عمر ملعون از حمق فرو نشست و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که تو بلغت پهلوی پرسیدی
از شهربانو که چه نام داری گفت شاه زنان حضرت گفت بل اسم تو شهربانویه و او را
عقد کرد بحضرت امام حسین ع داد و یکی از شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی
در کتاب خرائج و جرائح نقل میکند از عبد الله بن مسعود که روزی مردی اصفهانی بخدمت
آنحضرت رسید بعد از مقالات چند فرمود که اهل اصفهان را پنج خصلت در ایشان نیست
سخاوت و شجاعت و امانت و غیرت و دوستی اهل بیت آنمرد گفت یا امیر المؤمنین
زیاده از این بگوئید آنحضرت بزبان اصفهانی فرمود اروت این وسی یعنی امروز ترا البس
دهم چنین بلغت بسیار شنوده و تکلم مینمود و با اهل خلفای ثلثه مکرر روز مهالک پناه بآنحضرت

بهم دز

که حق الله و حق الناس از خمس و زکوة و سایر حقوق در دست او باشد که اد انموده
باشد خصایص هر صفتی و خارق عادتی که با حضرت رسالت پناه ص با او بوده
و اسباب و میراث رسول خدا ص از عمامه و عصا و ردا و انگشتر و زره و
تازیانه و کلاه و صلیبان و ناقه و غضبان و اسب و ذوالجناح و حمار آنحضرت که یعفور
نام داشت و خود و شمشیر و صحفهای آسمانی و هفتاد و اسم اعظم و علوم الهی و علم
غریبه و علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمة با او بوده و اضافه بر اینها بر او عطا شده عصای
آدم و ترکه شعیب و مجموعه هم و سفره آدم و ید بیضا عیسی و موسی و انگشتر و تاج
سلیمان و تابوت سکینه و زره داود و پیراهن ابراهیم و صحف و تورات و زبور
و انجیل و لحن داود و میراث جمیع پیغمبران تا حتی صاع یوسف و ترازو و کیل شعیب
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم معجزات آنحضرت
از حد و احصا بیرون است از آن جمله مقتول بین را زنده کردن و در خدمت آنحضرت
بود تا در صفین شهید شد و بر گردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت
موسی است که در حین رفتن صفین از زمین بر آورد و آب از او جوشید تا لشکر
روی سیراب شد فضیلت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است
قریب بصد آیه است که اهل سنت این اتفاق دارند و بعضی از آن آیات در
بیان مینماید آیه اول انما ولیکم الله آیه دوم یا ایها الرسول بلغ سیم مباهله
چهارم انما انت منذر پنجم وقفوهم انهم مسئولون ششم مودة هفتم امنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین هشتم واعتصموا بحبل الله نهم ومن الناس
من یشری دهم وکفی الله المؤمنین القتال یازدهم فالیوم الذین آمنوا من الکفار

یضحکون دوازدهم ام حسب الذین اجترحوا السیئات سیزدهم والسابقون السابقون
چهاردهم یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول پانزدهم واذا لقوا الذین آمنوا شانزدهم
فمن کان علی بینة هفدهم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
هجدهم من المؤمنین رجال صدقوا نوزدهم اهدنا الصراط المستقیم بیستم وارکعوا
مع الراکعین بیست و یک الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار بیست و دو واسئل من
ارسلنا بیست و سه یا ایها النبی حسبک الله بیست و چهار کفی بالله شهیدا بیست و پنج هذان
خصمان بیست و شش ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون بیست و هفت افمن
کان مؤمنا کمن کان فاسقا بیست و هشت والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم
الصدیقون بیست و نه ان الله هو مولیه و جبرئیل سی ام یوم لا یخزی الله النبی سی و یک
اولئک هم خیر البریة سی و دو وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر سی و سه فاستوی
علی سوقه سی و چهار احب الناس سی و پنج وشاقوا الرسول بعد ما تبین سی و شش یوفون
کل ذی فضل فضله سی و هفت افمن یعلم انما انزل الیک سی و هشت فانقلبوا بنعمة من
الله سی و نه فی بیوت اذن الله چهلم لا تحرموا طیبات ما احل الله چهل و یک
واجعل لی لسان صدق چهل و دو والعصر ان الانسان چهل و سه ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی چهل و چهار ولتعرفنهم فی لحن القول چهل و پنج من جاء بالحسنة چهل و شش
فاذن مؤذن چهل و هفت فی مقعد صدق ولما ضرب ابن مریم چهل و هشت ومن خلقنا امة
چهل و نه وتعیها اذن واعیة پنجاه والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
پنجاه و یک یقولون آمنا بالله وبالرسول پنجاه و دو هو الذی خلق من الماء بشرا
پنجاه و سه واولوا الارحام بعضهم پنجاه و چهار الیوم اکملت لکم دینکم پنجاه و پنج واذان من الله

پنجاه و شش طوبی لهم وحسن مآب پنجاه و هفت فأما انذهبن بك فانهما برزخ لا يبغيان پنجاه و هشت
ونادى اصحاب الاعراف پنجاه و نه ونزعنا ما في صدورهم من غل شصت اجعلتم سقاية الحاج
شصت و یک انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس هل اتی شصت و دو واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة
والموفون بعهدهم شصت و سه ومن يطع الله والرسول شصت و چهار ليس البر بان تأتوا البيوت
شصت و پنج جزاؤهم عند ربهم جنات عدن شصت و شش اذا ناجيتم الرسول شصت و هفت ءاشفقتم ان
تقدموا شصت و هشت قل هذه سبيلي ادعوا شصت و نه هو الذي ايدك بنصره هفتاد قل ما سألتكم
من اجر هفتاد و یک واذكروا نعمة الله عليكم هفتاد و دو قل ما يكون لي ان ابدله هفتاد و سه سأل سائل
هفتاد و چهار اليوم يئس الذين كفروا هفتاد و پنج ولقد صدق عليهم ابليس هفتاد و شش وسيعلم الذين
ظلموا هفتاد و هفت والنجم اذا هوى هفتاد و هشت که متفق علیه در احادیث عامه است بلکه جمیع سلمان
تا غلات وخوارج بتمام رو حدیث اکتفا نماید از برای سهولت تا حجت باشد بر
کوساله پرستان الماحق یکی الاشاره حدیث خم غدیر اول خیبر دوم سورة
منزلت سیم طایر چهارم خابیه پنجم سد الابواب الجوه ششم البراءة هفتم الافتخار
هشتم القضا البقه نهم المورفاة دهم حب الآل یازدهم تفاین دوازدهم الولایة سیزدهم
رسوخ الایمان فی قلبه چهاردهم خاصف النعل پانزدهم لحمك لحمی شانزدهم انا علی نور واحد هفدهم
انا مدینة العلم هیجدهم انه رد الشمس الی الرسول الله نوزدهم استغفار عمر فی امر الخلافة
بیستم انا عانة الرأس بیست و یکم الا ان رب بیست و دوم المولا بیست و سوم لا فتی بیست و چهارم النور
بیست و پنجم العلم الشجر بیست و ششم لولا بیست و هفتم المنافق بیست و هشتم خاطب امیر المؤمنین فی عهد
رسول الله ص سی ام بیعة الرضوان سی و یکم المبارزة سی و دوم المباهله سی و سوم القاسطین و
الناکثین سی و چهارم اشتیاق الجنة سی و پنجم المعراج سی و ششم خاطب الله لکنی فی لیلة ع

سی و هفتم الاحزاب سی و هشتم ضرب علی عمرو بن عبدود سی و نهم بدر چهلم احد
چهل و یکم مکتوب چهل و دوم علی العرش چهل و سوم التزویج چهل و چهارم علم چهل و پنجم رد الشمس چهل و ششم
السعادة و الشقاوة چهل و هفتم ملک فی صورة علی چهل و هشتم اصحاب الکهف
چهل و نهم انه مع الحق پنجاهم قتل عمار پنجاه و یکم اکمال الدین و تمام النعمة پنجاه و دوم الخوارج پنجاه و سوم
یوم الجمل پنجاه و چهارم طلاق عائشه پنجاه و پنجم النوری وصف شیعه کثیر پنجاه و ششم نعیب پنجاه و هفتم
العمود پنجاه و هشتم قسیم النار والجنة پنجاه و نهم سقایة الکوثر شصتم در ذکر شصت و یکم سوره
ملائکه شصت و دوم اعلم الناس شصت و سوم التمیمی شصت و چهارم الشمس شصت و پنجم بیان حب علی بیان
بغض علی شصت و ششم بیان اول و من شصت و هفتم یعرف ولد الزنا ببغضه شصت و هشتم انه اول
الاوصیا شصت و نهم اول من صلی القبلة هفتادم سبقت اسلامه هفتاد و یکم مغفرته بافرت
هفتاد و دوم سور هفتاد و سوم صلوة الائمه هفتاد و چهارم المهدی من ولده هفتاد و پنجم التراب ایمانه هفتاد و
ششم بغض کوکب هفتاد و هفتم رسوخ الایمان فی قلبه هفتاد و هشتم سید المرسلین هفتاد و
نه انه القرآن مع علی هشتادم انه افضل الاصحاب هشتاد و یکم انه خیر البریة هشتاد و دوم
علی خیر البشر الزبیر و خروجه یوم وفات النبی ص و مخاطبته بالخلیل و هر یک از این احادیث
بچند طریق واقع شده که خداوند عالم حق را بر زبان ایشان جاری ساخته
مشهور است که شافعی گفته‌اند که امیر المؤمنین را بجو کن شافعی این رباعی را انشا کرد
علی حبه جنة قسیم النار والجنة وصی مصطفی حقا امام الانس والجنة و گفت این
در جنب فضیلت و بزرگواری او هیچ است اسامی کل شیعیان که از برای آن
حضرت و صاحبان سرو از جمله مریدان کامل و بندگان آستان ولایت نشان
بودند که باصطلاح قلندران هفده کمربسته می گویند سلمان فارسی ابی ذر غفاری

مقداد بن اسود عمار یاسر جابر بن عبد الله حذیفه یمانی ابو ایوب انصاری
قیس بن سعد مالک اشتر میثم تمار نوف بکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی
حارث همدانی خزیمه ذو الشهادتین قیس هلال محمد بن ابی بکر و بروایت دیگر رشید هجری
سهل بن حنیف حجر بن عدی بنیره داخلند و بروایت عده امرا بنظر یق اند سلمان
فارسی ابوذر غفاری مقداد اسود کندی جابر بن عبد الله انصاری مالک اشتر نخعی
اویس قرنی محمد بن ابی بکر یمنی حجر بن عدی الکندی عدی بن حاتم الطائی عمرو بن حمق الخزاعی
عروة البارقی عمار بن یاسر العبسی صعصعه بن صوحان العبدی عامر بن فائله احنف بن قیس
تمیمی حارث بن قدام سعدی خالد بن معمر الدوسی خلق جهان در وجود شریف آنحضرت
چهار طایفه شده اند که ایشان را یعنی غلو غالی می گویند و اینها نیز پنج فرقه شده اند فرقه اول
مفوضه گویند و ایشان قائلند که الله تعالی واگذاشت اکثر کارها را یعنی قسمت ارزاق عباد
و حاضر شدن در احتضار عباد و غیره امور هر چه خواهد کند و ایجاد نماید و خدا از دور
آن دفع نیست فرقه دوم سائیه می گویند که عبد الله سبا را از لشکریان آن حضرت که
گفت انت انت یعنی انت الله و از آن حضرت گریخت و بسمت مداین رفت
حضرت امیر لشکر فرستاد و بعضی اصحاب او را گرفتند و آوردند و آنحضرت فرمود
ناگودالی کندند و در آن آتش کردند و ایشان را انبوه زدند و ایشان بگفتند یقین ما زیاده
شد که تو خدایی که ما را با آتش میسوزانی و چون آنحضرت را کشتند گفتند او نمرده
است بلکه زنده است و در آسمان است و رعد آواز دست و برق تازیانه او بر زمین خواهد آمد
و دشمنان را خواهد کشت و آنکه ابن ملجم او را کشته شیطان بود بصورت ع شده و کشته شد
فرقه سیم غرابیه گویند خدا جبرئیل امین فرستاد و او بغلط بمحمد رفت از آنکه محمد ع مانند بود و شبیه تر

که بزاغ مانند و استغفر الله لعنت کنند جبرئیل که صاحب دکل است که وی
رسالت را از ع بمحمد داد فرقه چهارم شرفیه می گویند و گویند که خدا در نبی و هذا لعا و
حسن و حسین فرود آمده و ایشان آله الله اند دیگر طایفه مخمسه اند ایشان گویند که خدا در
ع فرود آمد و ع الله است و طایفه مخمس قائلند که مراد سلمان و مقداد و ابوذر و
عمار و عمرو بن امیه حمیری باشد گویند این پنج نفر موکل اند بر مصالح عالم از جانب ع
که او اله است و اول این مقدمه در بصره و حیث شد که هفتاد نفر از زط که طایفه هنود
باشند آمدند گفتند بزبان هندی که تو خدایی حضرت فرمود که من خدا نیستم بنده خدایم
ایشان قبول نکردند حضرت ایشان را در چاه کرد و از دود کشت و آنچه قائلند را می گویند
که هفتاد مرتبه نصیر را کشت و زنده کرد و او می گفت تو خدایی بعد از آن نه از جانب خدا
رسید که کل عالم بنده من اند که این بنده نباشد معاذ الله مرض کرده اند قدرت او افزا
کند او خدا ابا نیاز است از اینکه شریک داشته باشد طایفه دیگر از طوایف مذاهب
چهار گانه توسط کردند او را نا سزا گفتند و طایفه دیگر تخفیف کردند او را در مرتبه چهارم
امام دانسته اند و گوساله سامری را بر او تقدیم دادند طایفه جلیله اثنی عشریه او را بجای پیغمبر
امام دانستند بعد از پیغمبر کثر الله اشیاعهم بمحمد و ع و آلهما الطاهرین عدد ازواج آن حضرت
فاطمه زهرا بود و چون سیده زنان عالم در حیات بود حرام بود بر حضرت امیر المؤمنین ع
که زن دیگر بکند و این از جمله خصایص است ذاکر ع علیه السلام بود و فاطمه ع کفو هم
بنده است و بعد از فوت آنحضرت حضرت امیر المؤمنین امامه بنت ابی العاص که دختر
زینب بنت حضرت رسول ص بود خواست بموجب وصیت فاطمه ع و دیگر از ازواج او
لیلی بنت مسعود تمیمیه بوده اسما بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت

عروه و حنیفه که نام او خوله بنت جعفر بن قیس حنیفه است ابا بکر لشکر کشیده کسی که از ب
فرستاد و آن ملعون را کشتند و حنیفه را با سیری آوردند حضرت او را مسلمان
کرد و آزاد ساخت و بعقد خود در آورد و چهار لفر از اولاد حضرت امیر بعد از ام
ولد بودند و اولاد عظام آنحضرت حسن و حسین صلوات الله علیهما و محمد الاکبر و عبدالله
و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عبدالله و محمد الاصغر و یحیی و عون و عباس و محمد الاوسط
اناثیه زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری و ام هانی و میمونه و زینب
الصغری و ام کلثوم الصغری و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر
و جمانه و نفیسه که در صغرسن فوت شده و محسن و نفیسی که سقط شدند پس حضرت حسن و
حسین و زینب الکبری و ام کلثوم الکبری از بتول طاهره اند صلوات الله علیهم و محمد
اکبر از حنیفه است و عبدالله و ابو بکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود تمیمیه است و عباس
و عثمان و جعفر و عبدالله مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است
و یحیی و عون مادر ایشان اسما بنت عمیس است که اول زن جعفر طیار برادر حضرت
بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواست و محمد از او بهم رسید و بعد از آن
او را طلاق داد و حضرت امیر او را بعقد خود در آورد و محمد اوسط مادر او امامه بنت
ابی العاص که دختر زینب بنت رسول الله است و ام الحسن و رمله کبری و مادر ایشان
ام سعید بنت عروه است و ایشان که نام بردیم از زمان نکاح کردند و باقی از اولاد و مادر
ایشان ام الولد اند و ام کلثوم را بجبر و تعدی عمر بعقد خود در آورد و بهم چهار هزار دینار
مهر او را فرستاد و چهار سال بود و چون او را بر دامن خود نشانید ام کلثوم
دست انداخت و ریش نحس او را گرفت و سیلی بر روی عمر زد و عمر را به آمد گفت ای از

از رحمت بنی هاشم است فاضل سندی در کتاب خود چنین ایراد نموده و بعضی گویند
ام کلثوم کبری بود و هر شب جنیه بصورت حضرت امیر المومنین در پهلوی عمر بر آمد
و ام کلثوم تنها مجذوب شد مثل زن فرعون ولایات آنحضرت که مکه و مدینه مشرفه
و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و سواد و جزیره و موصل و حلب و اطراف و بحرین
یمن و طایف و مصر و قاهره و نینوا و بصره و مداین و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز
و شوشتر و جهر و هویزه و فارس و جابادر و رامهرمز و صفهان و قم
کاشان و یزد و طالقان و دیلم و قزوین و ساوه و استراباد و تمام خراسان و بلخ و مکران
و کرمان و سیستان و جبابل و غزنین و هری و فرح و مازندران و گیلان و آذر
بایجان و اردبیل و ولایت اران و کردان و اعراب و مردم بادیه و ذریه شهریار
و همدان و نهاوند و دماوند و اهل روم و فرس و تاتار را از ولادت و قسطنطین دریای
فارس و عمان و مخا و صنعه و مکه و لحسا و صحار و صغار و زبید و سبا و عدن و جده
و فارسیه و نهروان و مدین و مداین بغیر از شام و بیت المقدس و بروستالایم و
اردن و انطاکیه و عسقلان و اکوریه و حمص که بعنوان غصب در تصرف معاویه
لعین بود باقی ولایت در تصرف آنحضرت بود و سلوک آنحضرت و چون زمان
خلافت در قبضه اقتدار و فرمان فرمای آن شد ورد در آمد تعدی و ستم معاملان
عثمان لعنه الله برادر شیطان از ایوان کیوان در گذشته بود و تمام عمال و والیان او را
از همه ولایت معزول نمود بغیر از پادشاه یمن که او مومن و شیعه بود و اکثر روزها آن
حضرت در بازارها میگردیدند و تا زیانه خود را بدوش مبارک گذاشته بود و مردم را نصیحت
میکرد و از عذاب خدا میترسانید و ترازو و کیل دکه مردم را درست میشود و دهد

اینه را جاری میساخت روزی غلام سیاهی ابرای دزدی فرمود که دست برید ند
آن سیاه دست خود را بر داشت وانزد دار الاماره بیرون آمده گریه میکرد به در آنحضرت
دعا میکرد که مرا از عذاب الهی نجات داد کی پیش روی بنی که سفید آن است یکی
از اصحاب این را شنید بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که آن سیاه شما را مدح می
کند با آنکه دست او را بریده اید آنحضرت سیاه را طلبید و دست او را بجای خود گذاشت
و دعا کرد و دست او به اصل بحالت اول معاودت کرد به برکت دعای آن حضرت
غزوات و جهاد آنحضرت بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص بیست و پنج سال و سه ماه
خانه نشین بود در مدینه مشرفه خلافت ظاهری وی چهار سال و نه ماه بود **حرب اول**
آنحضرت جنگ جمل است که آن را ناکثین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر شکستند عهد
کردند و عایشه را برداشتند و به بصره رفتند و عامل آنحضرت را بیرون کردند
و بصره را متصرف شدند و نفاق خود را ظاهر ساختند و عایشه بر شتر لوک سوار بود
که آن را عسکر جمل گویند و اصحاب آنحضرت هفتاد بار اشتر عایشه را پی کردند
و ابلیس ملعون باز شتر آورد و عایشه سوار شد و آخر الامر آنحضرت او را طلاق داد
صورت کتابت حضرت امیر المؤمنین ع که بسوی عایشه نوشت اما بعد بدرستی که بیرون
آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول خدا و طلب میکنی امری را که آن جهاد
است و حرب و جنگ را خدا از تو و زنان دیگر ساقط کرده و گمان تو این است
که میخواهی اصلاح کنی میان مردم پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی میکردند و سردار
سپاهی میشدند و گمان تو این است که طلب خون عثمان میکنی و عثمان مردی است از بنی امیه
و تو زنی از بنی تیم بن مره و قسم میخورم بجان عمر خود که عارض ساختی ترا خود به بلا و بار

دوش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی گناه آن بزرگتر است از گناه کشندگان
عثمان و بخشم در نیامدم تا آنکه مرا بخشم در آوردی و بجوش نیامدم تا مرا بجوش در آوردی
پس بترس ای عایشه از خدا و برگرد بمنزل خود و بخانه خود بنشین **جواب عایشه ملعونه** ای پسر
ابو طالب کار را از عتاب بدر رفته و من هرگز به اطاعت و بفرمان برداری داخل
نمیشوم پس هر چه خواهی بکن و هر چه از دست می آید تقصیر مکن پس حضرت محمد بن ابابکر را
فرستاد که برو و بخواهرت بگو که از این غش و فریبی که از تو صادر شده اسلام را خراب
کردی دست بردار و اگر نه ترا طلاق بگویم محمد بن ابابکر آمد و هر چه گفت فایده نکرد و عاقبت
او را طلاق داد و جنگ در گرفت آنحضرت محمد حنیفه را فرستاد که برو و شتر عایشه را پی
کن محمد چون رفت بنی امیه سر راه بر وی گرفتند و او نتوانست بر عایشه دست یابد برگشت آنحضرت
امام حسن ع فرستاد و آنحضرت آمد و شتر عایشه را پی کرد و دولت او را سرازیر کرد و او را
گرفت چون برگشت بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنیفه خجل بود آنحضرت بمحمد حنیفه گفت
ای فرزند دلگیر از این مباش که بر عایشه دست نیافتی تو فرزند منی و امام حسن فرزند رسول خدا است
و در این تفاوت بسیار است پس حضرت امیر المؤمنین عایشه را طلاق گفت و عامه با این
معنی اتفاق دارند اما میگویند که توبه کرد و چندان توبه گریست تا کور شد و این معنی اصلی
ندارد **اقرار عایشه در تقصیر خود** زمخشری در ربیع الابرار از جمیع بن عامر نقل کرده که گفت
که روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که که بود دوست ترین مردم نزد رسول خدا گفت فاطمه
جمیع گوید گفتم که سوال من از زنان نیست گفت شوهر فاطمه ع و چه منع میکنند مرا و باز میدارد از
اینکه نگویم بحق خدا که اگر روزه باشم و برایستاده باشم و بحق آنکه جان رسول خدا در دست او
که همین است که گفتم جمیع گفت پس چه برین داشت ترا که با او کارزار کردی پس عایشه بگریست

از سر خود کشید و بر روی خود گرفت و گریست و گفت امری بود که جاری شد برین
و در روایتی چون جنگ جمل تمام شد سی هزار کس از فرزندان خود را عایشه بکشتن داده بعد
گرفتن عایشه شاه جهان پناه عایشه را فرمود داخل بصره کردند پس عمار و مالک اشتر رفتند
نزد عایشه بشماتت عمار گفت یا ابا الیقظان که همراه تست گفت مالک اشتر عایشه گفت
تو بودی که این کارزار در معرکه با عبدالله زبیر کردی و او را هلاک کردی و میخواستی که بکشی
مالک گفت بلی و اگر نه این بود که عبدالله مرد پیری و بزرگ بود و هر آینه او را میکشتم و راحت
میدادم مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر تو نشنیده قول پیغمبر را که فرمود مسلمانان را نمیتوان
کشت مگر آنکه بعد از ایمان آورده کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد و یا کسی را بحرام کشته
باشد مالک گفت یا ام المؤمنین یکی ازین سه چیز که گفتی برای قتل این ضرار او در کشتن میبوده
بود پس مالک این بیت انشا کرد و گفت بیت اعایشه لولا انّنی کنت طاویا
ثلثا لالفیت ابن اختک هالکا؛ غشیه بعد اعوا الرجال بخوزه؛ باضعف صوت انظلونی
و مالکا؛ فلم یعرفوه اذ دعاهم وغمه؛ خدب علیه بالعجاجة تارکا؛ فنجیه منی اکله و شبابه؛ و انی
بشیخ لم اکن هنماسکا مقامات حضرت امیرالمؤمنین در معرکه چون صفوف قتال
آراسته شد زبیر بمعرکه آمد و مبارز طلب کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بمعرکه رفت
زبیر ترسید و گفت یا امیرالمؤمنین از شمشیر تو ایمنم حضرت گفت بلی بعد از آن
بزبیر گفت یا اباعبدالله چه برین داشت ترا که این کارزار کردی گفت از برای خون
عثمان آنحضرت فرمود تو و اصحاب تو عثمان را کشتید پس واجب است بر تو که فدیه خون عثمان
را تو بدهی و لکن قسم میدهم ترا بآن خدایی که نیست خدای بغیر او فرستاد قرآن را
بر پیغمبر خود آیا بیادت می آید از روزی که رسول خدا بتو میگفت یا زبیر آیا دوست میداری

علی را تو گفتی که چیزی مرا باز دارد از دوستی و داشتن چرا دوست ندارم که او پسر خالوی
من است رسول خدا بتو میگفت اما بس زود باشد خواهی آمد و بروی خروج خواهی کرد و تو
ستمکننده خواهی بود بر او زبیر گفت بلی چنین است و لکن از خاطرم رفته بود که اگر
زود ترا بیاد من می آوردی بر تو خروج نمیکردم پس زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت یا اباعبدالله
ترا چه برین داشت که برگشتی و چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که خود را در موقف
شرک میبینم و اسلام نمی بینم و من در کارهای خود بینا ام و شرکت در امر خود هم سانیده
ام پس صف را شکست و از میان لشکر بیرون آمد و فرود آمد بر گروهی از بنی تمیم پس او را ضیافت
کردند و بخواب رفت عمر بن جرموز ملعون چون شقی برخواست و سر او را برید و برای
حضرت امیرالمؤمنین ع آورد شاه جهان پناه فرمود که بتو گفت که تو زبیر را بکشی عمر گفت نبود
زبیری بودی ما دشمن تو گشته ایم حال بگو با چرا کشتی حضرت فرمود تا گردن او را
زدند زبیر و قاتلش هر دو بجهنم رفتند اما طلحه در جنگ تیری ناگهان بر مقعد او آمد
و بزیر دامن داخل شد و در وقت رفتن میگفت که خون هیچ کس از فرزندان آدم و صحابه
رسول الله صلعم ترا از خون من نبود که ندانستم که گشت غزوات دیگر قاسطین است
که لشکر معاویه اند و این جنگ در صفین موضعی است در میان کوفه و شام و آن ملعون
چهارصد هزار کس جمع کرده بود و بروایتی هشتصد هزار کس بودند و همه صف بسته بود عسکر
ظفر اثر آنحضرت پنجاه و سه هزار کس بعضی و بروایت دیگر نود هزار کس داشت که اکثر ایشان
سیزده ساله بودند و در شب این جنگ واقع شد و آن شب را عرب لیلة الهریر میگفتند
و وجه تسمیه آنست که هریر جمع هره است و هره گربه و سگ را میگویند از کثرت لشکر شغادت

اثر آن ملعون غلغله و صدا ما بین آسمان و زمین را گرفته بود و درین جنگ مالک اشتر
سپه سالار بود و هاشم بن عتبه مشهور به مرقال علمدار و او را مرقال میگفتند برای آنکه تند
و تیز و جلد بود و درین جنگ اویس قرنی زره پوشیده و خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین
زره پوشیده و جنگ کرد و در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر در کمر نبست و بر
پشت سر حضرت امیر المؤمنین نماز نکرد و منتظر بود که حق این دو لشکر اسلام با کیست چون
درین جنگ عمار یاسر شهید شد خذیمه دانست که حق با امیر المؤمنین ع است زیرا که
از رسول خدا ص مکرر شنیده بود که میفرمود که یا عمار تقتلک الفئة الباغیة و خذیمه جنگ کرد
تا شهید احوال عمار یاسر در معرکه کارزار نود و چهار یا نود و شش سال داشت که زره
پوشید بمیدان رفت و حرب کرد و در آن پیری قریب سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد
تا آخر بضربت ابو عادیه از اسب در افتاد و سر او را و جدا سکسکی برداشت و با ابو عادیه
نزاع میکرد او میگفت من کشتم و عمرو عاص لعین گفت والله که این دو نفر که مخاصمه میکنند از
برای آتش است و به آتش میروند این سخن بمعاویه رسید بعمرو عاص اعتراض کرد و گفت چه می
گوئی جماعتی که جان خود را فدای ما میکنند و از برای ما جنگ میکنند میگوئی هر دو به آتش
روند عمرو عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش ازین به بیست سال مرده بودم
و آخر تمام طعام در دنیا رجامی از شیر بود که رسول خدا ص خبر داده بود که شیر آخر رزق
من است و احمد بن حنبل و بیهقی از صحیح بخاری نقل کرده که عبد الله بن عمرو عاص بمعاویه گفت
آیا می شنوی که چه میگوید عبد الله آن ملعون گفت ع همراه هر کس که آمده و هر کس او را آورده و او را
کشته است عمار را و اهل شام هم چنین گفتند و این سخن بحضرت امیر المؤمنین ع رسید

پس فرمود و از رسول خدا ص قاتل حمزه است که حمزه با او آمده بود و احمد
بن حنبل این را در مسند خود نقل کرده و درین جنگ از لشکر معاویه [illegible]
و سه هزار نفر کشته بودند و از امرای آنحضرت مالک اشتر و خذیمه و عمار
و عمار و هاشم و اویس قرنی بشرف شهادت مشرف شدند گویند چون مالکیه آن
حضرت چون از ماجرای صفین و حکمین فارغ شد دوازده هزار کس از لشکر آن
حضرت که عابدترین و فاضلترین و قاریترین همه مردمان بودند از دین بدر
رفتند و آنحضرت را ناسزا گفتند و گفتند تو کافر شدی بسبب آنکه بحکم راضی شدی
حرب کردن بر تو و بر ما واجب است و از لشکر آن حضرت جدا شدند و بطرف
کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیر را کشتند و حضرت با چهار هزار
کس بر سر ایشان رفت و عبد الله عباس را نزد ایشان فرستاد و حرف زد ایشان
گفتند که علی ع بیاید تا با او سخن گوئیم ابن عباس برگشت و آنحضرت بمعرکه آمده
عبد الله کوا که سردار ایشان بود با ده نفر بمیدان آمدند بعد از آنکه از آنحضرت امان
گرفته عبد الله نقل کرد جنگ معاویه و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن
ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که یا ابن کوا آیا من بشما نگفتم که اهل شام و با شما مکر
میکنند شما نشنیدید نه بایه ابو موسی برود و درین جا من تقصیر ندارم گناه شما را باشد
ابن کوا گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج
رجوع کرد و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر که
معروف بذی الثدیه بود گشته و آمدند با لشکر و در نهروان نزول کردند و آن موضعی است
در حوالی بغداد و بعضی گویند کرمان شاهان است و در آنجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه

موعظه کرد هشت هزار کس ایشان برگشتند و گفتند التوبه التوبه یا امیر المؤمنین
و از شمشیر آن حضرت شدند و بکنار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار کس ماندند و
بجنگ ایستادند و عبد الله بن وهب و مرقوس گفتند ما درین حرب که با تو بکنیم نمی
خواهیم کرد به الله و روز قیامت را یعنی از برای خدا با تو جنگ بکنیم پس حضرت امیر المؤمنین
این آیه را تلاوت فرمودند هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس آتش حرب بلند شد از
لشکر آنحضرت نه نفر کشته شد و از چهار هزار خوارج نه نفر بدر رفتند و باقی کشته شدند
و از آن نه نفر بخراسان رفتند و در زمین سیستان وطن کردند و در آنجا نسل ایشان شد
و دو نفر گریخته بعمان رفتند که شهر ظفار و صحار و مسقط است و هنوز بقیه خوارج در آنجا
باقیند و قوت بسیار دارند و دو نفر گریخته بیمن رفتند و الا و اتباع ایشان مشهور باباضیه و
دو نفر گریختند ببلاد جزیره رفتند در موضع سن و بوازیج و در کنار فرات کردند و یک
نفر ایشان گریخته بتل موزن رفت لعنهم الله جمیعا و آنحضرت در کار حرب عظیم با کسی بکرد و عمر
شریف آن حضرت شصت و سه سال بود و سی و سه سال در خدمت حضرت رسالت
پناه بود و مدت امامت او سی سال بود و خلافت او چهار سال و نه ماه بود وفات او در
شب جمعه بیست یکم ماه مبارک رمضان در سال چهلم هجرت واقع شد و مرقد شریفش تل غری
که موسوم است بنجف اشرف و قاتل او ابن ملجم لعنه الله و شبیب و وردان با قطامه بنت الاخضر
باطلاع اشعث بن قیس کندی لعنهم الله وقایع بعد از آن بعد از آنکه آن حضرت برياض قدس ارتحال
نمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و تقوی و خداشناسی از
پای در افتاد و شیعیان و مومنان خار و ذلیل و ضعیف شدند و اعلام کفر و آل و بعد اوت اهل

بیت رسالت پناه بلند شد و خلایق از جاده و متابعت و محبت خاندان نبوت
و ولایت به بیابان ضلالت و تباه غوایت آل ابوسفیان در آمدند و همه مردم از
همه بلاد و امصار از عرب و عجم و ترک و دیلم رو بدرگاه شقاوت پناه معاویه علیه اللعنة
آوردند و بنی امیه را خدایان خود دانستند و ابوسفیان پدر مومنان و هند زن او را مادر
مومنان و معاویه را خالوی مومنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان گفتند
و ایشان را مخاطب بامیر المؤمنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول کردند و خلایق همه
تابع معاویه لعین گردیدند و آن ملعون مر ندان صحابه بود و تابعین را که مانده بودند امر
نمود که احادیث در مدح خلفای ثلثه وضع نمایند و همچنین در مدح بنی امیه و بعد از آن امر
نمود که خلایق را که حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت او را لعنت کنند و دشنام
دهند و امر را به بندند و خلایق از عرب و عجم قبول کردند و چنین گفتند و جود اعراب
و اعیان عجم را الضرب شمشیر آبدار خونخوار درهم و دینار گرفته ذلیل خار گردانید و بر سر منابر
دستخط امر نمود که در هر شهر و قریه زبان بناسزای اهل بیت رسالت پناه گشادند و فرمان
نوشت عمال هر ولایت را که بر سر منبرها و در انها و در واقها هر صبح و شام دشنام و سب
آنحضرت کنند و هر کس متهم به دوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمن باشد او را معزز
و مکرم دارند و صله و انعام بدهند و هر کس بیتی و یا هجوی در اهل بیت و مدحی در بنی امیه بگوید
یا احادیثی در فضیلت خلفای ثلثه بگوید ده هزار درهم از زر بگیرند و هر بیتی هزار درهم
و هر حدیثی هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا با این افعال شنیع اقدام نمودند و نوبت
بدرگاه آن ملعون حجت ... خود را از زر و زیور باختند و بتهمت رفض و تشیع قریب
قریب به هفتصد هزار کس را کشتند و در ایام آن ملعون خلق بسیاری از زنان و اطفال

در جوالها پامال سم ستوران لگد شد و خانهای بسیار را با آتش کین بسوزانیدند و خراب
کردند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر کسی اسم علی علیه السلام را خواستی
که بزبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آنکه با شخصی دوست بوده و او را شیعه میدانسته
بخانه او می‌آمد و در زیر زمین میرفت او را قسمهای مغلظه میداد و قرآن در میان
می‌نهاد که او را افشا نکند و سر در گوش او می‌نهاد و نام مبارک آنحضرت را میبرد ع
هذا القیاس پس ببین که حال مردم در آن زمان بچه حال بوده و این بدعت شنیع
هزار کم پنجاه ماه در میان مردم مانده و مشهور است که در ایام کفر انجام ملوک بنی امیه
لعنهم الله مردم خوارزم و اهل ری هر یک از این دو ولایت روزی هزار اشتر [illegible]
خود داده‌اند و لعن نکردند و اهل اصفهان و اعراب و جرجان هزار ماه ناسزا گفتند
و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبدالعزیز ناسزا نگفت و مردم را منع کرد و از تبرای اهل بیت
گویند رموز حمزه که در میان مردم مشهور است شیعیان و حکمای دانایان
آن زمان این افسانه را از کتب سیر و تواریخ جمع و عوام الناس بشنیدن
این افسانه کردند و قدری از فکر و ذکر تبرای اهل بیت افتادند و در این است
سه مرتبه خلق بخدا کافر شدند و از دین برگشتند یکی در ایام خلافت گوساله سامری
که عمر مصدر خلافت و باعث هلاک امت شد و خلایق از پی او رفتند و
زیست که هنوز میروند دوم در ایام شقاوت فرجام معاویه فرعون این امت خلایق
را پرستیدند برای بحر طلا که در آتش بیکر سیم آنکه عرب جمعیت کردند و قتل حضرت
امام حسین ع را اختیار کردند و خلایق باین امور رضا در دادند و خلافت را از
میان بردند و این است هنوز میبرند ع پس عرب کرد آنچه در عالم هیچ کس نکرده است

از بنی آدم

از بنی آدم دیگر سلطنت امویان لعنهم الله [illegible] چون فرزند هند زانیه متقلد امور
حکومت و سلطنت شد چند کلمه از احوال خسران مآل آن ملعون را بیان
میکند که متفق علیه است آن ملعون اول کسی بود که در اسلام خلافت ناحق
را بخلاف شمشیر گرفت اول کسی بود که خلافت را ارث نهاد و یزید ولد
الزنا داد و اول کسی بود بعطا هر زنا کرد با ذوات العلا بد زوجه زیاد زنیر را که زیاد طلاق
داد و معاویه لعین او را در عده بنکاح در آورد و اول کسی بود که اهل اسلام را غارت
کرد و اول کسی بود دست و ستم حضرت امیرالمؤمنین ع را حلال دانست و اول
کسی بود که حضرت فاطمه ع را نسبت به بدی داد و حرفهای نالایق گفت و اول کسی بود
که لشکر بر سر مسلمانان فرستاد و ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه را
با صد و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاه را با چهار هزار کس با طرف جهان فرستاد که تا هر کس
شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سوار کرد و اول کسی بود بعد از
سلاطین اسلام که شرب کرد و اول کسی بود که بتدوین دیگر کتابت نوشت و اول کسی بود
که بموت مسلمانان شماتت کرد و امر نمود که مردم شام بموت علی ع عید کردند و اول
کسی بود که بت فروخت و بت فروشی کرد و تجارت نام نهاد و میفرستاد تا بتان
میفروختند و در عوض متاع می‌آوردند و اول کسی بود که ریش را تراشید و شارب را
گذاشت و از بدعت آن ملعون است که اهل روم تراش میزنند گویند تکلو [illegible]
را پیر معاویه بر حدوث نموده است و بعضی گویند ریش دو شاخ که رسم داشت عبارت
از تکلو است که طایفه قزلباش میگذارند و این قول اصح است و اول آن ملعون
اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهت سمن و عظم شکم و اول کسی بود که استحقاق پیکانه نکرد

شود و زیاد بن ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کند و از اساس اول
بزرگتر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که مرتدان
صحابه را مقرر کرد مثل سمرة بن جندب و ابو هریره و انس و براء بن عازب و زید بن
ارقم و غیره که احادیث در مذمت امیر المؤمنین وضع کنند گویند روزی
زری فرستاد نزد ابو هریره یعنی بهر که حدیثی طرح کن برای من تا اهل شام مرا
اعتبار کنند در منبر رفت و گفت شنیده ام از رسول خدا که فرمود معاویه
یعنی خالوی مؤمنان است ازین چندی که گذشت ابو هریره ملکی از طایف
با مردی شراکت سبزی کشته بود بیار ارمغان آورده بود که بفروشد و آن
سبزی کساد شده کسی نمی خرید آن ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر خدا در روز
که فتح مکه شود این سبزی را التعریف کرد و گفت هر کس بخرد و هم بخورد آن سبزی را
دوا و شفاست و برکت است مردمان همینکه این را شنیدند آن سبزی را به
قیمت اعلی خریدند درهم و دیناری زیاد از حساب دادند و ابو هریره رسید
شریک حصه نداد این خبر بمعاویه رسید فرستاد و با وی گفت که هذا یعنی ترا انجا که بالدای علیه
دروغ زنی کجا و که پیغمبر تعریف این سبزی را کرد و ابو هریره جواب فرستاد که در
روزی که گفت معاویه خالوی مؤمنان است و بعضی گویند بر شخ بود و این ملعون اول
کسی بود که انحراف آیات قرآن شود و آیه در مذمت عبد الرحمن ملجم مرادی لعنه الله
نازل شده و آیه که در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده بود تغییر داد و آیه مذمت در شان
آنحضرت قرار داد و در روایت سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال نقل کرده است
از عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معاویه صد هزار درهم فرستاد از برای

ثمره جندب

ثمرة جندب که این آیه را در باب علی علیه السلام کرده مذمت ابن ملجم نازل شد بعضی از
مفسرین گفته اند که در باب معاویه نازل شده وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ
سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفَسَادَ و این در باب ابن ملجم ملعون بگوید وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ا
بْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ سمره قبول نکرد و آخر الامر چهار صد
هزار درهم فرستاد و باز قبول نکرد و آیات را چنین نقل کرد عامه گویند معاویه مجتهد
بود آنچه کرد حق بود اگر خطا کرد و باز یک ثواب دارد و از قتل عثمان هفده سال امارت
شام را کرد و سلطنت او منفرد از برادر اسه نوزده سال شش ماه بود و بعضی گویند
هشت سال بود و در سنه شصت هجرت بجهنم واصل و مزاحم و مصاحب عثمان لعین شد
تصدیق معاویه لعین بحقیقت حقیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابن مردویه با سائب از
عبد الله عباس نزد و کعب بن عبد الله کندی روایت کرده که معاویه لعین حج کرد
و آمد بمدینه و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بدیدن او حلقه زدند عبد الله و عبد الله عمر هم
حاضر بودند پس معاویه دست بر ران عبد الله عباس زد و گفت آیا من احق و اولی
نیستم بامر خلافت از پسر عم تو ابن عباس گفت چرا گفت از برای آنکه
پسر عم مرا و عثمان را بنا حق کشتند و میراث امامت بمن رسید عبد الله گفت
نه عمر خلیفه مقتول بظلم است به نسبت است پسر عمر از تو اولی تر است بخلافت برای
آنکه پدر او پیش از پسر عم تو کشته شده عبد الله چون این را گفت معاویه دلگیر شد
در رو بسعد بن وقاص کرد گفت ای سعد تو نیز از کسانی که نمی شناسی حق ما را از باطل ما هان

نه بر ما سعد گفت به راستی دیده بودم که ظلمت و تاریکی فرو گرفت روی زمین را
و بد راستی که شنیدم از رسول خدا که فرمود بعلی که تو با حقی و حق با تو است معاویه
لعین گفت غیر از تو این را شنید کسی گفت ام سلمه معاویه بر خواست و مردمان
بر خواستند و آمده و داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا کرد معاویه بسخن و گفت یا ام
المؤمنین به راستی دروغ گویان بسیار شدند بر رسول خدا بعد از او و همیشه می گویند که پیغمبر
چنین و چنین گفت از آن جمله سعد حدیثی میگوید و گمانش آنست که تو هم شنیده‌ای
میگوید که رسول خدا بعلی گفت که تو با حقی و حق با تو است ام سلمه گفت راست می گوید
در خانه من این را گفت پس معاویه به سعد گفت امروز ملامت میکنم خود را که تو نبودی
دی نزد من میشنیدم اگر این را از رسول خدا که حق با علی است می شنیدم همیشه خادم او بودم
تا آنکه میمردم دست از خلافت بر میداشتم خدا رحمت کند او را انتهی چون
آن ملعون بجهنم رفت پس او یزید علیه اللعنة و بعد از پدر سه سال کمتر حکومت
کرد و بعد از آن معاویة بن یزید چهل روز و بعد از آن مروان بن الحکم در سن شصت
و یکسال داشت که بحکومت نشست و ده ماه حکومت کرد و بعد از آن عبد الملک بن
مروان آن ملعون نیز در سن شصت و یکسالگی بحکومت نشست و بیست و یکسال حکومت کرد
و بعد از آن ولید بن عبد الملک مروان نه سال حکومت کرد و مدت حیاتش چهل
و نه سال و کسری بود و در ایام او بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و کابل و ملتان مفتوح شد
و بعد از آن سلیمان بن عبد الملک دو سال و شش ماه حکومت کرد و بعد از آن عمر
بن عبد العزیز دو سال و پنج ماه حکومت کرد و مادر او ام عاصم دختر عمر بن خطاب
است و علما شیعه او را لعنت نمی کنند و با معاویة بن یزید و بعد از آن یزید بن عبد

الملک چهار سال کسری حکومت کرد و بعد از آن هشام بن عبد الملک در
سن چهل و نه سالگی بحکومت نشست و مدت سلطنت او نوزده سال نه ماه بود و
ده روز گویند آن ملعون پر خوار بود بنحوی که آلات و احشای [illegible]
کردند و او زهر مار میکردند و بعد از او ولید بن یزید عبد الملک یکسال و سه ماه حکومت
کرد و بعد از آن ابراهیم ولید بن عبد الملک اندک روزی حکومت کرد
و بعد از او مروان بن محمد که او را مروان حمار می گویند پنجاه و سه سال و سه ماه حکومت
کرد و عرب سر سال صدم را حمار میگفتند از این جهة آن ملعون ملقب بحمار است
و دولت بنی امیه لعنهم الله تا اینجا بود از پادشاهی معاویه تا انقراض سلطنت ایشان از نود
یک سال کم شد و استیلای غلبه ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری
باشد فصل بنی امیه در زمان جاهلیت بت پرست بودند و شراب خوار و زانی
و سود خوار صخر بن حرب که ملقب ابو سفیان است آن ملعون رئیس ایشان است
در چهل معرکه از اعراب گریخت و چند مرتبه لشکر بحرب رسول خدا آورده
عاشق بود بر هند زانیه و شب و روز در خدمت او بود و باصطلاح رندان دیگ
دار بود و این هند دختر عتبة بن الولید بود و هر وقت که اراده جماع داشت که
با وی کند علم را بر بام خانه برپا میکرد و خلایق بخانه او می آمدند و کار خود را میساختند و
بعضی گویند علم همیشه بر بام خانه او بود و روزی مصاف کرد و چهل مرد را از خود راضی ساخته
و العهدة علی الراوی و از صاحبان علم مشهور زنا ختمه مادر عمر بن خطاب است و بعضی از دو
مادر عثمان را تعیین این زنان گرفته اند و بعضی بجای وی ام طحال را گفته اند و چون ابو سفیان
مسلمان شد منافق بود و مشهور است بنفاق و مشهور است در میان عرب که ابو

سفیان در جاهلیت خمّار بود و هم بیطار بود و هم عشّار بود و هم غدّار بود و اهل
قائلند که عتبه ابن ابی وقاص از بنی امیه است که دندانهای مبارک رسول خدا را
در روز جنگ احد شکست و صاحب علم در بدر بود و حکم پدر مروان هفتاد بیت
در هجو رسول خدا گفت و هند زانیه و ابو سفیان نیز آنحضرت را هجو
کردند و آنحضرت ابو سفیان را در مواطن متعدده لعن کرد با معاویه لعین به
روایت صحیح هفت مرتبه لعنت کرد و معاویه ملعون در اوّل حال مؤلفة قلوب
بود چون اسلام آورد با پدر منافق بودند چنانکه از اصحاب عقبه است که دبه
ها را انداختند و آن ملعون شراب در شکم و بت در گردن مرد و شجرهٔ ملعونه
که خداوند عالمیان در قرآن مجید فرموده است بنی امیه اند و زیاد هم از بنی امیه است
که پدرش معلوم نیست و زیاد را ابن ابیه میگویند و چون ابو سفیان با سمیه مادر زیاد
زنا کرده بود زیاد را معاویه زیاد در نسبت با خود ملحق ساخت و عبد الله بن زیاد نیز از
مرجانه زانیه بهم رسیده و عقبة بن ابی معیط را معاویه نیز با خود نسبت داد
و رسول خدا نسب عقبه را از قریش نفی ساخت و آن یهودی بود نه از اهل سعود و
ولید بن عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معاویه نماز صبح را در مستی امامت میکرد و
و چهار رکعت گذارده گفت امروز نشاط دارم و نماز را زیاده گذاردم اگر خواهید
زیاد ترکنم و آیه أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ در شان ولید نازل شده ام جمیل
بنت حرب مشهور بحمالة الحطب خواهر ابو سفیان است که سوره تبت یدا در
شان او نازل شده و عبد الله ابن ابی سرح طرید رسول خدا هم از بنی امیه است که تحریف
در آیات قرآن مینمود و غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و عثمان از بنی امیه است که چهل

هزار

هزار مصحف را سوخت و فضایح او بسیار است که بیت المال را با بنی العاص
قسمت نمود و عبد الله بن مسعود را کشت و عمّار یاسر را آن قدر زد که بعلت
فتق بهم رسانید و ابوذر غفاری را که یار رسول خدا بود از مدینه بیرون کرده بربذه
فرستاده و دیوان ظلم را در مسجد رسول خدا کرد و لباس جبّاران پوشید
و مغیرة بن شعبه را که پیغمبر طرید نموده بود و او را لعن کرد عثمان لعین او را جا داد و اعانت
کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است صد و بیست هزار سید علوی و فاطمی را
کشت و با فاروق ستنیان یعنی عمر بن الخطاب هم کوفته بود و هر دو علت ابنه داشتند
که میان عوام که بعلت شانخ مشهوره را که چون حجاج لعین بجهنم رفت در زندان
او هشتاد هزار شیعه و علوی در حبس بودند و بنی امیه آن بودند که بعد از جناب پیغمبر
منجنیق بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و نجاست انداختند
و اولاد حضرت رسول خدا را کشتند و ذریهٔ آنحضرت را اسیر کردند و شهر بشهر گردا
نیدند و ابو عامر معاویه بود که با زنان مساحقه میکرد و آن لعینان هزار ماه کم پنجاه ماه
اهل بیت رسالت را لعن کردند و دشنام دادند و تهمت زدند غرض فضایح
و قبایح ایشان بسیار است بدین چند کلمه اختصار نمود و سلطنت دست بدست از
بنی امیه بعباسیان رسید ایشان با اهل بیت رسالت هرچه خواستند از عداوت
و قتل و غارت بجا آوردند و اکثر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را شهید کردند
و با وجود که بعضی از آن طایفه مثل منصور و هرون و مامون ملعون شیعه بودند و کردند آنچه
آنکه خواستند و توانستند مضایقه نکردند ذکر سلطنت شقاوت اساس بنی عباس
ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان از زوال دولت مروان

حمار بود تا ظهور دولت و خروج امیر هلاکو خان بن چنگیز خان و مدت ملک
ایشان پانصد و بیست و دو سال و دو ماه بود و بعد از مامون ملعون خلفا اکثر سنی
و مایل مذهب شدند اول ایشان ابو العباس سفاح محمد بن علی بن عبد الله بن العباس
است چهار سال و چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او منصور دوانقی بیست و دو سال
سلطنت کرد و بغداد از بناهای اوست وجه تسمیه به دوانقی آنست که در ساختن بغداد
حواله نمود بر رعایا که هر نفری از رعایا دانگی از نقره بدهند برای اخراجات و د
دوانق جمع دانق است و دانق دانگ را میگویند و طاق کسری را خراب کرد
و آجر آنرا در بغداد بکار نمود و حضرت امام جعفر صادق ع معاصر او بود و بعد از او
مهدی بن منصور بود یازده سال چند ماه سلطنت کرد و بعد از او موسی بن مهدی و او را
هادی نیز میگویند یکسال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی ع معاصر او بود و
دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آنحضرت از برای دفع آن ملعون خواند
و خدای تعالی او در گذشت و بعد از او الرشید بالله هارون حکومت کرد بیست و سه سال
و کسری بود و آن ملعون حضرت امام موسی بن جعفر ع را سیزده سال در حبس سندی
بن شاهک ملعون سپرده بود و در آخر یحیی بن برمکی را فرستاد و آنحضرت را زهر
داد و بدرود حیات ... قلندران سرب ریختند الامین بالله محمد بن هارون چهار سال و هشت
ماه سلطنت کرد و بسیار حریص بود در لهو و لعب و شراب و مادر او دختران باکره را جبه را
لباس مردان پوشانیده در مجلس او میکرد که شاید ترک پسران نماید و چون ... شد
فریاد میزد و میگفت و اعلی بیاه المامون بالله عبد الله هارون بیست و پنج سال و پنج ماه
و پنج روز سلطنت نمود و حضرت امام رضا ع معاصر او بود و مامون آنحضرت قاتل آن

و ولیعهد

و ولیعهد خود کرد و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور و بعضی از
احادیث ظاهر میشود که در شیره انار زهر داخل کرد المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هارون
شهر سر من رای که سامره است از بناهای اوست و او را خلیفه مثمن میگویند جهة آنکه در سنه
ثمانین و مائة متولد شد و در شهر شوال و ثامن خلفای عباسی است و هشت فتح
بر دست او ظاهر شد و هشت کس از ملک زادگان عجم در خدمت او کمر بستند
و هشت پسر داشت و هشت دختر داشت و متروکات هشت هزار دینار طلا و
هشت هزار درهم نقره و هشتاد هزار درهم نقره و هشتاد هزار اسب و هشت هزار
غلام و هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز بود و هشت قصر بنا کرد و در هر هفته
هشت هزار بکر را خدمت میکرد و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد
و سلطنت او بیست و سه سال بود الواثق بالله هارون معتصم پنج سال و نه ماه
سیزده سلطنت کرد المتوکل علی الله ابو الفضل بن جعفر بن معتصم آن ملعون آن بود
که هفده مرتبه آب بکربلا بست و گاو و گاومیش فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آنحضرت
را محو کنند و آب از حایر پیشتر نرفت بقدرت خدای تعالی و آب در دور مزار
آنحضرت مثل حلقه ایستاده بود و زوار آنحضرت را میکشتند و سب حضرت امام حسین ع
و والدین ایشان مینمود و لهذا منتصر پسر او شیعه بود و بغض او در دل داشت متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش
کشت برای سب کردن سعید خود را در بر و انداخت و گفت یا امیر المومنین بعد از
تو زندگی نمیخواهم و ندیم جان بسلامت برد و حاجب را المتوکل ملحق ساختند و عمارت
جعفریه سامره از بناهای اوست و مدرسه عربیه بغداد را نیز ساخت و چهارده سال
نه روزه حکومت نمود المنتصر بالله محمد بن متوکل عمرش بیست و پنج سال بود و پدر

دارا دشمن امام حسین ع فلاس کرد و در ایام حکومت وی یکسال بود و بعضی نصف
نصف سال گفته اند المستعین بالله ابو العباس محمد بن جعفر متوکل یکسال و هشتماه
و بیست روز سلطنت کرد المهتدی بالله ابو عبد الله محمد بن واثق یازده سال و هفده
روز سلطنت المعتمد علی الله احمد بن جعفر متوکل بیست و سه سال حکومت کرد و
حضرت صاحب الامر ع در ایام او غیبت اختیار کردند المعتضد بالله ابو العباس
احمد بن موفق نه سال و نه ماه و نه روز سلطنت کرد و المکتفی بالله علی بن احمد معتضد شش سال
و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد
بیست و چهار سال یازده ماه شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله ابو العباس
محمد بن جعفر معتضد یکسال و دو ماه و ده روز حکومت کرد المتقی بالله سه سال و یازده
ماه سلطنت کرد المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن علی مکتفی یکسال و چهار ماه سلطنت
کرد المطیع بالله فضل بن جعفر معتضد بیست و نه سال پنج ماه سلطنت کرد الطایع
بالله ابو بکر عبد الکریم بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس
احمد بن اسحق مقتدر چهل و یکسال سه ماه یازده روز القایم بالله ابو جعفر عبد الله
بن احمد چهل سال و هشت ماه و ده روز سلطنت کرد المقتدی بالله ابو القاسم
عبد الله بن قایم نوزده سال و پنج ماه المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بیست
و پنج سال و کسری حکومت کرد الرشد بالله هفده سال و هشتماه سلطنت کرد المستنجد
بالله ابو المظفر عبد الله بن یوسف بن محمد مستظهر یکسال المقتضی لامر الله محمد بن احمد
مستظهر بالله بیست و چهار سال و سه ماه بیست دیگر و المستنجد بالله ابو محمد الحسن
بن یوسف مستنجد نه سال و هشت ماه الناصر بالله ابو العباس احمد بن حسن مستضیء چهل

دیکر

یک سال و بیست یک روز الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر نه ماه و چهارده روز
المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر شانزده سال و دو ماه و هفت روز
المعتصم بالله ابو عبد الله المستنصر شانزده سال و هشت ماه و پنجم دولت
را از اولاد عباس وی المعتصم خلیفه است دولت ایشان را خواجه نصیر الملة و
الدین محمد بن حسن طوسی الشهیر الوزیر با هلاکو خان چو جوان سلاطین مغول
منهدم کردانیده و معتصم را کشت و عباسیان را بر انداخت نکته عجب دارم
از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت با اهل بیت رسالت پناه ع از بنی امیه علیهم اللعنة
بیشتر بود و اذیت و آزار و عداوت ایشان نسبت با ائمه معصومین زیاده
تر و بنای مدارس و خانقاه و وظیفه و سیورغال و قطایع در زمان ایشان شد و احادیث
موضوعه مکذوبه که معاویه ملعون و سایر منافقین که در مدح سه فاجر نابکار وضع کرده بود
مثل آفتاب روشن تر بود که این احادیث موضوعه است و علمای فضلای
هر زمان را طلبیده و مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند
چهار مذهب سنیان را از راه عداوت و از آن روز مدرسها بنا نمودند
و علما قبول نمودند و گوساله پرستان این است که فخر و مباهات از رواج کار
کذب رسیدند و عوام الناس و جهال اعتقاد با مامت آن سه نفر بهم رسانیدند لعنة الله
ع خلفا العباسیه و اعوانهم و اتباعهم و اشیاعهم و چند حدیث موضوعه ایشان را
بیان مینمایم عاقل منصف و عالم کامل میدانند که این احادیث دروغ است
روی عن عبد الکریم بن عمرو انه قال صلعم اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و
ومنها انا روی ان الله و کان یصلی امام ابی بکر فقال له النبی انتی امام من هو خیر منک

فقال ابو له رود امو حیر منی فقال ما طلعت الشمس و لا غربت بعد النبیین و المرسلین
علی رجل هو افضل من ابی بکر فقال الهرله ومنها قال لابی بکر و عمر هما سیدا اهل
الجنة [illegible] النبیین و المرسلین ومنها قال ما ینبغی لقوم فیه ابو بکر ان یتقدم علیه
ومنها قال اخیر امتی ابو بکر و عمر ومنها قال لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت
خلیلا و لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی اوجبت له صحبتی فی الغار و خلیفتی فی امتی
ومنها و قد ذکر له ابا بکر قال و این مثل ابی بکر کذبنی الناس و صدقنی و امنه بی و
زوجنی ابنته و جهزنی بماله و واسانی بنفسه و جاهد معی ساعة الخوف ومنها عن امیر المؤمنین ع
خیر الناس بعد النبیین ابو بکر ثم عمر ثم الله اعلم ومنها عن عمرو بن العاص قلت یا رسول الله
ای الناس احب الیک قال عایشة قلت من الرجال قال ابوها ثم قلت من قال عمر
و قال النبی لو کان بعدی ومنها عن ابن عمر قال کنا نقول و رسول الله صلعم حاضر من افضل امة
النبی بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ومنها ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه ومنها اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ومنها ما الطاعنی جبرئیل الا ظننت انه بعث الی عمر ومنها قال
لو بعث فیکم لبعث عمر ومنها ان بنی عیسی [illegible] یدره بوفقه ومنها ان [illegible] شاعر شعرا قد
[illegible] عمر فانشد [illegible] سکوت مرة ثانیة فلما خرج عمر سال الشاعر من هذا الرجل فقال عمر بن الخطاب
و هو رجل لا یحب الباطل ومنها قال وزنت بامتی فرجحت و وزن ابو بکر بها فرجح ثم رجح ومنها
قال ان السکینة تنطق علی لسان عمر و قلبه ومنها قال لو نزل من السماء عذاب لما نجا منه
الا عمر ومنها قال لو نزل من السماء عذاب ومنها سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله یتجلی
للخلایق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة و انه قال حدثنی جبرئیل ان الله [illegible] عمر ومنها
لما خلق الله الارواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح ومنها ان اول ما یعطی کتابه بیمینه

عمر

عمر بن الخطاب و له شعاع الشمس ومنها قال من سب ابا بکر و عمر فقال من سب علیا
و عثمانا [illegible] تم المزخرفات باب چهارم از کتاب تذکرة الائمة در احوال خیر
آل حضرت امام حسن مجتبی ع کنیه آنحضرت ابو محمد است و نام مبارکش حسن است و در توریة
[illegible] و در توریه لغت جبایل شبر است و معرب آن شبیر است و در انجیل [illegible] است و در
کتاب [illegible] ای باشکل بهتر است و در کتاب الطبون زینت است و در لغة یونان
[illegible] است ولادت باسعادت آنحضرت در مدینه مشرفه در روز شنبه پانزدهم
ماه مبارک رمضان بعد از دو سال از هجرت واقع شد و بعضی شب سه شنبه نیمه همین ماه
سال سیم هجرت گویند خلافت آنحضرت شش ماه بود و نه ماه هم گفته اند و بعضی از علمای
اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب در اکثر جنگ
لشکر میفرستاد و شکست میخوردند و در حرب یزدجرد شهریار تسخیر اصفهان
التماس نمود از حضرت امیر المؤمنین ع که امام حسن ع را همراه لشکر سعد وقاص کرد از این
جهة است که بعضی علما اصفهان را مفتوح العنوة میدانند و آنحضرت تا ری و شهریار تشریف
بردند و از آنجا بقم و قریه [illegible] و اردستان تشریف آورده است و از آنجا به
[illegible] قریه است از اعمال نایین اصفهان آمده است تا باصفهان نزول اجلال فرمودند
و در اصفهان زمینی است از خارج شهر قریب بزاینده رود و محال مشهور است بلبان
[illegible] و گویند آن زمین [illegible] الهی با آنحضرت سخن گفت یا ابن رسول الله در اصفهان
سحره و یهود بسیار است [illegible] و بعد داخل شوید و چون آنحضرت باصفهان
تشریف آوردند در مسجد جامع عتیق اصفهان نماز گذاردند و حمامی که متصل بمسجد
سابقا بود غسل فرمودند و در مسجد لنبان قریه است حوالی شهر [illegible] نماز کردند [illegible]

احوال آنحضرت بعد از شهادت شاه ولایت پناه ع چون لشکر بر خلاف متمکن کردید اهل کوفه
و شام آنچه خواستند با و عداوت کردند و فا جوان انحضرت ان بدان عصمت و ولایت
او را یاد دادند و دو تخانه و سرا پرده او را در قصر ابیض مداین بغارت بردند در حینی
که متوجه جهاد معاویه علیه اللعنه بود ما اینکه ابن رضی شدند و آنحضرت را بر دوره
اند اختند و ردا از دوش مبارکش باز کردند و گلیم را از زیر پایش کشیدند و خنجر بر
ران مبارکش زدند و مدت چهل هشت سال از مرحله زندگانی طی کردند و از ظلم اعادی
دین بریاض قدس ارتحال فرمودند سیصد زن کرده بودند و طلاق گفته بودند امرا و اعیان عرب
دختران خود را برای شرف با آنحضرت تزویج میکردند و آنحضرت بسبب این همه زن
کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین ع در منبر منبر فرمودند که دیگر دختر بحسن ندهید که بسیار طلاق
میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انساب تصریح کرده است و عدد اولاد آنحضرت
پانزده فرزند و عبد الرحمن و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید و
کمال الدین میگوید که عقب اولاد از زید و حسن و عبد الله و حسن مثنی و عمر و حسین و عبد الله
بود بهم رسیدند و باقی اولاد نداشته اند و یک دختر داشت ام الحسن و ابن هشام
از علمای انساب میگوید که آنحضرت پانزده پسر داشت و یک دختر نامهای ایشان عبد الله
و قاسم و حسن و زید و عمر و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده
ماجده امام محمد باقر است و شیخ مفید گفته است که زید بن الحسن و دو خواهر ام الحسن و ام الحسین
مادر ایشان ام بشیر دختر ابی مسعود عقبة بن عمرو بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن حسن
مادر او خوله بنت منظور فزاریه است و عمر و برادران او قاسم و عبد الله مادر ایشان
ام اسحق است و عبد الرحمن مادر او ام الولد است و حسین بن حسن ملقب باثرم و برادر او طلحه

سه صد زن داشت آنحضرت

و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله تمیمی است و ام عبد الله و
فاطمه و ام سلمه و رقیه و دختران امام حسن ع از مادرهای متفرقه و بروایت شیخ
و ام سلمه و عبد الله و رقیه و فاطمه داخل اولاد آنحضرت اند و حافظ عبد العزیز بن الاخضر
گنابذی میگوید که اولاد ذکور امام حسن است و زید و محمد و عمر و عبد الله و قاسم
و ابو بکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله و طلحه و دختران او فاطمه و ام الحسن و ام
الخیر و ام عبد الله است احوالات آنحضرت در مدت حیات بر عالمیان
از آشنا و بیگانه نفس نفیس ذات او ظاهر است بیست حج پیاده کرد و پای مبارک
او ورم کرده بود میکرد و دو مرتبه اموال و ضیاع و عقار و مواشی و نقد و جنس خود را با
فارب و عشایر و فقرا انفاق کرد تا آنکه انگشتری نعلین که در پا داشت دادو نامی
دیگر را نگاه داشت و اکثر ایام صایم الدهر و همیشه قائم اللیل بود و میان خود و خدا
هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت کرده بود
معلوم است قریب به پنج هزار کس را بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و در روز
جمل شتر عایشه را او پاکرد و دولت آن عذاره را سرنگون کرد و شکست بر لشکر
طلحه و زبیر انداخت و از تواضع و افتادگی آن حضرت آن بود که روزی رسید
در محلی که جماعتی از فقرا و درویشان که اکثر ایشان معلول و صاحب برص و جذام
بودند و آنحضرت را تکلیف کردند که یابن رسول الله ما که الان چند لقمه و خشک نان
پاره کرده ایم چه شود که بضیافت ما بیایی و با ما موافقت کنی در خوردن آن نان آن حضرت
فی الحال از استر فرود آمد و در کنار ایشان نشست و با ایشان در خوردن موافقت کرد
و بعد از فراغ ایشان را بضیافت طلبید و انواع طعامهای لذیذ با ایشان خورانید

و همه را مخلع گردانید و از درهم و دینار ایشان را بی نیاز ساخت و کمال کرم
امیرالمؤمنین ع بود و از عدالت و سخاوت و شجاعت و رضا و حلم و تقوی و زهد و عبادت
و عفت و حیا و ادب با او بود و میراث رسول خدا ص و انبیا ع و علوم الهی و منصب امامت
همه با او بود ارتحال آن حضرت بسوی دار السلام در روز دو شنبه و پنجم ماه صفر بعد از
آنکه از هجرت چهل و هفت یا چهل و هشت یا پنجاه سال گذشته بود و بزهر جعده بنت اشعث بن کندی
لعنة الله علیها زوجه اش حسب الفرموده معاویه بواسطه مروان بن الحکم لعنة الله علیه و مزار
کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس قرار یافت سلام الله علی الحسن المجتبی
صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده الطاهرین باب پنجم در احوالات خیر مآل حضرت
سید الشهداء و امام السعداء اعنی ابن النجبه و الرشاد حسین بن علی ع کنیه آن معصوم ابا عبدالله
است و نام مبارکش حسین ع و در توریه قتل را و در توریت لغت عبری شبیر است که معرب آن و در
انجیل فرلکان هو شین است و در کتاب هندوان اعظم بار را و در کتاب وید براهمه
لندکش و در کتاب زند بگک بخت قائل او در توریه از سفر طیبه با ولاد پیغمبر آخر الزمان
واقع شده بشید یعنی یزید است و شمر حرامزاده دین زاد ابن زیاد ملعون است لعنهم الله
عالمیان خبر داده است و بروایتی دیگر بدبختی از قریش است که در پیشانی او اثر جرب باشد
و آن از زنا بهم رسید نام او یزید است که خدا او را بکشد و لعنت کند و در کتاب زند
مجوسیان اسم قاتل آنحضرت شراهست که شمر ملعون باشد و گبران شور بگو بنیند و ولادت
با سعادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الآخر سال سیم از هجرت واقع شد و خداوند عالمیان
او را حسین و برادرش را حسن نام گذاشته بنام پسران هرون ع و عبادت و زهد و تقوی و
طهارت و عفت و حیا و سخاوت و شجاعت و علم و ادب و کمال و استعداد او را

دارند

دوست و دشمن و شیعه و سنی و غیر فرق اسلام اتفاق دارند و هر کمالی که با امیرالمؤمنین
ع و امام حسن صلوات الله علیهما با او بود صاحب میثم تمار میگوید که در لیلة الهریر در روز آن
حضرت قریب بچهار هزار کس را بیش کشت از اصحاب فرزند هند زانیه و از آنجمله ضربتی
بر عامر بن ربیعه بکو زد که او را با مرکب چهار پاره کرد و شمشیرش بسنگ عظیمی رسید
و آن را هم شکافت و آنچه در کربلای پر بلا در حالت تشنگی از آن سرور واقع شد از
شجاعت کسی نکرده است هزار و هشتصد نفر را او بروایت سه هزار و نهصد و پنجاه
نفر را بدار البوار جهنم رسانید غیرت آنحضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است
از انصار و موالیان خود با پنجاه هزار سواره و پیاده از فاجراهی قبیله جهاد کرد و
بروایت سی هزار کس بعضی بروایت احمد بن اعثم کوفی و ابو مخنف بن لوط بن یحیی
ازدی جامع حکایات خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی صد و پنجاه هزار سواره و
پیاده بودند اصلا از بسیاری عدد اعدا اندیشه نکرده و تن را بخواری و ذلت دادن را
با طاعت پسر مرجانه زانیه ننهاد تا بدرجه رفیعه شهادت سرافراز و فایز شد عدد اصحاب
آنحضرت و اسامی عسکر ظفر اثر آنحضرت را بعضی زیاده از هفتاد و دو نفر نقل کرده اند
مشهور آنست که پنجاه نفر از موالیان بودند و هفت نفر از غلامان و پانزده نفر از برادران
و عم زادگان سوای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش که هفتاد و چهار نفر باشند بیان اسامی
ایشان بترتیب حروف و آنچه بنظر رسیده اول حر بود دوم پسرش علی سیم زهیر
ابن حسان اسدی و عمرو غلام حر و عبدالله زنجی و بریح عبدالله هلال و حر که آزاد کرده
ابوذر غفاری و جابر بن عباس و حجاج بن مسروق مؤذن آنحضرت ع و حارث بن ربیع
و مالک بن عبدالله و مسلم بن عوسجه و پسر او هلال و ابن رافع کنا و عبدالرحمن و عبدالله مزانی

و یحیی بن سلیم مازنی و عبد الرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس بن مالک و عمرو بن مطاع
جعفی و قیس بن منبه و حبیب بن مظاهر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و معقل غلام امام زین العابدین
و حنظلة بن سعد عجلی و یزید بن زیاد و شعشع بن عبد الله و جناده بن حارث و عمرو بن قرظه بن
ابی عروه غفاری و محمد مقداد و اسود کندی و عبد الله ابو دجانه انصاری و قیس بن ربیع و اشعث بن
سعد و عمر بن قرظه و عطیه بن و حماد و محمد بن انس و فیروز ان غلام و عبد الله غفاری و شوذب غلام
عابس و زیاد بن شعثا و عقیل حارث و ابو ثمامه [illegible] اقارب و برادران آنحضرت فضل بن
ع و عبد الله بن مسلم عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و عبد الله بن عقیل و محمد بن ابو سعید بن
عقیل و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار و عبد الله بن جعفر و عون بن جعفر طیار و عبد الله بن
امام حسن و قاسم بن امام حسن و ابو بکر بن علی و عثمان بن ع و عباس بن علی ع و ع اکبر بن
امام حسین علیه السلام احوالات آنحضرت در کربلا بر بلا چند که اختصار مینماید که عمر و فجره اهل
کوفیان و شامیان و مشرکان عرب در آن روز هزار و نهصد زخم بر آنحضرت زدند و جراحات
بدن آنجناب هفتاد و دو زخم بود و زخم نیزه سی و سه بود و زخم شمشیر سی و نه بود و تتمه آن
تیر بود و سنگ و همه در پیش روی آنحضرت بود و چون کار بر آنحضرت تنگ کردند
ده نفر عازم قتل او شدند محمد و [illegible] و اشعث بطریق مخالفان و بطریق شیعه قیس و اسحق پسران
اشعث و شبث بن ربعی و خولی بن یزید اصبحی و سنان بن انس و ابو الحتوف و حرمله
بن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن و ابو الاشرس والی خراسان و حکم بن طفیل علیهم اللعنه
و العذاب و ابو الحتوف تیری بر پیشانی مبارک آنحضرت زد و شبث بن ربعی ملعون
سه شعبه زهر آلود بر سینه آن حضرت زد و صالح بن وهب مزنی ملعون نیزه بر پهلوی
مبارک آنحضرت زد و ابو ایوب غنوی ملعون تیری بر حلقوم مبارک آنحضرت زد

و عبد الله حصین

و عبد الله حصین ازدی تیری بحنک آنحضرت زد و حصین بن نمیر سکونی ملعون
تیری بر دهان آنحضرت زد و عمر بن شریک ملعون ضربتی بر دست چپ
آنحضرت زد و حرمله بن کاهل اسدی شمشیری بر بازوی آنحضرت زد و شرحبیل بن
ذی الکلاع ملعون اسب بر بدن آنحضرت دوانید با ابن حوشب و [illegible]
و عبد الله بن ایاس سلمی و ابو الاشرس والی خراسان و عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی
عبد الله بن شداد و حبشه و سایب بن مالک اشعری و شمر بن سو همدانی و عبد الله
بن اسید جهنی و یحیی بن کعب و عروه بن قیس و قره و برادرش و یزید بن رکاب
لعنهم الله و سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حرامزاده کرد آنچه
اَللّهُمَّ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ و شایعت و بایعت
علی قتله اللهم العنهم جمیعا کافرانی که اسباب آنحضرت را غارت کردند
مالک بن یسر کندی ملعون کلاه آنحضرت را بر داشت و عبد الله اسد جهنی شمشیر
امام ع را بر داشت و برادرش غلاف شمشیر را و جمل بن مالک محاربی نیزه را و فرزند
بن مالک و عمر بن خالد پیراهن امام ع را بر داشتند و باهم منازعه کردند و عبد الرحمن بجلی ملعون
شال امام ع را و جعفر بن جویه جامه امام ع را و عبد الله بن قیس خولانی ملعون زره آنحضرت را
و عمر بن صبیح صیداوی انگشتر آنحضرت را بر داشت و اید بن رفا و بجدل بن سلیم
موزهای آنحضرت را و ثبل بن سعید لجام اسب امام ع را بر داشت و قیس بن اشعث
یک رکاب را بر داشت و ملاعینی که سنگ بر بدن مبارک آنحضرت زدند
اسحق بن حویط و اخنس بن مرثد بود و حکم بن عامر پسران عقیل و بکر بن عامر و سالم حنیفه
و سعد و ناعم پسران مره عبدی و هانی بن ثبیت قاتل ع اصغر و طعیمه بن عدی و نوفل

ازرق و محارب ازقسم و اسد بن مالک و یزید بن نهشل و ولید خولی پسر سعید علیهم اللعنه
شهادت آنحضرت در روز جمعه عاشورا محرم سال شصت یکم هجری واقع شد و عمر شریفش
در آن وقت پنجاه و هشت سال بود از خضاب بر ریش مبارکش بود عدد لشکر کفار
موافق ضبط ابو مخنف و لوط بن یحیی ازدی صد و بیست و چهار هزار بود که متعاقب آمدند هشتاد
هزار سواره و چهل و هزار پیاده از کوفیان و ملازمان دار الاماره که مرسوم داشتند بیست
و دو هزار نفر بودند امیر ایشان قیس الاشرس بود و والی خراسان بود و ضحاک بن قیس و سعد بن
عبد الله بن عمرو و رایب و قیس بن جنیب بن جمال صاحب رایت ضلالت معاویه
و نوفل بن قیس بن فاکهه و مغیره بن عاص نویسنده ایشان به تخمین هشتاد هزار نفر بودند و رئیسان
دهات و کدخدایان محلات و محترفه موضع طباخ بود و شریق خباز و یزید بن طرماح صیرفی و
یزید بن درهم حرمی و قیس بن جرهم و ابو اکمش سردار مکاریان بود و سی و سه هزار نفر از مردم بوادی
و اعراب و قبایل بودند از عباده و ربیعه و کول و حمیر کنده و فرارم و مطعون و حشم و مذحج
و بر لوع و خزاعه و ضبط دارند از این و بصره هفت هزار کس بودند و سرکرده ایشان زید بن ارقم
و اسعد بن جریح و علوان بن قشم و دران بن سعد و دا بن سباب و بشر بن سعدان و ابن
ابی الجحور و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان عثمان بن ثابت حکم بن عقبه
و یزید بن ربیعه حر توس بخارا و ده هزار کس از مردم موصل و تکریت و ساباط بودند و ده هزار
کس سپه سالار عمر نحس بود و حفص پسرش وزیر بود و سردار و نافه لشکر ابو الحنوق بود و حبیبه
بن جرثه جاسوس بود و ابو ایوب غنوی سرکرده طبل ادران بود و شمر ملعون سرکرده
هزار پیاده بود و شبث لشکر بود و یزید بن رکاب سرکرده دوازده هزار پیاده بود و شبث
ربعی سردار چهار هزار سوار و قشم سرکرده دوازده هزار پیاده بود و زید علام عمر

سعد

سعد ملعون سردار کل پیادگان بود و اسحق بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروة
بن قیس سردار دوازده هزار پیاده بود و قره بن قیس سردار دوازده هزار پیاده بود
و ابی جویریه سردار دو هزار سواره بود و حکیم بن طفیل سردار چهار هزار کس بود و عامر
بن طفیل سردار چهار هزار سواره بود و حمدان بن مالک سردار دو هزار سواره بود
و سنان بن انس لشکرنویس و ابو خلیق شاعر مشرف دار الحرب بود و زیاد بن فادر و شبث
بن یزید چاووشان بودند و خنسان بن یزید و حرمله بن کاهل هر دو علمدار بودند و منقذ بن مره
عبدی و زید بن رقاد قاصد فتح بودند و حجر بن ابجر و رافع بن مالک نگهبان بودند
و محمد بن اشعث سردار چهار هزار سواره بود و قیس بن اشعث سردار دو هزار
سواره بود و لعنهم الله جمیعا عدد اولاد آنحضرت شیخ مفید میگوید که عدد اولاد امام حسین ع
و زنان آن حضرت بدین ترتیب است علی اکبر کنیه او ابو محمد است و مادر او
سلافت شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار آخرین ملوک عجم است و علی بن الحسین
که اولاد و نسل که سید العابدین است و علی اصغر که شهید شد مادر ایشان نیز شهربانو است
و آنچه از احادیث ظاهر میشود علی اصغر که مشهور نام او عبد الله است نه علی اصغر مادر او
لیلی بنت ابی مره بن عروه مسعود ثقفی است و جعفر بن الحسین اولاد از او نماند و شهید شد
و عبد الله که بضربه تیر مالک بن بعیث در دامن پدر بزرگوارش و زینب و سکینه مادر ایشان
رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه است و محمد بن حسین با پدرش شهید شد و آنچه
از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبود بلکه در آن واقعه حیات نداشته اما
رفوره و دانسته مذکور میشود که در ولایت طهران دامنه کوهی هست شهربانو در آنجا
مدفون است چون آنحضرت را شهید کردند بفرموده آن شهربانو بر اسب ذوالجناح

سوار شد و بطن الارض بآن ولایت آمده و در آن کوه غیبت شده است و میگویند زنی
که حامله به پسر باشد در آنخانه که شهربانو آمده است و دخل میتواند شد و از بعضی کتب
محی الفنین چنین ظاهر میشود و احوالات قاسم بود داماد که مشهور است آنچه ظاهر میشود
در روز جنگ بالغ نبود و حکایت دامادی رد ظاهر نمیشود و اما از طرق محی الفنین بحدید
طریق حکایت دامادی است و علی اکبر ظاهر احضرت سید الساجدین بیست
و آنکه شهید شد علی اوسط است و حضرت زین العابدین در معرکه کربلا بیست و دو
سال داشت و حضرت امام محمد باقر نیز در کربلا بود در آنوقت پنج سال داشت ذکر وقایع
که بعد از شهادت آنحضرت علیه السلام سلام الله علی الحسین و اصحابه و لعنة الله علی قاتل
الحسین و اعوانه بیت آن شنیدی که فاجران عرب طرفه کاری بکربلا کردند
سر فرزند احمد مختار آن سگان از بدن جدا کردند که از آن روز تا بروز
حساب در لعنت بخویش وا کردند هدف لعن و طعن گردیدند و ستمها
بمصطفی کردند چون آنحضرت بسعادت شهادت سرافراز شدند در همان
روز آفتاب کسوف کرد و باد سیاه تند با دهشت وزیدن گرفت که خلق
بسیار از هیبت آن باد بترسیدند و مردند و از آسمان آن روز شفق بهم شد و
چهل روز آسمان خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن
هر سنگ و کلوخی که برمیداشتند در زیر آن خون تازه بود و ملک و جنیان و
آسمانها و زمین بر آنحضرت گریستند و وحوش و سباع از چراها باز رسیدند و سر از
چرا بها برداشتند و طیور و مرغان از آشیانها افتادند و دریا بالتلاطم و امواج در
آمدند و ماهیان از دریا بساحل افتادند و کوههای دنیا بتزلزل و در اضطراب در آمده

و ناله بر داشتند و عرش الهی بلرزید و ناله برداشت و ملائکه همه بگریستند و زمین بطپید
در آمد و خدای تعالی بر این است تفضل کرد و قائم آل محمد را موقوف کرد بهبت طوبی
ملکه و جنیان از بنی آدم رسید که چنین کاری کردند و ستارگان بحرکت در
آمدند و اسلام خراب شد و ارکان ایمان در هم شکست و اهل کوفه و شام بخدا
کافر شدند و دریای غضب خدا بجوش آمد و جهنم بخروشید و شیاطین از آن اولیا
گریزان شد بجهت این عمل شنیع پس خداوند جبار منتقم قهار مختار بن ابی عبیده
و ابراهیم بن مالک اشتر را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان بر آوردند
و سزای هر یک را دادند و سیصد و هشتاد و سه هزار کس از آنها و اعوان بنی امیه را
به دار البوار رسانیدند و حق تعالی پشتهای مردان و رحمهای زنان ایشان را عقیم
گردانید و بعد از آن کار زار زنان ایشان دیگر حامله نشدند از آن ملاعین در تمام
بیابان آن طایفه بهم رسید و شب در روز در کوچها و محلهها و بازارها کشته شد و
مردان را نجوم میخواندند و تا قبیع از زمانی که شیعه واقعی بود و اکثر زنان ایشان
با یهود و نصاری مخلوط شدند و بسیاری از ایشان در آن سال به بلای مبرم ناگهان
گرفتار شدند خداوند عالمیان علت خوره جذام بر یزید ولد الزنا گماشت و
عقرب در شکم او بهم رسید که از حلق آن ملعون بیرون می آمد و هند زانیه زن یزید
دختر عبدالله بن عامر والی خراسان بود که خوره در فرج او بهم رسید و بعد از
آن یزید پلید آنچه داشت باطبا داد علاج پذیر نشد و عاقبت محتاج بطلب دوا گردید
بمرو و در آن ایام زنان ناصری بدیدیه آمد که از گندان خلایق نفرت میکردند و هر چند
دوا کرد چاق نشد و روز بروز کار کرشنا ابراهیم او را از زندگی فارغ کرد و بیک ...

شرحبیل بن ذی الکلاع بدن او کارگر شد در روز بر دز پوست می انداخت تا رگهای
دست و پاهای او نمایان شد تا در بادیه معاویه را ملاقات کرد و مسلم ... دستهای او خشک
شد بنوعی که نان بر دهان او میگذاشتند و بحر بن ربیعه خروسی داشت روزی رفت
که دانه بوی دهد آن خروس منقار زد و چشم او را کند و از آن آزار بجهنم رفت و عمر سعد
حرامزاده و از برکت دعای آنحضرت گندم مال ری را نخورد و بجای نان گندم نتوانست خوردن
و از جو زهر مار میکرد و بسبب آزار مختار او را بقتل رسانیدند و هر کس دشنام بحضرت داده
بود لال شد و هر کس لباد با بدن شریف آنحضرت کرده بود شل شد و جمع کثیر خناق
شدند و مردند و زید بن ارطاه بچاه افتاده و هر کس بوهای خوش آنحضرت را غارت
کرده بود و همه خون شد و بر دار زدند و آن بعلت جرب گرفتار شدند و کتابهای آنحضرت را
هر کس برده بود دباتش بسوخت و هر خانه که اموال آنحضرت و اصحاب او در داخل
شده بود مختار همه را خراب کرد و صاحبانش را بر دار زدند و هر کس عطرهای آنحضرت را
بر خود مالیده بود پیس شد و عبدالله بن حصین خولانی بعلت جرب گرفتار شد و چون سگ له
دفریاد میکرد تا مرد و در آنحضرت در کربلا از مخالفان آب طلبید عبدالله بن حصین ندا کرد
که یا حسین یک قطره آب فرات را نخواهی چشید تا آنکه بمیری با لشکر ما ور آن حضرت
فرمودند در باره آن ملعون که خداوندا او را از تشنگی بکش و هرگز او را در دنیا میامرز آن ملعون
پیوسته العطش میگفت و سیراب نمی شد تا اینکه شکم او بترکید و بجهنم رفت و ابجر
بن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شده بود و در زمستان خون از وی میریخت
و عمار بن ولید بعلت ... مبتلا شد و یاسر بن عمر مخزومی کارد بر خود زدند و کشتند و اشعث
خولانی از بام خانه افتاد و مرد و بحر بن زیاد دیوانه شد و خود را بچاه انداخت و جابر بن

بزید

یزید عمامه آنحضرت را بر سر بست از بام خانه در مزبله افتاد و هر کس جبه و جامه
آن حضرت پوشید در همان دم بمرض گرفتار شد و در برگشتن از کربلا نیز بر مقتل
پسر خود زهر او ابو الحتوف از غیب آمد و او را بدار البوار روانه کرد و بحر بن عمر جامه
آنحضرت را پوشید زمین گیر شد و در نجاست خود می غلطید تا مرد و مرد اوش غلام
عمر سعد و دو کس با هم جادله کردند تا سلاح ایشان آمد کاردی بر شکمش زدند و کشتند شخصی از بنی
دارم در کربلا تیری بر حلق آنحضرت زد مبتلا شد بگرما و سرما و فریاد میکرد و آتش از شکمش
شعله میکشید و پشتش میلرزید و در پیشش بخاری روشن کرده و در پیش روی او باد میزدند
و یخ در شکم می بستند تا آنکه بجهنم رفت مردی زعفران آن حضرت را بغارت برد
چون خواستند که بخورند از جد و از تلخ تر بود و در کربلا اسود بن زید دارمی با آنحضرت
ناسزا گفت از آسمان دو تیر شهاب آمد و بر دیده های او خورد کور شد و یعقوب بن سلمان
گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بر ما داخل شد و از قتل امام حسین ع میگفتیم که هیچ
کس در آن صحرا نبود که ببلائی گرفتار نشد آن غریب گفت شما شیعیان را مدار
بر دروغ است و من در آنجا بودم و ببلائی گرفتار نشدم این را گفت که نور چراغ من کم شد
آن ملعون دست دراز کرد که اصلاح چراغ کند آتش در دست او افتاد و خواست
که خاموش کند آتش بریش نحس او افتاد و بدن او در گرفت خود را در آب فرات انداخت
آتش در روی آب ایستاد و هر وقت که سر در می آورد آتش او را در میگرفت باز
سر فرو میبرد تا بآن نحو بدرک اسفل رسید و جمالی نیز بدین قسم مبتلا شد باین جا
و شخص بتماشای سرها آمده بود گفت چه خوب مکافات شدند ناگاه از آسمان سنگ
بر روی او آمد و بجهنم رفت و چون سرای کافران را مختار بمدینه مشرفه نزد حضرت

امام زین العابدین ع فرستاد و در مجلس آوردند ناگاه ماری آمد در میان سرها بگردید
تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون می آمد پیوسته
چنین میکرد و عبد الله بن عروه خثعمی را حق تعالی بعلت جذام مبتلا کرد ایند طلب آمد که
دهن او را پاک کنند حلق او از فک او جدا شده شریک زیاد عجمی در کربلا برگشت
با کسی حرف نزد و چیزی نخورد و در بستر خوابید مار در شکمش بجهنم رفت و بجدل بارد ان
دیوانه شد و بصحرا رفت و در کنار آب حرمله شیری او را طعمه کرد و عمرو بن صبیح
صیداوی پیش در بدن و چشمهای او کوش او جا کرد تا مرد و سلامة بن قدامه با زن
اش خوابیده بود از خواب برجست کوزن سر آن زن بر شاه رگ او
آمد و سوراخ کرد و خون بند نشد تا مرد و عبد الله بن رباح قاضی گوید از نابینایی
و کوری پرسیدم گفت من با نه نفر رفیق بودم در کربلا شبی در خواب حضرت رسول
ص را در صحرا ایستاده است غمگین و محزون و آستین جامه را از دستهای خود بالا برده
و جرم بدست مبارک داشت و نطعی در پیش پیغمبر افکنده اند مارا کشان کشان نزد
آنحضرت بردند و ملکی از ملوک در بالای سر او ایستاده بود و شمشیر از آتش در دست
داشت آن نه نفر را بقتل رسانید و آن شمشیر را بهر یک از آن نه نفر که میزد
آتش در وی می افتاد و میسوخت و باز زنده می شدند و چون آن حالت را دیدم
بر دو زانو در آمدم گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام من نگفت ساعتی سر در
زیر افکندم گفت ای دشمن خدا حرمت من نگاه نکردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق
من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیر نزدم و نیزه بکار نبردم و تیر نینداختم حضرت فرمود
راست گفتی ولکن در میان لشکر ایشان بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد نمودی نزدیک

من بیا

من بیا چون نزدیک شدم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت گذاشته بود فرمود که
این خون فرزندم حسین است و از آن خون دو میل در دیدهای من کشید چون
بیدار شدم نابینا بودم غلامی از ابن زیاد نقل دارد که بعد از کشتن حسین ع چون
بیرون آمد سنگی از آسمان بر سر او آمد بجهنم رفت و مسلم گچ کار گوید که از عقب ابن
زیاد داخل دار الاماره شدم آتشی در روی مشتعل شد آن ملعون مضطرب شد رو بمن
نمکرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بکسی نقل مکن این حکایت را در روزی که سرها
را آوردند غلامی دیگر با زنجیر بعضی باز فرج او را از دو در بول خود می غلطید تا که مرد و شخصی
دو دست نداشت و روی او سیاه بود سبب آن را پرسیدند گفت من جمال آنحضرت
بودم و جمالهای بسیار بمن بود در کربلا برخواستم که بند زیر جامه اش بردارم چون قیمت
بسیار داشت و هیچ از شکمهای آنحضرت بخاطر نیاوردم و برداشتم شب در
خواب دیدم که رسول خدا با امام حسن ع نشسته مرا کشان میکشند و آنحضرت دستهای مرا
برید چون بیدار شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه و بروایت دیگر مرده
چشم آن کور بود و کور دیگر دو سیاه در آستانه کعبه خوابیده میگفت میدانم مرا نیامرزی
خدایا بیامرز چون بیرون آمدم از حرم سنگی از آسمان بر او آمد و بجهنم رفت و هر کس که
بجز نگاه کرد از پس افتاد و خندید و دردی بر او عارض شد که علاج نداشت بخاری
همراه لشکر بود و تیشه بر پای زانوهای خود زد و قطع کرد و بخاری دیگر اصلاح خیمه حصین
بن نمیر کرد و ستون خیمه بر او خورد و مرد و صدادی همراه لشکر بود و نصف بدن او
خشک شد و یک چشم او کور شد و بمرد و اکثر تیر اندازان کور شدند و بمردند

و جدل بن سلیم در آب افتاد هلاک شد و چندین کس چنین مردند و به
جهنم رفتند عمرو بن سعد را مار زد و کشت عامر بن نهشل در عقب طفل میدوید
که طفل را بگیرد و بچاه افتاد و مرد و حفص بن زید کندی زلفش بازی داشت او را
بخانه آورد که همان لشکر کربلا برگشته بود به بدترین احوال کشت راوی گوید که از عامه
قریب چهار هزار نفر بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند لعنة الله علیهم اجمعین من
الاولین والآخرین **باب ششم در احوال جناب سید الساجدین** کنیه آنحضرت
ابو محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن بعضی گویند کنیه آنحضرت مذکور است و غالبا
او را باسم و بصفت یاد کنند و القاب آنحضرت سید الساجدین و
زین العابدین و زکی و امین و سجاد و ذو الثفنات و نام آنحضرت علی است
و در توریة اذیل و در انجیل عابد و در کتاب زبور خشو زرا ودست و در
کتاب هندوان جبرکه است و پدر آنحضرت امام حسین ع است و مادرش شاه
زنان است که شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار است و آنحضرت شاهزاده عرب
و عجم بودند و بعضی از تواریخ ثبت است که شهربانو دختر شیرویه پرویز است **ولادت**
با سعادت آنحضرت در روز جمعه و بقول دیگر روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی الثانیه
و بعضی نیمه ماه شعبان گفته اند پس از شهادت حضرت امیر المؤمنین ع به دو سال و
بعضی ده سال با پدر بزرگوار خود بود و مدت امامت آنحضرت سی و پنج سال بود
و بعضی در روز یکشنبه پنجم ماه مبارک و سی و هشت سال هجرت تولد او را گفته اند
و در مدت پنجاه آن حضرت از وضوی ظهر نماز صبح را ادا کردند که شب بعبادت

بیدار بوده

بیدار بوده و هر وقت که طعام نزد آنحضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر
می آورد و چندان میگریست که آب دیده های آنحضرت طعام را تر میکرد دیگر از
غلامان آنحضرت گفت فدای تو شوم یا ابن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک
کنی و گناه کار شوی حضرت فرمودند **انما اشکوا بثی و حزنی الی الله و اعلم
من الله ما لا تعلمون** یعنی شکایت میکنم در اندوه خود را بخدا و میدانم از
خدا آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را
مگر آنکه گریه در گلوی من میگیرد و گریه کنندگان بغیر از آنحضرت شش نفر بودند
حضرت آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی
دویست سال گفته اند و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست
و حضرت یعقوب و یوسف چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی
از ترس جهنم همیشه میگریست و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوارش
و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از گریستن او به تنگ آمدند و حضرت
سید الساجدین بجهت ایشان و آنحضرت را ذو الثفنات میگفتند برای آنکه
پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهایش از کثرت سجده و عبادت مثل کف پای
شتر پینه کرده بود و گاه گاه پوست پیشانی آنحضرت که پینه کرده بود بمقراض میبریدند
و سخاوت آنحضرت مشهور است و مروت او بخلق الله بمرتبه بود که چون او را امام
محمد باقر با آنحضرت غسل میداد شانه و پشت او مثل کف پای شتر بود از بسکه آرد و گندم
و زر و جامه و زر و جامه در شبها بدوش برداشته بخانه فقرای مدینه می برده و شبی که
آنحضرت از دنیا رحلت کرد اکثر اهل مدینه و بقولی چهار هزار نفس بی شام خوابیدند

که با سجناج ایشان را در شبها آنحضرت می‌آورده و حلم او بمرتبه بود که غلام آنحضرت
کاسه آش گرم بر سر آنحضرت ریخت او را در عوض عتاب و مواخذه درم داده
و او را آزاد کرد و علوم الهی و انبیا میراث ایشان و منصب جلیل القدر
امامت باو بود عدد اولاد آنحضرت پانزده فرزند داشت محمد مکنی بابو جعفر و هو الباقر مادر
او ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب ع و زید صاحب خروج و عمر برادر
او و مادر ایشان ام ولد است و زیدیه است باامامت زید قائلند و بعد از آن از او
یحیی پسرش و بعد از یحیی محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن امام حسن ع خروج کردند و
بعد از ایشان بجد نام که صاحب طالقان رسید و او در ایام معتصم اسیر شد و در
حبس او وفات یافت و بحال شرفاء که معظمه و اهل یمن و توابع او زیدیه اند و در اصول
اشاعره اند و در فروع بعضی حنفی اند و بعضی شافعی اند و زیدیه گویند امامت مخصوص فرزندان
فاطمه اند بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف کند خواه از
حسن و خواه از اولاد حسین ع جارودیه که از زیدیه اند می‌گویند رسول خدا ع نص امامت
کرد بر علی ع بصفت نه بتسمیه و این نص خفی بود نه جلی و بعد از رسول خدا امام
علی ع بود و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و خلفا ثلثه را لعنت میکنند
جریریه از زیدیه اند گویند امامت شوری بود و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند
منعقد شود و امامت مفضول بر فاضل درست بود گویند ابوبکر و عمر بخطای خود
کافر شدند و گویند عثمان نیز کافر شد بسبب عملهای خود و چون جارودیه تبرا میکنند
شیخین را لا تقیه و در اصول معتزله اند و در فروع با نواصب متفق اند استغفر الله
ائمه را گمراه میدانند و امامت را بد میدانند دیگر از فرزندان آنحضرت عبدالله

وحسن

وحسن و حسین و مادر ایشان ام ولد است و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان
مادر ایشان ام ولد است و علی کوچکترین فرزندان آنحضرت و خدیجه مادر او
ام ولد است و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادر ایشان نیز ام ولد است وفات
آنحضرت ع در هجدهم ماه محرم است سال نود و چهارم هجرت و دفن شد و شیخ طوسی بیست
و پنجم محرم آن سال گفته است و کفعمی بیست و دوم محرم این سال گفته است که بدار البقا
رحلت فرمود و بزهر ولید بن عبدالملک ملعون و این مذهب ابن بابویه و جمعی است
هشام بن عبدالملک را قاتل آنحضرت میدانند و عمر شریفش را پنجاه و هفت داشته
گفته اند و مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد قبر عباس است باب هفتم در احوال
خیر مآل حضرت امام محمد باقر ع کنیه آنحضرت ابو جعفر است و القاب بسیار گرداند و نام
مبارک او محمد است ملقب بباقر یعنی شکافنده علوم و نام آنحضرت در توریه [illegible]
و در انجیل با فرقلان و باقر بکاف عجمی و در کتاب زند بزدادن و در کتاب
هند وان ساعیت و در انجیل ارامنه دردرد و ثعلبی از مفسرین عظیم الشان عامه
است نقش نگین آنحضرت را در تفسیر خود گفته که اینست ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن
و بالوصی ذو المنن و بالحسین و الحسن ولادت با سعادت آن حضرت در روز
سه شنبه پنجم ماه رجب و بعضی روز شنبه ماه صفر سال پنجاه هفتم در مدینه مشرفه واقع شد
و آن حضرت اول علوی بود که از دو علوی بهم رسیده و حضرت نجیب جنبه بسیار
مرطوب بودند نحوی که در راه رفتن تکیه بر غلامان میکردند و تردد میفرمودند و جابر
بن عبدالله انصاری از آخرین اصحاب حضرت رسول ص بود که بخدمت آنحضرت رسید و سلام حضرت
رسالت را باو رسانید و عامه بآن قائلند پدر بزرگوار آنحضرت ع علی بن الحسین است و مادرش فاطمه

مکنی بامام عبدالله بن حسن بن علی ع معجزات و خوارق عادات آنحضرت بسیار است
و آنچه از علوم و کمالات بامیر المؤمنین و پدران بزرگوارش بود همه با وی بود
با منصب جلیل ایشان و علی نواصب و خوارج و گوساله پرستان و همه فرق ضلال
و سایر ملل و نحل یکپارچه تصدیق بزرگواری او نموده اند در اکثر کتب خود فضیلت او را
نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولادش سه پسر داشت و یکدختر پسر اول حضرت
جعفر ع و عبدالله و دیگر ابراهیم و دختر ام سلمه و ثعلبی در تفسیر خود میگوید که اولاد و احفادش هفت
نفر بودند ابو عبدالله جعفر و عبدالله مادر ایشان ام فروه بنت قاسم بن محمد ابی بکر است
و دیگر ابراهیم و عبدالله مادر ایشان حکیمه بنت السعد بن عروه ثقفیه است و علی و زینب
و ام سلمه مادر ایشان ام ولد است وفات آنحضرت و سبب آن در احادیث
معتبره مسطور است که زید بن حسن بن علی ابن ابیطالب ع با آنحضرت از برای اوقاف
و میراث رسول خدا ص نزاع و مجادله کرد و میگفت فرزند امام حسن اولی است و بزرگتر
است از امام حسین ع و زید گریبان آن حضرت را گرفت و کار بر حضرت کشید
که بکشد و همراه برود آنحضرت را بخانه قاضی برد برای ادعای میراث و اوقاف
و بعد از حاکم که جواب شنید رفت بشام نزد عبدالملک مروان ملعون و دروغ بسیار و تهمت
چندان بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را بر قصد قتل آنحضرت گردانید
بر اسباب و میراث رسول خدا ص و عاقبت هشام تدبیر کرد و زید را زینی داد
در زهر داد تعبیه کرده بود و برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت سوار شد و بسبب زهر
آن زین ازین جهان بیرون رفت و بعد از چند روز زید را درد عارض شد و خبط
کرد و هذیان میگفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل شد و این واقعه بلیه در روز

دوشنبه

دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال صد و چهارده هجرت واقع شد عمر شریفش
پنجاه و هفت سال بود و در بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است
و آنحضرت معاصر عمر بن عبدالعزیز است از ملوک بنی امیه و عمر رعایت بسیار میکرد
و فدک را رد کرد بر آنحضرت و سب حضرت امیر المؤمنین ع را منع نمود و مردم را از
نقص شیخین منع کرد تا زنده بود بنی هاشم و اقارب و برادران آنحضرت معزز و مکرم
و با جلالت بودند و سفیان ثوری که از مشایخ قدمای اهل التصوف ع است بخدمت
آنحضرت میآمد و به تشیع او رفته اند و اکثر فضلای اهل سنت بخدمت آنحضرت میآمدند و کسب آداب
حسنه مینمودند و مسایل میپرسیدند و سنیان با وجود عداوت آنحضرت را دوست
میداشتند بنحوی که قسم بسر مبارک آنحضرت میخوردند باب ششم در احوال خیر مآل امام
المغارب والمشارق جعفر بن محمد صادق ع آنحضرت میانه بالا و افروخته رو و سفید
بدن و کشیده بینی و موهای او سیاه مجعد بود و بر خد و رخش خال سیاهی بود کنیه
آنحضرت ابو عبدالله است و نام مبارکش جعفر است و در توریة شموعا است و در
انجیل مه فرق لفاری صادق است و در کتاب زند و پازند آسیم است و در کتاب الکلیدان
صدیق است و در کتاب اهل سنت و غلاة نیز صادق است و در کتاب براهمه
عالم و نگین آنحضرت ما شاء الله عصمنی من خلقه بود ولادت با سعادتش موافق مشهور
در روز جمعه و بعضی گویند دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت
گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی سال هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب پدر بزرگوار
آن حضرت باقر است و مادرش ام فروه دختر قاسم عفیفه پسر محمد نجیب بن ابی بکر
است و مذهب شیعه جعفریه منسوب بآنحضرت است و اختلاف مذاهب و امامان

چهار مذهب اهل سنت و به عهد ایشان دور زمان آنحضرت بهم رسید در ایام
کفر انجام شقاوت فرجام سلطنت بی سعادت منصور دوانقی خلیفه دوم عباسیان
بود و ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی ملعون امام اعظم سنیان از شاگردهای آنحضرت بود
باغوای شیاطین جن و انس و حب جاه و منصب امامت و تطمیع زر و عزت از منصور
بنیادها از جاده هدایت به تیه حیرت و ضلالت داخل شده فتاوی دین و
مذهب و قضایا و احکام شرعیات قیاس و اجتهادها در دین اسلام نمود و چون آب
وضوی آن حضرت را داشت بهر کس میداد شفا مییافت و با وجود که ابوحنیفه خود
مذهب زیدیه را داشت و رای زیدیه در خروج جایز میدانست و پنهان فتوی میداد
که واجبست نصرت زید بن علی بن الحسین ع و زید را امام میدانست و میگفت واجبست مال
نزد او بردن که او خروج کند و واجبست خروج بر بنی امیه و منقلب که نام امامت و خلافت
را بر خود دلبسته است یعنی دوانقی و امثال آن از بنی امیه و مشهور است که زن ابو
حنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم خروج نمود بجنگ با محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن
الحسن در بر منصور خروج نمودند و پسرم کشته شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم
و همیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن از خلفای بنی عباس میگفت که اگر اینها
مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجرهای آن را بشمارم که ایشان فاسقند اهلیت امامت
ندارند و عاقبت منصور او را از این سخنان از نظر اعتبار انداخت و او را
حبس کرد و در زندان او را با مرد و بجهنم رفت و همین معنی باعث اعتبار او شد در دنیا
چنین دنیا و آخرت گشته تباه مؤلفه بجان نوزای تا و شیخی و معلم آخوند سعد اقسم که صاحب کشاف
در تفسیر آیه کریمه لا ینال عهدی الظالمین که از زبان امام اعظم گفته است که این آیه دلیل است

که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد که از
قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردود است و اولی ثبت آنسبه
و واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیش نمازی نمیتوانند کرد و از این منقول
که او میگفت که خلیفه حق ظالم هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام کند
و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کند مثل مشهور است
که هر که گرگ را شبان گوسفندان کند ظلم بر گوسفندان کرده است و قاضی بیضاوی در
تفسیرش انصاف مرعی داشته است و ذکر کرده است که هر که یک وقتی ظالم باشد صلاحیت
نبوت و امامت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید معصوم باشند
پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز باید معصوم باشند بعد از امامت و برادر
نیز بحث کرده اند یگانه است هرچه در نبوت است در امامت همان است پس بگو ای
سنی عادل اعتقاد شما که زمخشری و بیضاوی و ابن عیینه که سه پشت باشند باصطلاح شما
بازان و ابوحنیفه شما هم فرع باشد ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین
شما که سالهای دراز خوک چران ابلیس بود در کفر و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و چه فتنهها
که در ایام خلافت با جهالت و خلافت خود کردند و چه ظلمها بیحد و بدعتها بیعدد که
گذاشتند و آنچه ظاهر میشود فضیلت شافعی و دیگر ابوحنیفه زیادتر بوده و اینست چند
کلمه از فتاوی ابوحنیفه که بیان میشود اول گفته است که وطی با محارم خود مثل مادر و خواهر و عمه
و دختر و عروس و غیره از اقارب خود در حین ضرورت جایز است هرگاه حایل از
حریر در میان ذکر و فرج بهم رسد که جلد بجلد نرسد چون ذکر بر خواهش مادر تواند
کردن جماع لیکن باید خرقه پیچیده برد و دیگر این مذهب مانی نقاش و ملحدیان است

که کرده از آن برداشته و دیگر گفت شر از خدا و خیر از دوست و این مذهب
کفار و مجوسان است و بهلول رحمه الله درین مسئله او را جواب ساخته گویند روزی
ابوحنیفه گفت که اگر امام جعفر صادق ع این سه چیز را اعتقاد نداشت من قبول او
کار میکردم اول آنکه میگوید خیر از جانب خداست و شر از افعال بنده و من میگویم بنده
را اختیاری نیست و شر از خداست دوم آنکه میگوید شیطان در روز قیامت در آتش
است و من میگویم که آتش او را نمی سوزاند چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود و او خود مخلوق
از آتش است سیم آنکه گوید خدا را در دنیا و آخرت نتوان دیدن میگویم کسی که وجود داشته
باشد چون نتوان دید اگر در دنیا نبینند در آخرت ببینند بهلول حاضر بود این
را شنید کلوخی برداشت بر سر او زد و گفت هر سه مسئله است باطل شد و گریخت
و ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بهلول را احضار کرد و گفت چرا کلوخ بر
ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت تو زدی گفت من نزدم خدا زد ان
باز گفت تو زدی بهلول گفت ای ملعون تو میگویی که شر از جانب خداست و بنده
را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگویی جنس از جنس متاذی نمیشود پس
تو از خاک و این کلوخ که بر تو زدم خاک بود چرا از خاک ترا متاذی کرد و دیگر
میگویی خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این درد که در سر تو موجود است بمن
بنما تو میگویی درد میکند درد که موجود است و کو آن را ز او دیگر گفته است شعر پشت ملک
دار و دباغت پاک کن به رنگ او را همچو رنگ خاک کن معنوان تو شبیه
او را در نماز چهار دمن بود ای سرفراز دلیل مذهب تعلق دارد و س کرجان
است که مسدود از کتاب ایشان برداشته شده و دیگر گفته اینجا آب جایز نیست

بلکه کلوخ

بلکه کلوخ پاک کند و بر سرگین سگ سجده جایز است و این مذهب یهودان است
که در نزد ایشان درس خوانده و دیگر فقاع و بنگ و بوزه حلال است و شراب
بحرارت آتش حلال است و این طریقه براهمن هند و ان است که از ایشان
فرا گرفته و دیگر گفته بجای حمد و سوره در نماز مدهامتان یعنی دو برگ سبز میتوان گفت
و این به عنای گبران اصفهان است که از خدمت کردن ایشان یافته و دیگر این شعر گفته
گر بعد آب در رسازی رواست گر نماز نشود درست است و روا و این کیش لطف تر آن از مسیحیان
است که اختراع کرده و دیگر گفته اگر زنی را در یک شب در بغل او خوابیده بعد از
آن بسفر رومی و بعد از مدتی که مرا است تا سالی از آن چند فرزند بهم رسیده باشد
همه فرزندان او تراند که ملک نقاله است نطفه ترا آورده در شکم آن زن ریخته و این عقیده
شده و این طریقه ملحدان و دهریان است که تعلیم او نموده بودند و دیگر گفت هر که
دلری و عصیان ای دهد و درپاده تواند رفتن و اجتناب الحج است و این مذهب فلاسفه
است که کو حکما مدار ایشان بوده و دیگر الهی را باعث و علت میدانند و خدا را
فاعل بالذات میدانند و این مذهب فلاسفه یونان است که متابعت ایشان نموده
و از این قسم مسائل بسیار گفته و دیگر هم شافعی بوده که در جهان امامت کرده و گفته است که منی پاک است
و یزید و معاویه رحمهم الله میدانند و میگوید بر بول هرگاه بر زمین ریخته شود و قطره است بر خشت
و صورت سه پاک است زیرا که میگوید و مستحیل میشود و این مذهب عیسویان
است دیگر گفته وطی دبر غلام زر خرید حلال است زیرا که بمنزله ملک است و این مذهب
لوطیان است و جایز میدانند که اگر کسی دختری را از زنا داشته باشد تجویز نموده حلال است
و طی مادر و خواهر و دختر و سایر محارم خود را هرگاه کافر باشند و اسیر کنی و بازرقید بند کا

باشند [illegible] که بمنزله ملک میشوند و این مذهب گبران زنادقه است و بعضی از
آن ملکان انس از فقهای سنیان گفته شعر سگ بچه پاکست گوشتش را توان
نوشش جان کردن [illegible] در هر مکان پیشه‌ها که [illegible] حرام است [illegible]
[illegible] این مذهب [illegible] است و جمعی از جهار [illegible] ایشان است [illegible] در
عالم بالا [illegible] و بهتر گفته شعر [illegible] گفته خدا جسم است و جان می نشیند در فراز
آسمان بصورت امرد [illegible] باشد خدا [illegible] جان [illegible] هر شب جمعه [illegible]
چار [illegible] پس فرو آید نشیند بر زمین [illegible] باشد [illegible] شهر [illegible] لیک تنها [illegible]
بر شتر [illegible] پس خدای از مشرق و مغرب عالم [illegible] پناه [illegible]
معاصر آنحضرت بوده [illegible] آل عباس [illegible] فقهای اربعه جمعیت نموده
و بجائی رسید که هرکس نزد ابوحنیفه [illegible] یک مسئله [illegible] پرسید [illegible]
و هرکس از حضرت صادق سؤال میکرد [illegible] و [illegible]
چهار [illegible] حق دانستند و [illegible] ایشان [illegible] قبول کرده [illegible] را
[illegible] نمود و رفتن نزد ابوحنیفه و [illegible] و فقهای ثلثه [illegible]
صحت خلافت شیخین و دلایل چند بهم رسانیدند و [illegible] خلفا [illegible]
را [illegible] نمودند محبت ابوبکر و عمر [illegible] دلایل چند پیدا کردند [illegible] و آنچه خلفای
ثلثه و سایر منافقین صحابه [illegible] اهل بیت رسالت
واقع ساخته بودند از زدن و گرفتن و بستن و کشتن و سوختن و آواره کردن و [illegible]
نمودن و غصب حقوق ایشان نمودن و دروغ [illegible] از زبان پیغمبر گفتن و [illegible] دین [illegible]
کردن و همه را حق دانستند و همچنین گفتند حق کرده اند آنچه کرده اند و آنچه معاویه

لعون با جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] لعن کردن و جنگ
کردن و زدن و بستن و کشتن و اسیر و غارت کردن شیعیان آنحضرت و [illegible]
که [illegible] و ناسزا گفتن امویان و [illegible] ایشان در دنیا بحضرت امیر المؤمنین [illegible] اهل
بیت رسالت پناه و تهمت زدن بحضرت فاطمه [illegible] و کشتن آنحضرت را [illegible]
[illegible] و این ملاعین گفتند آنچه [illegible] ثلثه و معاویه کردند مجتهد بوده اند و اگر
خطا [illegible] کرده باشند باز یک ثواب دارند و حلال [illegible] کشتن امام حسین ع
و بردن اموال [illegible] و غارت کردن و اسیر کردن زنان و فرزندان او را
شهر بشهر گردانیدن و آنچه طلحه و زبیر و عایشه و عبدالله زبیر گفتند و ابن زیاد
[illegible] هرکس از منافقین که دعوای خلافت کرده بودند گفته اند همه
حق است و حق کرده اند و محبت [illegible] امیر المؤمنین خوانند [illegible] شیعیان
[illegible] سنیان [illegible] منافقان
و فاجران بنی امیه و خلفای عباسیه را [illegible] می دانستند و امام خوانند [illegible]
عادل [illegible] و خلیفه رسول خوانند [illegible] در فضایل شیخین [illegible] که
گفتند شیخین زیاده از پیغمبر [illegible] کردند و گفتند آنکه عمر به پیغمبر گفت
در مرض موت [illegible] آنحضرت [illegible] هذیان میگوید [illegible] عمر
دین [illegible] گفتند آنچه عثمان [illegible] کرده است حق
بوده است [illegible] کشتن ابن مسعود و [illegible] کردن ابوذر و [illegible]
عمار و سوختن مصاحف و خرج کردن بیت المال [illegible]
[illegible]

از یهود پرسی که عمر خطاب را میشناسی چه کاره میگوید عمر تخم شکپور است بلغة عبرانی
یعنی حرامزاده است و اگر گویی این را از کجا میگویی گوید در کتابهای ما نوشته است
و اگر دانشمندان نصاری را گویی که عمر را میشناسید لعنت بر وی میکنند و اگر
گویند چرا لعنت میکنید بزبان سریانی گویند که عمر او رکانیث یعنی از ازل دیو و پادشاه
ظالم که راه دار را بهم رسانیده و جزیه ما را زیاد چنین شخص را ایشان امام و فاروق
اعظم میدانند پس شیعیان حسب الفرمان امام علیه السلام تقیه کرده اند و از همه ولایت او بی
و خبر ازان و پریشان و لرزان می آمدند و مسایل اصول و فروع دین خود را از آنحضرت
اخذ میکردند چون اختلاف بسیار در مذهب و فتاوی و مسایل بهم رسیده بود
ازین پس شیاطین انسان و اتباع خلفا راه را بر شیعیان بستند و مانع
دخول و خروج از حدیث آنحضرت و سایر ائمه معصومین میشدند و علمای آن زمان
و فاجران ناجیان از راه حسد و عداوت فتوی بقتل شیعیان دادند و ایشان را بعضی
خورانیدند و سلاطین هر زمان متابعت علمای ایشان مینمودند و بنی عباس بر این
اعتقاد بودند و بسیار خلق الله را کشتند و خانها را ویران نمودند و زنان و فرزندان
ایشان را اسیر نمودند لاجرم مومنان ذلیل و خوار شدند و قرار بر فرار نمودند و در هر
گوشه که بودند خاموش شدند و مذهب تشیع مخفی شد و خلاف مذاهب این چهار
تک اول که ثلثه و معاویه باشد ماندند تا بر در معلوم که خداوند عالم حق را از باطل جدا
کند بیت خلق عالم از اولین تا آخرین جمله را مرده نمودند آن لعین * هر که خواهد شرح
نماید کتب ایشان را به بیند که همه آتش در کار است و چه فتنها داده اند که ذلک الفضل
الله ما یشاء و آنحضرت علوم توریة و انجیل و زبور و علوم انبیا و جفر و اعداد و علم

بابوم

غریبه و انواع حکمت و ریاضی که نازل جمیع آسمانها میدانست و معروف بر لغات جمیع طوایف
بنی آدم داشتند و علمای هر ملت را که مشکل رومیداد با آنحضرت رجوع نموده
و دوست و مؤلف او را صادق میگفتند و این زمان نیز چنین است الحمد لله و المنة
باز ناصبیان او را صادق میگویند و امام حسن عسکری را خلفای بنی عباس شهید کردند و بیکره
مرقد ابرار ائمه و ایشان بنی عباس کامدو بر طرف شدند عدد اولاد آنحضرت ده نوشته اند
اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن الحسین بن علی ابی طالب
است و زراره گوید حضرت طفلی داشت که از شیر باز گرفته بود و آزاد کرده که قریب او بود
و مجرا بار زد و او ورکست و حضرت باقر در حجره بود نفقه بر آن طفل که زرد و او عبدالله نام داشت
و دیگر حضرت موسی بود و اسحق و محمد مادر ایشان ام ولد بود و عباس و علی و فاطمه از مادران
متفرقند و اسماعیل فرزند بزرگتر آنحضرت بود و کنیت او ابومحمد و اعرج لقب وی است و آن
حضرت او را بسیار دوست میداشت و او چون فوت شد از عریض بمدینه آوردند
و تابوت او را بر دوش گرفتند و عریض قریه است چهار میل بمدینه و حضرت صادق بسیار بر او
گریست و پرده از روی او برمیداشت و میبوسید پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل ام علویه
و او را بمردمان عرض میکرد که مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر شدند مردن او را
و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و هر شب دو رکعت نماز
هدیه برای او میکرد و در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی و در ثانی انا اعطیناک الکوثر
را یکمرتبه میخواند و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانستند بقیاس آنکه چون آنحضرت محبت
بسیار با او میداشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه بود و صاحب جمال
بود و اسمعیلیه دو طایفه شدند یک طایفه با اسمعیل امامت را ختم کردند و طایفه دیگر با مبارک زاده

ختم کردند و طایفهٔ دیگر بامامت محمد پسر اسمعیل قائل شدند بگمان آنکه میراث امامت از
پدر به پسر میرسد نه برادر که امام موسی کاظم ع باشد و این طایفه که بامامت محمد قائلند
باطنیه گویند و حمدان قرمطه رئیس ایشان است او گوید امام هفت است علی و حسن و حسین
و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور ع باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در آخر الزمان
باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد الله بن میمون یعنی تبر زرادشت واضع این مذهب است
ملازم حضرت صادق ع بود خدمت اسمعیل نیز کردی چون اسمعیل وفات کرد او را
پسری بود محمد نام با عبد الله خدمت او کردی چون دو الثی ملعون حضرت صادق ع را
زهر داد در زمان ابن عبد الله بن میمون محمد بن اسمعیل را بر داشت و بمصر رفت چون
محمد بن اسمعیل وفات کرد او را کنیزکی بود حامله چون کنیزک بزائید پسری آورد او را از نظر
پاسوخت و گفت این پسر محمد بن اسمعیل است چون بزرگ شد گفت این امامت و وی
از ملوک الجسم تابع وی شدند و گروه بسیار الضلالت افتادند و جماعتی از نسل این پسر
ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند و اولاد او در عالم پراکنده شدند
و هر یک از آن سلاطین علی عقب خلفای بودند مثل مهدی و راعب و قائم و فاتح و منتقم
بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی که نسل ملوک مصر منقطع شد و بعضی گویند عقب
اسمعیل پسری بود محمد و بنابر عقب محمد اسمعیلیه باز است و جعفر ع امام ثانی اسمعیل
اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند نسل اسمعیل منقطع شد مذهب اسماعیلیه
ایشان ملحد شدند و از دین برگشتند و این طایفه را قرامطه و خرمیه و بابکیه و محمره
و صاحبیه نیز گویند و بیشتر ایشان باطنیه اند گویند هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری
و باطنی است ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز است و این آیه را دلیل سازند که

باب فیه

که باب فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه
قادر و نه عاجز و نه عالم و نه جاهل و نه متکلم و نه بینا و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمله صفات
متضاد وصف کنند بدین طریق که یاد کردیم و گویند عیسی را که پدر نبود یعنی از پدر
تعلیم نداشت که علم را از او فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی
بودند و آنکه گفتند عیسی مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردمان را بعلم زنده میکرد و خلق
را براه راست میخواند و گویند هیچ تکلیف ظاهری بر خلق واجب نیست از
عبادات از آنکه سوالی خود را خواند و یاد او کند و زکوة آن بود که هر چه از مؤنه و
عیال تو زیاده باشد به درویشان رسانی و روزه عبارتست از آنکه محمل اسرار
نگه داری و حرف نزنی و آنها وقت آن بود که خلق را بطاعت معتقد اخوانی
و بعضی گویند روزه اشاره است بآنکه هر چه معتقد اکند ساکت و خاموش باشی و حج
معتقد الطلبی و هر چه او کند از نواهی در بندگی آن را حق دانی و گویند حج عبارتست از
قصد کردن نزد امام و هر گاه قدرت باشد و دو رفتن لازم است که نزد او بود و گویند
محرمات عبارت بوده است از قومی که ایشان را دشمن باید داشت و از ایشان پرهیز
باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و از ایشان بیزار باید بود و بدل نه بزبان و گویند فریضه
و طاعت عبارت از قومی بود که دولت ایشان واجب بود گویند آنچه خدا در قرآن
گفت که وَاِذْ قَالَ لِلْاِنسانِ اکْفُرْ عمر و ابوبکر را میخواهد و فرمان دادن در قرآن ابوبکر
و عمر اند قرآن و حدیث را بدین نوع تغییر کنند و گویند که حق تعالی یکی از ملوک اسمعیلیه را
برسالت فرستاد نزد ایشان پیش از بعثت و ظهور اسلام و نام وی الشروی ابا
داود است و او بهتر از همه انبیا و رسل بوده و گویند وضو عبارتست از اساس

نیز از وی نقل کرده اند و کتاب او از اصول اربع مائه است عقب آنحضرت پنج
پسر است موسی کاظم و علی عریضی و محمد و هارون و اسمعیل و مؤمن و اسحق را سه پسر بود
حسن و حسین و اولاد ایشان بسیار اند و محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی
حسین در اولاد او منقرض شدند و دوم قاسم و بنو شبه از اولاد او یند و بنو
الطیاره بمصر و بنو العروس و بنو الجوارزه نیز از اولاد قاسم اند و علی عریضی اولاد
او را عریضیون گویند و عقب او چهار پسر است محمد و احمد شعرانی و حسن و جعفر
تتمیم ناووسیه طایفه اند از شیعه در فرقه و تا امام جعفر صادق عم قائل اند و با مامت
و با ئمه بعد از او قایل نیستند و وجه تسمیه بناووسیه آنست که ایشان اتباع مردی اند که او را
ناووس میگویند و بعضی گویند که مردم دهی اند که آنرا ناووس میگویند و بعضی گویند
که ناووس اسم مقبره نصاری است و بعضی از ناووسیه بالوهیت حضرت صادق
قائلند و بعضی گفته اند آنحضرت مهدی است و نمرده است و نمیرد تا آنکه ظاهر کند
نهی را و ابو حامد روزی حکایت کرده است که ناووس میگویند امیرالمؤمنین ع مرد
و زمین برای او شکافته میشود پیش از قیامت که برگردد و زمین را پر از عدل
و داد کند وفات آنحضرت سال صد و چهل و هشت از هجرت مشهور است
در ماه شوال و بعضی دوشنبه پانزدهم گفته اند در مدینه مشرفه و عمر شریف آن
حضرت شصت و پنج و هشت گفته اند و صاحب کشف الغمه هفتاد و یک سال
گفته است با جد خود علی بن الحسین ع است و یک سال و چند روز و بروایت دیگر
پانزده سال با پدر بزرگوار و بعد از آن حضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابو بصیر
روایت کرده است که حضرت صادق ع در هنگام سال صد و چهل و هشت هجرت

از اساس دین که ایشان نهاده اند و نماز عبارت از ناطق فصیح که حرف زند
و گویند آنچه خدا گفت إِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ بدین صورة
ناطق را میخواهد و خلق را نهی کند از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از ظاهر فعل
صورت نه بندد و گویند قیامت و حشر و نشر و سؤال و برزخ و بهشت و دوزخ
نیست و حال آدمی مثل گیاه است که خشک میگردد و میریزد و دیگر سبز میشود
و گویند صفات باری تعالی و معرفتش بمعلم صادق حاصل شود چون عقل کفایت نباشد
در معرفت خدا و حاجت بامام باشد و ازین قسم زندقه بسیار است بدین قدر
اقتصار نمود و بعد از فوت اسمعیل عبد الله برادرش بزرگتر بود و فرزندان
آنحضرت اما در نزد پدرش اسمعیل قدر و منزلت نداشت و بخلاف آنحضرت در
چیزها میل داشت و پاهای بسیار بزرگ داشت و او را افطح میگفتند یعنی فیل پا و طایفه از
شیعه منسوب بعبد الله اند در ایام حیوة آنحضرت محمد و شیعه با طایفه حشویه میل میکرد
بمذهب مرجیه و دعوی امامت کرد بعد از آنحضرت حجت با این گرفت که من
پسر بزرگترم و جماعتی از جهال شیعه متابعت او کردند و اسحق بن ملقب بود بمؤتمن و از
اهل فضل و صلاح بود و محمد بن جعفر مأمون گفت که او را از غایت حسن و جمال محمد
دیباج میگفتند سخی و شجاع بود و مدت العمر یکروز صایم بود و دیگر روز فاطر اما میگویند
که رای زیدیه داشت و خروج کردن بشمشیر و علی بن جعفر ثقه و عظیم الشان بوده
است و ابو الحسن کنیه او است و علی عریضی نیز میگویند و نسب او بعریض است
و در کوچکی از پدر بازمانده بود و از برادر خود موسی بن جعفر ع علم آموخته بود و بسیار
فاضل است و متابعت برادر بزرگوار خود مینمود و احادیث بسیار علمای خاصه و عامه

بنزاده

و شصت و پنج سال سن داشت و ایام امامت آنحضرت بعد از آنحضرت پدر
سی و چهار سال بود در بقیهٔ هشام ابن عبد الملک و ولید بن یزید بن عبد الملک
و یزید بن الولید و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس ابو مسلم
خروج کرد و در سال صد و سی و دو عبد الله سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و
هشت ماه ایام او بود و بعد از آن منصور دوانیقی بیست و یکسال و یازده ماه
پادشاهی کرد و در سال دهم پادشاهی آن ملعون و بروایتی دیگر سال دوم خلافت
آن شقی بانگور زهرآلود آنحضرت را شهید کرد و بابای خود ملحق ساخت و مدفن شریف
در قبرستان بقیع است و از جمله ائمه عمر شریفش زیادتر بود باب نهم
در احوال خیر مآل حضرت امام موسی کاظم است کنیهٔ آنحضرت ابو ابراهیم
مشهور است و ابو الحسن غیر مشهور و ابو اسمعیل و ابو علی و آنحضرت را بعبد صالح
ملقب خطاب میکنند و القاب مشهوره وی کاظم است و نام مبارکش موسی
است و موسی لفظ عبرانی است و مرکب است از دو حرف مو بمعنی آب است و سا بمعنی
درخت است و در توریه جایی اسم آنحضرت موسی است و در توریه عبرانی ذه مود
در انجیل کاظم و در کتاب زند شبامان ماهو دارد و در کتاب جاموس شالینه و در
کتاب الکلبون ملک آنحضرت صادق آل محمد است و مادرش حمیدهٔ بربریه
و نقش نگین آنحضرت حسبی الله بود و بروایتی دیگر الملک لله وحده بود و ولادت
با سعادت آنحضرت در ابوا قریه ایست در حوالی مدینهٔ مشرفه واقع شده در
روز یکشنبه هفدهم ماه صفر و بعضی هفتم ماه مذکور گفته اند و در سال
صد و بیست و هشت و بعضی بیست و نه سال گفته اند آنحضرت هرگز با کسی عنف

نکرد و هر منافقی و کافری و فاسقی که جفا باو رسانیدی تن در دادی از موسی بن مهدی
و هارون ملعون اذیت بسیار بآنحضرت رسید و دعای جوشن صغیر از دعاهای آن
حضرت است که برای دفع شر مهدی خواند حق تعالی او را هلاک کرد عدد اولاد
امجادش ضیا بذی از علمای انساب میگوید که عدد اولاد آن حضرت بیست علی رضا
و زید و عقیل و هارون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبید الله و عمر و احمد و جعفر
و یحیی و اسحق و عباس و حمزه و عبد الرحمن و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر میگوید
و ابابکر و محمد در نسخهٔ دیگر میگوید دیدم و دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبد الله
و زینب صغیر و ام القاسم و حکیمه و اسما صغری و محموده و امامه و میمونه و دوازده پسر
و هجده دختر اند و میگوید مادر آنحضرت حمیده اندلسیه است نه بربریه شیخ مفید ره گفته
است عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر از علی الرضا و ابراهیم و قاسم مادر
ایشان جدا اند و اسمعیل و جعفر و هارون و حسن مادر ایشان ام ولد است و احمد و محمد و حمزه
مادر ایشان ام ولد بود و عبد الله و اسحق و زید و حسین و فضل و سلیمان و فاطمهٔ کبری و فاطمهٔ
صغری و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عائشه و ام
سلمه و میمونه و ام کلثوم و بروایت دیگر آنحضرت را شصت فرزند بوده سی و هفت دختر و
بیست و سه پسر و فرزندان وی بعضی عقب نداشتند و اما آنچه حالا ائمهٔ نسب برآنند
عقب آنحضرت سیزده پسر است عباس و هرون و اسحق و اسمعیل و عبد الرحمن و عبید الله
و حمزه و امام رضا و ابراهیم و مرتضی و محمد و عابد و جعفر امام جعفر را جواری گویند
و اولاد او را جواریون گویند و شجرتون نیز میگویند و عقب جعفر دو پسر است موسی و حسن
اما عقب ابراهیم سه پسر بود محمد حاری و احمد و علی کبیر جانب کرمان است اصغر ملقب

بی نقی عقب او دو پسر است موسی ابو سبحه و جعفر اما حمزه بن موسی را ابو القاسم کفتندی
و در بلاد عجم دارد نسل عجیب او بسیار است و سلاطین صفویه از نسل او یند و عقب او از
قاسم حمزه است و عبد الله عقب از سه پسر است ابو جعفر و ابراهیم و ابو الفائز که در
بشر عضد ولد و دیلمی از نسل او یند و عبد الله بن موسی عقب عم است و موسی بن عبد الله
و اما حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام عقیقت او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر
بن حسن را سه پسر بوده اولاد ع از نسل او یند اما اسحق بن موسی را امیر کفتندی و او
خروج کرد در بصره در حینی که مامون ملعون در مرو بود و عقب او سه پسر است عباس و اسحق
ملهوف و عبد الله و هارون بن موسی را گویند عقب نمانده و ابن طباطبا آورده که در
عقب او از هارون است و عباس بن موسی عقب او در نهایت قلت اند و
عقب او از قاسم بود و شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود
علی بن اسمعیل بن جعفر ع و بعضی گفته اند برادرش محمد بن اسماعیل برادرزاده
آنحضرت که آنجناب باو احسان بسیار کرده بود روزی هارون ملعون از یحیی بن خالد
برمکی وزیر خود پرسید آیا میشناسید از آل ابی طالب کسی را که طلب نمایم و
بعضی از احوالات موسی بن جعفر را از او بپرسم آن ملعون گفت محمد بن اسمعیل است
و او را نشان داد پس بامر خلیفه باو نامه نوشت و او را طلبید چون حضرت
بر آن مطلع شد او را طلبید و فرمود که اراده کجا داری گفت اراده بغداد
دارم حضرت فرمود چه او برای چه گفت پریشان شده ام و قرض بسیار دارم
حضرت فرمود که من قرض ترا ادا کنم و خرجیت را متکفل میشوم او قبول نکرد و گفت
مرا وصیتی بکن حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم که در خون من شریک نشوی و اولاد

مرا

مرا یتیم نگردانی باز گفت بکن مرا وصیتی حضرت باز همین وصیت فرمودند
تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سیصد دینار طلبیده و چهار هزار درهم نقره
باو عطا فرمود و برخواست زر را گرفت و برفت و حضرت بجانب خود گفته
بخدا او سعی کند که در خون من سعی خواهد نمود و فرزندان مرا یتیم خواهد ساخت
پس گفتند یا ابن رسول الله با اینکه میدانید که او چنین کاری خواهد
کرد نسبت باو احسان مینمائید و این مال جزیل را باو می بخشید حضرت
فرمود که بار زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول ص که چون کسی
که با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و انکس قطع احسان
خود نکند حق تعالی قطع رحم خود را از او میکند و او در العقوبت خود گرفتار میکند
چون علی موسی و بر و رفت دیگر محمد به بغداد رسید یحیی برمکی ملعون او را
بخانه برده و باو طوطیه کرد که چون بمجلس هارون روی امر چنان نسبت بعم خود
بگو که هارون بخشم آید چون او در نزد هارون بر هارون از او پرسید
که عم تو در چه کار است گفت موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از
اطراف و جوانب خراج از برای او می آورند و خزانه بهم رسانیده
اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است هارون امر کرد که دویست هزار درهم
باو بدهند آن بدبخت چون بخانه برگشت درد در حلقش بهم رسید و در
همان شب بعذاب الهی واصل شد و از آن روز نا چیزی بجز حسرت
برای نماند و زر را باز بخزانه خلیفه بر گردانیدند و در همان سال هارون
ملعون که صد و هشتاد و نه هجرت بود برای استحکام خلافت اولاد او بود

بگرفتن حضرت امام موسی ع کرد و ارادهٔ حج کرد بهمه عالم و اشراف و سالاران
نوشت در کل ممالک که بمکه حاضر شوند برای خلافت فرزندانش پس بمدینه
آمد و آنحضرت در روضهٔ جد بزرگوارش بود فرمود آنحضرت را گرفتند
و ببصره فرستاد و یکسال در حبس عیسی بن جعفر بن منصور برادرزادهٔ آن
ملعون بود او فرستاد که من از این مرد بغیر از نیکی چیزی دیگر ندیدم او را بطلب
یا رها کن و الا من دست از او برمیدارم هارون ملعون آنحضرت را ببغداد
طلبید و در حبس سندی بن شاهک حرامزاده مقید ساخت سیزده سال
بروایت دیگر هفده سال وفات آنحضرت در آخر رجب سال صد و هشتاد و
شش گفته اند واقع شد در بغداد عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود و بعضی پنجاه یا چهل
سال هم گفته اند در ابتدای امامت عمر شریفش بیست سال بود و مدت امامت
سی و پنج سال بود بقیهٔ خلافت منصور متعرض احوال آنحضرت نشد و بعد از آن
ده سال کسری خلافت مهدی بود آن ملعون حضرت را بعراق طلبید و
حبس کرد و بسبب مشاهدهٔ معجزات ترسید و آن حضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد و
وچون نوبت بهارون رسید در سال پنجم خلافت ناحق بسعی یحیی برمکی
ملعون آنحضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در قبرستان قریش است
و الحال مشهور است بقبهٔ کاظمیه و در کفرعجمی بغداد و در تحفهٔ قلندران میگویند که آن
حضرت را در سرب ریختند در آب شط انداختند و چوبانی آمده آن
حضرت را در آورده دفن و چوبان نیز در پهلوی آن حضرت است و صحیح ندارد
دروغ است و جهال شیعیان در آن زمان غلو کرده اند از غایت محبت

قائل

محبت قائل بالوهیت وی شده اند و فرقهٔ از شیعه بامامت آنحضرت قائل
شده اند و ائمه بعد را قائل نشده اند باب دهم در احوال خیر مآل حضرت امام
رضا ع کنیهٔ آن حضرت ابوالحسن است و القابش رضا و صابر و فاضل و رضی
و وفی و قرة العین المؤمنین و غیظ الملحدین و حق تعالی او را برضا ملقب ساخت و اینکه
اهل سنت میگویند که مامون آنحضرت را مخاطب برضا ساخت اصل ندارد
و نام مبارک او علی است و در توریه مسمی است و در انجیل راضی و در کتاب
زند بوکیارند و در کتاب براهمه خورشید و در کتاب الکلیون برگزیده پدر بزرگوارش
موسی بن جعفر ع و مادرش ام ولد است و ام البنین نام دارد و بروایت دیگر
او را نجمه و اروی و حمیده نیز گویند و نقش نگین آنحضرت ماشاء الله
لا قوة الا بالله بود و دیگر حسبی الله ولادت آن حضرت در مدینهٔ مشرفه روز پنجشنبه
و بعضی یازدهم ربیع الاول در سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی یازدهم ذی قعده
در سال چهل و هشت گفته و بعضی یازدهم ذی حجه صد و پنجاه و سه گفته اند شیخ طبرسی روز
جمعه یازدهم ذی قعده آن سال و چون مامون ملعون او را ولیعهد خود گردانید
شیعیان بشاشت کردند و خوشحالی نمودند آنحضرت فرمود این امری که تمامی پدران
ما بمن رسیده اصلی ندارد و بمن نخواهد رسید و من در جفر دیده ام و بعضی از علمای
جفر میگویند آنحضرت اسم مبارک خود را با مامون نام برده استخراج کرده این
است تقتله بالعنب المسموم رتام ابت کسی فوح الال رض ارع الامام
و آن گویند سکه ولیعهدی دیدست الله ربنا محمد نبینا والمامون امامنا و علی الرضا
امامنا و مرد صالح ثقه در مشهد مقدس نقل میکرد که در ایام میرزا محسن متولی آنجا

از مردم باد قبس در قلعه کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود که بعیار صیرفی چهار دانگ
سیم بود و بوزن اشرفهای متعارف یکی از آن بنام هشام بن عبد الملک مروان
بود و چند عدد بنام مامون از ضرب ری و نقش آن زر الملک لله والدین المامون
بالله امیر المؤمنین خلیفة الرضا السلطان و شیخ بهاء الدین در کشکول نقل کرده که مامون
ملعون فرمانی نوشت از برای آنحضرت و آخر بعهد خود نکرد و فرمان اینست امر الامام
المامون بالله امیر المؤمنین عبد الله الرشید بن بالله امیر المؤمنین هارون بحضرت
للامام علی بن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله والرضی بغضا به امیر المسلمین
سید المؤمنین و ولاه بالخلافة الامامة فی حین حیاتی و بعد موتی فانقض بعد الرضا انت
ما فی صنع ایها و ما او کلنی و خزائنی و ضیاعی و عقاری و زمانی و عبیدی و دار و
و دور داوی فمن بدل فلعنة الله علیه و السلام علیک ایها الامام العادل و رحمة الله
و برکاته و محمد بخاری امام سنیان معاصر آنحضرت بود که احادیث کتاب صحیح را
جمع میکرد و مولدش در شهر سبز است از ولایت سمرقند و سیصد هزار محدث برگرد او
جمع شدند و علمای آن بلده بر او حسد بردند در وقتی که در منبر بود و مسئله حدوث
و قدم قرآن را از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و اشاعره و حنابله و قومی از
شافعیان قرآن را قدیم میدانستند و بخاری احادیث میدانست در جواب ایشان گفت
که هذا الی تلاوة و مصحف هذا امر محدث گردد و است علما که این را شنیدند بر او ریختند
و او را از منبر کشیدند و خواستند که او را بکشند مریدان او را بیرون بردند
و از آنجا گریخت آمد به بخارا و از آنجا نیز دویست هزار محدث بر دور او جمع شدند
و در آنجا نیز این حالت روی داد و از آنجا آمد به نشابور و در آنجا نیز سیصد هزار

محدث جمع شدند در آن حین حضرت امام به نزول اجلال نمودند و باز سر حدوث
و قدم قرآن بر بخاری حجت گرفتند و حالت سمرقندی روی داد و از آنجا
گریخت و به بغداد آمد و در آنجا نیز اعتباری بهم رسانید و در ایام که آنحضرت
در مرو تشریف داشت مامون ملعون علمای هر مذهب را از فرق اسلام از
برای صحبت سفیر فرستاد و بنزد آنحضرت که التزام تعهد کردن ایشان بود و آن
حضرت همه را فارد و ذلیل گردانید و ملزم ساخت مامون در ماند دیگر باره
ملحدان و دهریان و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و ترسایان و گبران را
پیدا کرد و بلغت خود کتاب و مذهب خود بر وی حجت گیرند باز حضرت
ایشان را مجاب ساخت این مرتبه مامون ملعون شعبده بازان و کاهنان را
پیدا کرد و طرازی مجلس آراست و کل علما و اعیان عباسیان را جمع کرد و شعبده
بازی که استاد بود گفت نانها چند تنک ساختند و در وقت طعام مجلس
آوردند و چون از آن در پیش حضرت گذاشتند و خواست که از آن بردارد
و شعبده و سحر کاخوانده آن نان از پیش حضرت برخواست و بهوا رفت حضار
مجلس فرو خندیدند حضرت فرمود که بتو گفتم با ادب باش آن شقی متنبه نشد و
احترام آنحضرت نگاه نداشت در مرتبه سیم که این عمل کرد و قالی که در پیش مسند
مامون ملعون افتاده که نقش شیر در آن تصویر کرده بود حضرت از غایت غیظ
و خشم نهیب داد که بگیر این بدبخت را بفرمان خدای تعالی آن شیر مجسم شد
و از جای برخواست و آن ملعون را گرفت و خلایق برهم ریختند و گریختند و مامون
ملعون از تخت برجست و امرا و بزرگان و بنی عباسیان گریزان شدند و آن